سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

تاریخ تولد ۱۲۱۹ هجری ۱۲۱۵

نور دو چشم

در دفتر کتب کتابخانه ملی
بشماره ۳۰۴۵۹
ثبت گردید

زوجته بنیهما ثابته وراسخه گردیده

ونخالقت نموالفة انجامیده اللهم الف بینهما وطب

نسلهما وجمع شملهما وانعد بحیشهما وازرقهما اولادا ذکورا

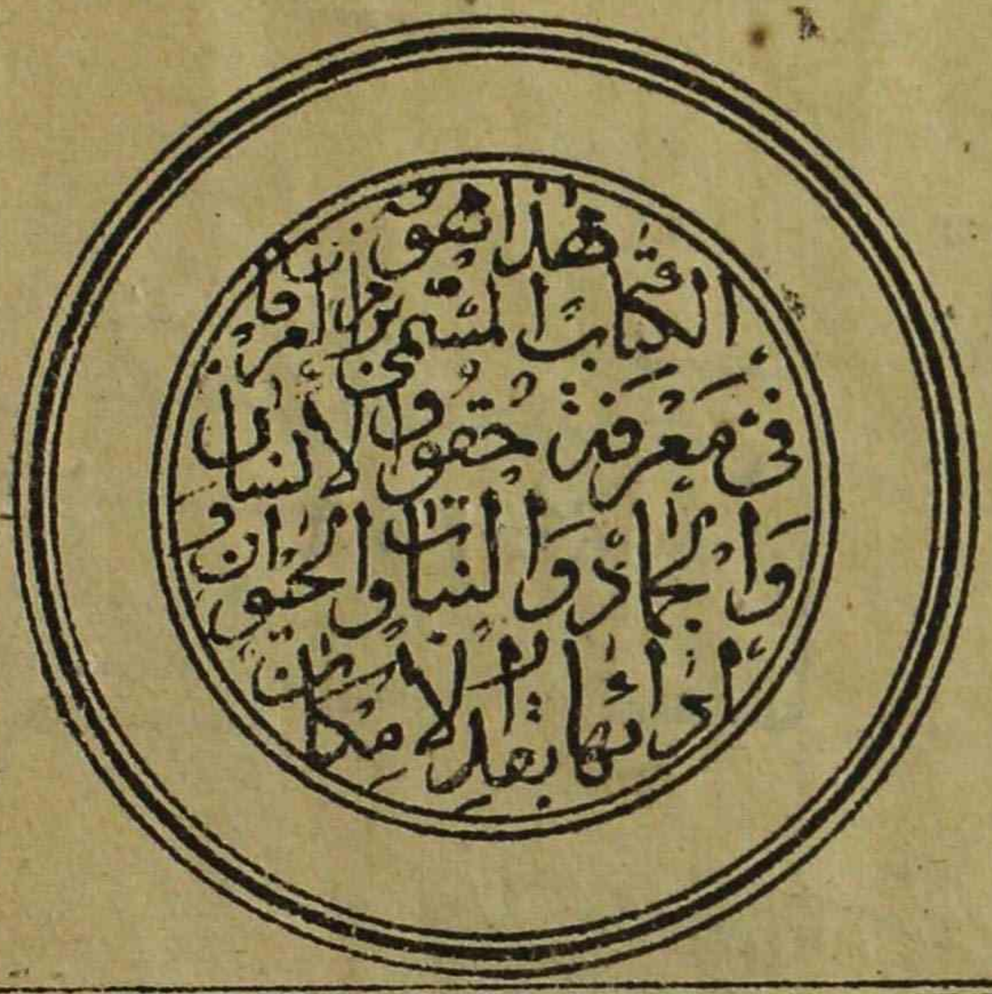
صالحین الطاهرین

سنه تولد ۱۳۱۱ تاریخ ۱۳۲۶

اربرای چشم

اقای حاج شیخ ابراهیم

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران


هذا الكتاب المستطاب المسمى بمرآة الأمراء
في معرفة حقوق الأنساء
والأجداد والنساء والحيوان
إلى أنها بعد الإمكان

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي خلق الإنسان وأوجب عليه العرفان وأنعم بضياء العقل ومصباح الإيمان وأمره بأداء الأمانات وهي حقوق الإخوان كما قال جل شأنه في محكم القرآن إنا عرضنا الأمانة على السموات والأرض فأبين أن يحملنها وأشفقن منها وحملها الإنسان ليبلغه في ساحة الفوز والغفران ويوصله إلى الروح وريحان الجنان والصلوة والسلام على مشكوة الوجود ومرآة الغيب والشهود علة العلل وناسخ الملل سيدنا المحمود محمد وآله خلفاء الله الملك الودود ولعنة الله على أعدائهم من الآن إلى قيام يوم الموعود **أما بعد** چنين گويد فقير جاني ثاني علي اللاهجي الحايري الطهراني كه هرچند نظر بزمان پرفتن واوان كثير المحن از سوء افعال بعضي از انسان ضعيف الايمان مايوس وازاحوال الانسان دراف موسم كه توارد حوادث ايام و تعاضد الام واسقام اديان را از سنت سنيه نبويه منحرف وطريقت بهيه جعفريه منصرف نموده ولي اين فقير سراپا تقصير نظر بابهت اسلام واهميت احكام خاتم پيغمبران همواره در لازم الاذعان حضرت ملك علام ذكر فان الذكرى تنفع المؤمنين وا كوشواره كرانبها گوش

الطاعة

وضع داشته وبقدر امکان از عنفوان جوانی الی الآن لسانرا بکف قلم را بر مداد داشته
لهذا در سنهٔ هزار وسیصد وبیست دوی از هجرت حضرت ختمی مرتبت هم که حضرت احدیت
بجهت تادیب ظالمین وامتحان مؤمنین زمین را بنزول بلاء وبقاء ازلی وجود اهل عصیان
ومنافقین تنقیه نموده بود ودر این موطن خالی این فقیر که ذاو الخلط ظهران است و دیار
بلدان کورها از پیر وجوان را مانند برگ خزان بر زمین ریزان نموده دیدا از این فقیر
انوقت پر وحشت اغنیمت شمرده واز زاویهٔ عزلت زیل همت بکمر زده بتوفیقات حضرت
احدیت مجملی از علت خلقت را که خود شناسی وخدا شناسی ودانش بقوام زندگی وبنای
بقاء دنیی که قریب بفهم عوام ومفید بحال خواص باشد ومجملی از مصائب حضرت حسینی را
براوراق کذارش بنکارش آورده که از ان باعث معرفت بحق وخلق وحق هر مستحقی
شود واین یك موجب توسل بانحضرت رفع نقمت وبرد ومجلدش نموده هم اول را برمز
العرفان وثانی را بکنز الاحزان نام نهاده واتمام هردوی ان در ماه ذی حجة الحرام هذه
السنه هزار وسیصد وبیست وهشت هجرت شده امید وار از فضل عمیم ودود کارم
که عموم ناس را فائده عائد شود وروح این فقیر را بطلب مغفرتی شاد وخوشند بفرمایش
وبفرمایش ولی ذی الجلال انظروا الی ما قال ولا تنظروا الی من قال نظر بمؤلف تیمن نمایند
بلکه بیانات قاصره او را منظور نظر نمایند اگر خطائی مکرر غض بصر نمایند ومستدل نموده هم
مجلد اول را بمقدمه وسه باب وخاتمه تما المقدمه باپیدا بودن مخلوقات شما پیدا از هم
واثار افاقیه وانفسیه وصبغه الهیه رطیبات انانیه برای اثبات وجود واجب الوجود بذاته وصفاته
بودن او وعبث بودن افعال او ودروغ بودن اقوال او وچون نظر شد بفرمان قرآن و وما خلقت الجن
والانس الا لیعبدون دانسته شد که علت غائی انست ومراد از عبادات معرفت است ومعرفت
سرمایهٔ عبادات واطاعت خدا است ومعرفت بانحضرت عمما بانبیا واوصیا واحکام منزله از شما وتصدیق

بیوم الجزاء است که نشان دادای معرفت شود و نظر بمصنوعات و مخلوقات عالم امکان
نماید از انها پی بصانع و خالق خود خواهد برد و چون ما لقرآن را از مصنوعاتش مشاهده
نمودیم لازم خواهد است که بایدا از جانب خدا برای خلقش دستور العملی برای معاد
و معاششان باید و رسانیدن ان موقوف بواسطه بین خدا و خلق است پس خواهد
دانست که خدا لمان آدم تا خاتم کتابی را که خود بمقتضای فرمایش والله یعلم
المصلح من المفسد اهل صلاح دانسته بود واسطه بین خود و خلق قرار داده و انها را
به انبیاء نامیده و کتبی را که دستور العمل معاد و معاششان بوده مانند صحف حضرت
ابراهیم و شیث و ادریس و توریة موسی و انجیل عیسی و زبور داود از اسمان برای
ایشان فرستاده تا بانها عمل کنند و نظام دنیوی امتشان برهم نخورد و نیز از معرفت
اعتقاد برسل پیغمبر اخر الزمان را پیدا خواهد نمود و با کلیت انسرور نظر بانکه چون
زمان پیغمبر ما محمد بن عبد الله اکمل از همه ازمنه سابقه بوده است و مردمش اعقل امم
سالفه پس وجود اکمل را لازم داشته تا پیغمبر شد بان خلق اعقل و نظر بانکه در
زمان او فصحاء و بلغاء اعراب بوده اند پس قرانی باید شد که در فصاحت و بلاغت اکمل از لغات
جمیع اعراب بوده است و نیز از معرفت بخودش معرف باکمل قواعد و قوانین معایه و معاشیه او که
در قرانش ارزده شده است حاصل خواهد نمود که هیچ یک از کتب سماویه مانند این
قران دارای قواعد و قوانین محکمه نبوده و بعلاوه از این قرآن خواهد دانست که محتویات این
قران در احکام و اخلاق و عبادات جمیع فروعی را که در قیامت بخیال امت میرسیده چنانکه
خدا در قران منزل بر پیغمبر فرموده و لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین یعنی نیست هیچ تر و خشکی مگر انکه
در قرانها است و این مطلب البته نظر بجامعیت ان قرانست و جامعیت هم نظر بکثرت معانی او چنانکه
وارد شده است که هیچ حرفی از حروف قران نیست مگر انکه هفتاد هزار معنی دارد و نیز وارد شده که پیغمبر

کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

بکلمات جامعه یعنی قلیل الحروف کثیر المعنی تکلم میفرموده است با مردم پس نخواهد دانست که
این قرآن باین وصف از جانب خدا و معجزهٔ حضرت خاتم الانبیا است و از کثرت فرهنجش کسی نتواند
که بسلیقهٔ معوجهٔ خود ایرادی بان وبا محکماتش نماید و چون نظر بآیهٔ شریفهٔ قل انما انا بشر مثلکم این پیغمبر
مکرم از جنس بشر بود و لازمهٔ بشریت ارتحال از عالم فنا بعالم بقا این همه معجزات بامر و معبود خود
توهم خدا بودن در حیوة ابدیش برای مردم پیدا نشود پس از انحضرت آیهٔ شریفهٔ انک میت و انهم
میتون اخبار رحلت از دنیا فرمود و بآیهٔ شریفهٔ وما جعلنا لبشر من قبلک الخلد افان مت فهم الخالدون
انحضرت را در مرکش تسلیه فرمود و از وحشت موت بیرونش آورد پس بر ایشان حجت و استمرار شریعت بعد
از مونس جمعی از بندگان خود را که در جمیع صفات مانند ان پیغمبر بوده اند حجت خود بر روی زمین و اوصیا
خاتم المرسلین و هادی مضلین قرار داد و بعقب یکدیگر او در کرد تا دیع امت باشند از مخالفت و حافظ
دین و شریعت و مبین احکام قرانیه و زنهار بندامت باشند از ضد حجت یا نقض حجت و بدانکه ان اوصیا
یا ظاهر بوده اند و مشهور مانند علی بن ابی طالب و یازده اولاد طاهرین او یا مخفی بوده اند مستور
مانند امام دوازدهم حضرت حجة بن الحسن صاحب الزمان عج و چون چندی حکمت الهیه اقتضا غیبت
انحضرت را نمود تا استحاله در ایمان مستقر و مستودع امت پیدا نشود و تمیز برای سعید و شقی ایشان
لهذا ان امام دوازدهم در توقیعات خود و جدش حضرت صادق علمائی را برای حوادث خلق و احکام
شرعیه و حکومت در ناحیهٔ ایشان معین فرمودند که نسلا بعد نسل باینها استنباط احکام خدا را
بنمایند و رفع حوائج ایشان را نمایند چنانکه این مطلب مفصلا در جند علم عقل مذکور خواهد شد
و بدانکه چون طینت بشریهٔ انسانیه دارای طبایع مختلفه سبعیه و بهیمیه و جنیه است و لازمهٔ
ان طبایع جهالت و مخالفت است و چنان اسخیتی با ملکوتیه نداشته که الطاعت کامله در احکام مفروضه
الهیه داشته باشد و باین جهت قوانین مدنیه و امور معادیه و معاشیهٔ ایشان محتمل میشده
لهذا محض ادب مخالفین بمقتضای آیهٔ شریفه نبئ عبادی انی انا الغفور الرحیم و ان عذابی هو العذاب

مقدمهٔ کتاب

الا ایم جنبه هیبتی از جناب خداوند بعضی از بندگان گذارده شد و انها بسلاطین فامیده شدند
که ان سلاطین بعدل مستقیم و عقل سلیم هرگاه بنفس خود دانا باشند و الا بعقلاء بی غرض و طمع و
دانشمندان متدین نیازمند خواستعانت جویند و مردم را از خلاف تمدن و تدین منع و زجر نمایند
چنانکه نظر بفرمایش رسول خدا ص ما خلق الله شیئا الا و جعل له سیدا این سلطنت و سیادت برای
هر نوعی از مخلوقات لازم شده مانند مادها که شاها دارند و ماهیان که طموسا دارند و مگسها
عسل که امیر دارند و موریچها که سرکرده دارند و سباع که شیر دارند و بهائم که گاو دارند و
طیور که طاوس دارند و وحوش که اهو دارند و ملائکه که روح القدس دارند و شهور که ماه
رمضان دارند و ایام و لیالی که روز و شب جمعه دارند و سایر موجودات و چون غیبت امام
زمان عج بنظر کم خرد ان مردم قدری طولانی شده و تدلیس فراوانی در طبقات مردم پیدا شده
لهذا مردم بهانه جوی هوا پرست باغواء نفس امّاره و شیاطین جن و انس چندین شعبه شده
بعضی بکلی از جادهٔ شرع شریف و ملت منیف بدر رفته و اباء و اجداد خود را فراموش کرده
و خود را قولا از اهل سیاست شمرده ولی فعلا خبری از سیاسات مدنیه ندارد بلکه بخیال
راحتی از هر تکلیفی از مذهب خود دست کشیده و باهر کونه ملل و مذاهبی الفت پیدا کرده
و هرج و مرج در امور را طالب شده و بر خی از کثرت نکری و فرط شیطنت برای حفظ مال و
جاه و پیدا کردن لقمهٔ نان از این و آن بدرجهٔ پستی از ایمان توقف کرده و در ظاهر بصورت
انسان و در باطن مانند سباع و درندگان ولکن در نظر فراستی اهل ایمان مانند موجودات
در جولانند و شطری از فرط غفلت و کثرت معصیت بدرجهٔ شرک و جرات در معصیت
رسیده و بمقتضای ایهٔ شریفه نسوا الله فانسیهم انفسهم خدا را فراموش کرده و خدا هم
خودشان را از یادشان برده و در مصداق لهم قلوب لا یفقهون بها و لهم اذان لا یسمعون بها
و لهم اعین لا یبصرون بها اولئک کالانعام بلهم اضل سبیلا در و یعنی قلبهائی دارند و با

کتابخانه

از خدا داشتن تفقه و لطیفه ربانیه و صبغه الهیه فهم خیر برانگیزند و گوشهائی دارند که خیری
دانشنوند و چشمهائی دارند که خیری را نبینند این مردم مثل چهارپایانند بلکه گمراه تر و لی
در کمر حله ظاهر از کثرت خوش نمائی چون در هر مجلس و محفل دراینند بغیر از فصاحت بیان
و ملاحت لسان و ذکر ایات و اخبار چیزی ندارند یقولون بافواههم ما لیس فی قلوبهم
یعنی میگویند بزبانهای خود چیزهائی را که در دل ایشان نیست سخنانشان پلنگ یعنی
دروغ راست نمای اهل این زمان است که بلسان قال شکوه از مردم دارند و آه سرد از
جور این و آن بزبان حال خودشان را از خوبان دانند و احدی با ایشان نخواند این فرمان
خدای منان را که فرمود اتأمرون الناس بالبر و تنسون انفسکم ای ابلهان سست بنیان که مردم
را بد دانید و امر به نیکی بنمائید و خود را فراموش کرده اید مکر خبری از مردم شما مجلس ندارند
که انها هم شما را بد دانند و خودشان را از خوبان و همین سخنانشان را بر زبان خویشتن برانند
پس خوبان کجا و بدان چه جا است که هیچیک از شما ها چشم و گوش و دل برای دیدن و
شنیدن و فهمیدن خیر و حقی را ندارید و تاکی برای تحصیل لقمه نانی زبان چاپلوسی
دارید و اسب و درشکه و کالسکه و عمارات عالیه و البسه فاخره و تجملات ظاهریه را
اسباب عزت و اعتبار خود میشمارید و این همه مکر و خدعه و زحمت بی اندازه را برای تحصیل
انها بر وجود خود هموار مینمائید مکر خبری از ایه شریفه قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک
من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء و تعز من تشاء و تذل من تشاء بیدک الخیر ندارید که خداوند
مالک الملوک ملک و عزت بخشی را مختص بخود فرموده و پس گرفتن ملک و دادن ذلت را
از خود و باین اسبابها ظاهریه دنیویه قرار نفرموده آی بسا اغنیا دنیا که بسعی و اهتمام بی منتهای
اموال زیادی جمع کرده و ذلیل در انظار است و بسا فقرا اهل خدا که بنان خالی و پارچه کلیمی
قناعت دارند و با عزت نزد مردم هشیار و حضرت پروردگار است پس باید تحصیل مراتب انسانیه

کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

در بیان اول کتاب و معرفت بافرینش

۸ نمود و اخلاق ادمیه را فراهم فرمود و اعتماد بی بمال و جاه و اساس دنیا ننمود و مکر و خدعه
اقوالی و افعالی را از خود دور کرد و باطاعت فرمان خداوند دیان وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ
فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيَكْفُرْ حق گوئی در موارد لایقه را شعار خود نمود کما قال الله
خدا وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ را که به پیغمبرش خطاب فرموده اطاعت نمود و اقرباء و
خویشان خود را امر به نیکی نمود و در منکرات ایشان را از عذاب خدا خائف و ثانیاً
بمقتضای فرمایش خدا إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ برادران دینی خود را از سوء عقاید و افعال
دور نمود و ثالثاً خارج ملل هبان هم وطن خود را نظر بشرکتهایشان در اب و خاک و در
پناه اسلامیان بودنشان اذیت و آزار ننمود بلکه نظر بفرمایش وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ الفت
با ایشان فرمود شاید بالفتها را بدین حنیف پیغمبر خاتم در آورد و در صدد یأس
اختلال معاششان و ایشانون ملل خودشان برآمد که البته با حق رفتار و حق کفتار
با اثر ثمر خواهد بود **الباب الاول** در علت خلقت انسان است که معرفت ایشان
باشد بحضرت احدیت و باحکام منزله او و بانبیاء و رسل او و بافراد نوع خود و سائر مخلوقات
و حقوق ایشان و معرفت بسیاسات مدنیه و قوانین معادیه و معاشیه خود و دیگران
و ان مشتمل بر دوازده مطلب است **مطلب اول** بدانکه چون خداوند رحمن در
حین خلقت انسان صفات اربعه بهائم و سباع و ملائکه و شیاطین را در طینت وی کنار در بود
تا از بهیمیه شره و فجور و شهوت نمایان شود و از سبعیه حسد و غضب و عداوت و از
شیطانیه مکر و حیله و خدعه و از ملکوتیه بلند پروازی و مدح خواهی و عزت طلبی تا بوجود
این صفات نیک و بد هر دو در وجود هر کس بمقتضای تُعْرَفُ الْأَشْيَاءُ بِأَضْدَادِهَا بد و نیک تمیز
نیک و بد داده و هر یک را که بخواهد عمل کند امتحان در اطاعت و مخالفت خود پیدا کند و
چون تمیز هر خیر و شری هم با عقل است لهذا خداوند عالم عقل را که از دو ماهیتین و ملاء

اول

دیباچهٔ اول کتاب و معرفت بامانت است

اعلی بوده و از طرف راست عرش خلق شده بوده و بعد در رؤس افراد بنی آدم برایش سرها ۹
قرار داده شده بود بر نیش او رده و هر سری از انوار ابتدا چنین شدن بنی آدم در رحم
مادر تا زمان بلوغش بحکمت بالغهٔ خود در یک فرد بی از افراد ایشان گذارده و بر زمان
عقل را در حین بلوغ که اول تکلیف است و کمالش را در سن اربعین مقرر نمود تا بان عقل
بمقتضای فرمایش العقل ما عبد به الرحمن و اکتسب به الجنان ادراک خیر و شر و حسنه
و سیئه را نماید و هدایت بطریق مستقیم بندگی و اکمل معرفت بخدا و رسول ﷺ است بیابد و
و فائدهٔ عبادت را ادراک کند پس قابل شود برحمت خداوند منان و نعمت جاودان جنان و هم
عرض بخدا در پنج وقت عبادت و نماز یومیه اشرف معراج اهل ایمان است عرض اهدنا
الصراط المستقیم یعنی خدایا بنما راه راست را که بنا شود که ابدا هدایت پیدا نکرده باشد و اگر
پیدا کرده باشد نظر بایهٔ شریفه انهم الا کالانعام بلهم اضل سبیلا هدایتش بقدر حیثیاتیا
بلکه کمتر باشد و افزوده نشود مطلب دوم خداوند متعال در آیهٔ شریفه انا عرضنا

الامانة علی السموات والارض والجبال فابین ان یحملنها و اشفقن منها و حملها الانسان انه
کان ظلوما جهولا یعنی ما عرض امانت بر اسمانها و زمین و کوهها نمودیم پس انها تحمل ان امانت
ابا کردند و همگی از او اعراض نمودند و انسان متحمل ان امانت شد بدرستیکه انسان خیلی
ظالم و جاهل است بدانکه مراد از امانت در این آیهٔ شریفه نظر بعضی از روایات نماز است
چنانکه در وقت نماز بامیر المؤمنین علیه السلام فرمود وقت ادای امانتی است که اسمان و
زمین عاجز اند از ادای ان امانت و نظر بروایت دیگر ولایت اهل بیت است که مرجع از
اسمانها و زمین و سایر مخلوقات قبول ان ولایت نمودند بشرف و فضیلتی مفتخر شدند و همه
قبول نکردند بنحوستی مبتلا شدند و اخبار در این باب در کتب علما اخبار زیاده از شمار است
ولی انچه از تتبع احادیث و اخبار و فهم ایات بنظر این فقیر رسیده است آنست که

مراد از امانات ان حقوق خدا و رسول است با انسان و حقوق انسان است بیکدیگر و حقوق سایر موجوداتست با انسان که ادای حقوق برای انسان موقوف ببقاء اوست در دنیا اولا بان سیاسات مدنیه که از شارع مقدس رسیده و عقل نماینده انها است و شناختن خود حقوق ثانیا باز بعقل و نقل که یکصد و بیست و چهار هزار پیغمبر با هزار گونه تعبها برای شناسانیدن ان حقوق فرستاده شدند و یکصد و سی کتاب برایشان نازل شد تا جمیع افراد بنی آدم بعد از شناختن حقوق الهی و خلقی را ادای حقوق انها را نمایند چنانکه در گفتار افراد بنی آدم باید کردیکر باید باطاعت فرمان و کلم الناس علی قدر عقولهم موافق عقل بکدیکر باید کردیکر سخن گویند و در رفتار نظر بمراتب پیغمبر ص المعروف بقدر المعرفة دانش موافق عقل بکدیکر باید کردیکر خدمت و احسان ظاهر بنمایند و با کودکان نظر بقلت عقل و ادراکشان کودک رفتاری بکنند چون سر و کار با کودک افتاد پس زبان کودکی باید گشاد و با زنان خود نظر بنقص و ضعف عقل و ایمانشان بمدارا و کج دار و مریز رفتار نمایند از انجا که مخزن حرص و معدن طمع و شهوت و مذشاشر و وفساند ادای مراد شان بعد از قوه رجال حاجت است و باید بوعده و وعید صادق و کاذب فکهنا را دانموده تا بر نسلط بر مردها نجویند و بعد پس اگر مرد دارای زوجه واحده مطیعه است بقدر امکان موافق طائفه اش با و نفقه و کسوه و سائر ملزومات شرعیه عطا نماید و در صوف عدم امکان مطلقه رها ییش نماید چنانکه خداوند رحمن در قرانش اشاره فرموده فامسکوهن بمعروف او فارقوهن بمعروف یعنی یا زنها را بمتعارف نگهداری کنند و یا رها نمایند و اگر متعدد باشند چون تعدیل و تسویه حقیقی بین انها ممکن نباشد پس بقدر امکان مودت بهمه انها نماید و حوائج و ملزومات شان را بدهد و میل مفرط ببعضی دون بعض با نها اظهار ندارد که مانند زنان بی شوهر معلق نمانده باشند چنانکه فرموده ولن تستطیعوا ان تعدلوا بین النساء ولو حرصتم فلا تمیلوا کل المیل فتذروها کالمعلقة یعنی هرگز قادر بتعدیل و تسویه بین زوجات متعدده خود نیستند زنهار تا کرچه با کوشش پس میل مفرط با نها

کتاب معاشرت با النوع انسان ۱۰

فامنیل کل المیل فتذروها کالمعلقة یعنی قادر نیستید که بعضی را امانند زنان معلق بگذارید

در باب اول کتاب در آداب معاشرت

روایتست از امیرالمؤمنین ع در تفسیر قول خدا وقنا ربنا عذاب النار یعنی خدایا ما را نگاه دار از عذاب تشکر منزه از عذاب فاورن بداست صد سال بکند و بندد و زندان بتوان بهتر کند بی محمد نادان بتوان و با والدین چون متحمل از رحمانند بتواضع و خضوع رفتار کنند که فرمود خدا و بالوالدین احسانا یعنی بپدر و مادر احسان کنید و با ابراء و خضوع برأفت گفتار و رفتار نمایند با فقرا و مساکین چون فاقد مدد معاشند با عنایت رفتار نمایند با مدیون معسر با خذ کردن ربا و مهلت دادن راخذ وجه رفتار کنند با همسایگان خویش و بیگانه و سفر با کمال ملاطفت نمایند تا انکه وقت حاجت از ایشان اعانت یابند با سفر دیدگان تا از توشه بمذاق راه و مماشاه رفتار نمایند تا سیاسات تمدن را از ایشان تحصیل نمایند و با خارجیان از مذهب خود بالفت و اخلاق باشند تا ایشان را از حسن عقیده و افعال دینیه خود مائل و متوجه بمذهب خود نمایند نه انکه خود را باطوار انها در آورند و ولاه و حکام با مظلومین مجلس یالت و حکومت بعدالت و داد رسی حکم فرمایند تا ادای حقوق انها را در رفع ظلم از ایشان بنمایند و حکام شرع با مترافعین مجلس قضاوت بقوانین شرعیه و احکام قرانیه حکومت نمایند و اخذ رشوه و اجرت مهر نمایند تا اعتقاد ایشان و سایر مردم را با ادای حقوقشان در دین و اهل دین محکم بدارند و علما را چون رحمت کش مردمند تعظیم و تکریم کرده و اعانت نمایند تا ادای حقوقشان نموده باشند و همچنین با سایر طبقات مردم که باید و لا معرفت بشئونات و حقوق هر کسی نمایند پس ادای امانات حقوقش را نمایند تا از کلیه خلوع شاجر و اختلاف برداشته شده و الفت تامه در بین ایشان حاصل بشود و امور معاششان برای تحصیل امور معاد منظم گردد مطلب چهارم بدانکه اصل و مایه اساس سیاسات مدنیه و اخلاق انسانیه رحم و انصاف است که باید و لا معرفت برحم و انصاف و فوائد ان و فقدان حاصل نمود پس اقدام در اخلاق برای ادای امانات خلق نمود که واجد رحم را انصاف دارای سیاست و اخلاقی است و فاقدان فاقد سیاست و اخلاق ذات نایافته از هستی بخش کی تواند که شود هستی بخش خشک ابری که بود از آب تهی ناید از وی صفت آب همی انسان بی رحم ادای حق خود را ندارد فضلا از حقوق غیر خود مطلب چهارم خداوند حکیم برای پیدا کردن هر کونه شی حق

در باب اول کتاب در معرفت بحقوق مخلوقات است

در یاد این استاد خرم خاشاک نسیان و غبار حفظ کردن و آب دادن و تربیت کردن و بکمال رسانیدن و چیدن و بو کردن و عطر و گلاب گرفتن و ذخیرهٔ صلوات برای علت وجود خود شان محمد و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین کردن است و از خلقت انواع گلها و ریاحین و رنگ و بوی انها عبرت در صنعت پروردگار حاصل کردن است و آنچه از حبوبات و غلات اربعه است چون همه انها اسباب وجود و بقاء انسان است و اهمیت بی نهایت در محافظتشان ملحوظ شده پس ادای حقوقشان شخم زمین کردن و کاشتن ان حبوبات و تربیت کردن بقانون فلاحت و آب بموسم دادن و بعد از رسیدن انها بریدن و خرمن کردن و درو کردن و زکوة انها را دادن و بقدر قوت سالیانهٔ خود و عیال واجب النفقه خود ذخیره کردن و بقیه را برای فروش منتشر نمودن و بجهت عدم وقوع در مهلکهٔ احتکار حرام حبس انها را نفروختن و خورده نان و دانهٔ برنج را بزیر پای نکردن و از توهین بعضی از طعامها برکات الهیه را از خود دور نکردن و خدا را بغضب نیاوردن است و اما جمادات انچه از معادن است و در صحاری و جبال است از قبیل طلا و نقره و مس و سرب و آهن و فلزات دیگر و انواع جواهر از الماس و یاقوت و زمرد و فیروزه و لعل و دُر و امثال ان و کج و اهک و سنگ ادای حقوقشان از معادن خود شان بیرون اوردن و تربیت کردن و بتوسط ارباب صنایع انها را پرداختن و ساختن و استعمال کردن و رفع حاجت خود نمودن و بزکوة دادن زکوتیات انها فقراء و مساکین و ابناء السبیل و مقروضین و سایر مستحقین را بهره مند کردن است و انچه از نباتات است از قبیل مروارید و مرجان و امثال ان ادای حقوقشان از مکانشان غوص کردن و بمصرف خود و دیگران رسانیدن است و انچه از غیر معادن است از قبیل اراضی و جادّها و شوارع و معابر ادای حقوقشان بعد از معرفت بحکمت خلقت هر یک و خاصیت و منفعت و مضرت ان عمل بمقتضای

ذکر باب اول کتاب در معرفت حقوق مخلوقات

هر یک است چنانکه خداوند عالمیان بعضی از طرق و جادها را در صحاری و جبال ایمن از سباع و دزدان قرار داده است برای عبور بندگانش و بعضی از اراضی و امکنه را برای سکنی و توطن ایشان پس از اداء حقوقشان عبور از آن طرق و سکونت در این امکنه است و بعضی از طرق و امکنه را خوفناک از دزد و جانوران قرار داده است پس از اداء حقوقشان برای دفع ضرر یقینی و ضرر محتمل احتراز از آن طرق و امکنه است و بعضی از طرق و جادها است که دارای خار و خاشاک و سنگ و کلوخ است و فدای انها بعابرین سبیل برداشتن انها است از آن طرق و جاده و تنظیف جادها است از انها چنانکه در ابها و اب حمام بعضی از حیوانات منکوس فرموده و نهی فرموده است مردم را از بول در آن ابها که اذیتی بر آن حیوانات وارد نشود و اداء حقوقشان کرد احتشان باشد شده باشد و در بیوت و حجرات و زوایا که عنکبوت خانه میسازد و کثافات و خاشاک پیدا میشود و موجب فقر و رقت برکات است از آن پس اداء حقوق آن امکنه برداشتن تار عنکبوت و آن کثافات است و در البسه و ظروف و فروش و اعضاء و جوارح نجاست و کثافتی پیدا میشود که موجب فرار مردم شود از انها و برهم خوردن امور معاش که اعظم حقوق ناس است پس اشیاء مذکوره را پاکیزه از آن نجاست و خباثت نمودن است بطوری که از شارع مقدس رسیده است تا باعث بعضی از امراض و آن جا در بیگانه ویار نشود و باید دانسته بشود که مراد از حقیقت نجاست وارده در شریعت مطهره اد ناس و کثافت است و مراد از طهارت نظافت و نزاهت از آن کثافت و همچنین است حال سایر اشیاء که خداوند عالم از برای هر چیزی فائده و خاصیتی مقرر فرموده است و اظهار فائده خود را بصورت تکوینی از انسان بیچاره طلب میکند که اگر هر ادیک از انها بقلم تحریر در آید مثنوی هفتاد من کاغذ شود و بر افراد ناس لازم است که بقدر طاقت بشریه معرفت

در باب اول کتاب در معرفت بخدا و اسماء اللہ است

۱۶ بانها پیدا کند و ادراک طلب انها و انماید تا از زمرهٔ سباع و بهائم و حشرات الارض محسوب و محشور
نگردد بلکه در مراتب انسانیه تکمیل شده و ترقی نماید و هر کونه نعمتی را بر خود مباح گرداند

مطلب ششم در معرفت بخدا گفته میشود که جمیع موجودات بمجرد وجود خود چه ملائکه
بتجلیات خود در انها و چه انسان بالفطره و یا بمشاهده آثار الهیه آفاقیه و انفسیه و کیفیات ارضیه
و سمائیه هر فردی از ان موافق استعدادش و چه حیوان باد راک جزئیش و چه نبات و جماد بصور
عقلیه اش در عالم تکوینی همگی معرفت بوجود صانع را دارند و هر یک بر فتار و گفتار خاصهٔ
خود که در اخبار مذکور است و فقیر هم جمله از انرا در کتاب مخزن الفرائد ذکر نموده ام صانع
خود را عبادت و اذکاری دارند چنانکه فرمود وَاِنْ مِنْ شَیْءٍ اِلَّا یُسَبِّحُ بِحَمْدِهٖ وَلٰکِنْ لَا تَفْقَهُوْنَ
تَسْبِیْحَهُمْ یعنی چیزی نیست مگر انکه تسبیح میکند خدا را بحمدش و لکن شما فهم تسبیح انها را نمیکنید
اشیاء همه ناطق اند و کویا اما بزبان بی زبانی و بهتر انستکه انسان نظر بادراکش و فضیلت و
امتیازش از سایر موجودات معرفت باسماء حسنای خدا و عدد ان و فائده و خاصیت انها را
حاصل نماید که در وقت حاجت خدا را با ان اسماء حسنی بنظر او رد و بخواند تا حاجت وی
بر او رده شود و ان اسماء نود و نه عدد است و این است اَحَد وَاحِد صَمَد اَوَّل آخِر
سَمِیْع بَصِیْر قَدِیْر قَاهِر عَالِی اَعْلٰی بَاقِی بَدِیْع بَارِی ظَاهِر بَاطِن اَکْرَم حَیّ
قَیُّوم حَکِیْم عَلِیْم جَیِّب حَقّ حَسِیْب حَمِید حَفِی رَبّ زَارِء رَازِق رَحْمٰن رَحِیْم
رَقِیْب رَؤُف رَائِی سَلَام مُؤْمِن مُهَیْمِن عَزِیْز جَبَّار مُتَکَبِّر سَیِّد سُبُّوح شَهِید
خَبِیْر صَانِع عَدْل ظَاهِر لَطِیْف عَفُو غَفُور غَنِی غِیَاث فَاضِل فَرْد فَتَّاح خَالِق
قَرِیْب قَدِیْم مَلِک قُدُّوس قَوِی قَابِض مَجِید وَلِی بَاسِط قَاضِی مَنَّان مُحِیْط مُبِیْن
مُقِیْت مُصَوِّر کَرِیْم هَادِی کَبِیْر نَاهِی کَاشِف وِتْر نُور وَهَّاب نَاظِر وَاسِع وَدُوْد
وَفِی وَکِیْل وَارِث بَرّ بَاعِث تَوَّاب جَلِیْل جَوَاد خَبِیْر خَالِق دَیَّان شَکُوْر عَظِیْم

مطلب ششم در معرفت بخدا است.

اسماء الله است

در باب اول و کیفیت خلقت است

ثانی تواب اواب خیر الناصرین بدانکه اگر جمیع دریاها مرکب شود و درختان قلم و جن
و انس نویسنده تا در بنوشتن معانی یکی از این اسماء الله و خاصیتان نباشند از جمله خواص
انها این است که هر گاه کسی خدا را بخواند برای حاجتی از حوائج خود و اسم ذات خدا را که لفظ
الله است بزبان خود جاری سازد و اسماء حسنای خدا را در وقت ذکر الله بنظر اورد بنی شک
حاجتا و برآورده ایست و از برای هر یک از ان اسماء فوایدیست در محل خود ذکر شده و
فقیر بجهت معرفت بیک صفت خالقیت و کمال قدرت حضرت پروردگاری در خلقت
اشاره میکنم در این مطلب و مطالب بقیه کیفیت عالم دنیا و جمله از عوالم غیر دنیا را و
ابتداء خلقت دنیا را و کثرت خلق ان غیر از ادمیین از ملک و سایر مخلوقات را و کیفیت
عبادات و اذکارانها و کیفیت خلقت انها را بدانکه نظر ببعضی از روایات وارده از رسول
خدا صلعم سؤال کرد حضرت موسی ع خدا را از ابتداء خلقت دنیا خطاب رسید ای موسی
سؤال کردی از غواص و مشکلات علم من موسی عرض کرد دوست دارم که بدانم ان را
خطاب رسید از ابتداء خلقت دنیا تا زمان تو ده صد هزار هزار سال است پنجاه هزار
سال اول خراب کنا ردم او را پس اباد کردم او را پنجاه هزار سال پس مخلوقی خلق کردم دد
او مانند کاو کرپنجاه هزار سال روزی مرا میخوردند و غیر مرا عبادت میکردند پس بیک ساعت
همه را فانی کردم پس پنجاه هزار سال دیگر دنیا را خراب کنا ردم پس شروع کردم بتعمیر دنیا
و پنجاه هزار سال او را اباد کنا ردم پس دریائی را خلق کردم و پنجاه هزار سال ان دریا را
و اکنا ردم که احدی نبود از اب ان دریا بیاشامد پس دابه را خلق کردم و او را مسلط کردم
بر ان دریا که تمام اب ان دریا را اشامید بیکنفس پس اراده کردم چیزی را که از زنبور کوچک تر
و از پشه بزرگتر بوده و مسلط کردم او را بر ان دابه که او را اکند و کشت پس باز دنیا پنجاه هزار
سال خراب ماند پس دنیا را نی را خلق کردم و خلق کردم لاک پشتها را و مسلط کردم بر ان

در باب اول در کیفیت خلقت عوالم است

۱۸ نی زار و تمامی انرا خوردند پس تمام ان لالک پشتها را هم بیک ساعت نابود کردم و پنجاه هزار
سال دیگر دنیا را خراب گذاردم پس آبادش کردم و پنجاه هزار سال او را واگذاردم پس خلق
کردم سی هزار سال که فاصلهٔ زمان هر آدم تا بآدم دیگر هزار سال بوده است پس تمام
انها را بقضا وفد رخود فانی نمودم پس خلق کردم در دنیا پنجاه هزار هزار شهر از نقرهٔ سفید
وخلق کردم در هر شهری صد هزار هزار قصر از طلای احمر پس تمام ان شهرها را پر از خرد
نمودم وخردلها در ان وقت لذیذتر از شهد وشیرین تر از عسل وسفید تر از برف بوده
پس خلق کردم یک مرغ پرندهٔ کوچک را و هر یک دانه از ان خردلها را روزی یک هزار سال
او قوار دادم تا تمام ان خردلها را خورد وفانی شد پس خراب کردم دنیا را پنجاه هزار او را
بخرابی واگذاردم پس مشغول بآبادی او شدم واورا اباد کردم وپنجاه هزار سال او را اباد
گذاردم پس یک دقوادم را خلق کردم بدست قدرت خود از کل جمعه وقت ظهر و بغیر ان
ادم خلقی را از کل نیا فریدم واز صلب او پیغمبر خود محمد ص را بیرون اوردم وهر چند مجلدی
این روایت را از عامه روایت کرده ونسبت رد ان را بصاحب جامع داده واعتمادی بران
نکرده ولی بنظر قاصر این فقیر نظر بقدم وابدیت واز لیت پروردگار عالم ابدا استبعادی
ندارد وممکن است عقلا که اراده ومشیت حضرت او جل وعلا بر بیش از این ازمنه قرار
گرفته باشد برای خلقت با انکه از شارع مقدس امر باخذ بعضی از روایات عامه امده و
نسبت این خبر برسول خدا ص بدون واسطه مظنون القصد وراست چنانکه سید جزائری
علیه الرحمة نسبت این خبر را بموثقین از اصحاب وعلمای شیعه داده وفرموده که بعضی از ثقات
اصحاب ما روایت کرده اند از پیغمبر ص پس این روایت را ذکر نمود وگفت که مراد از دنیا ما
سوی الله است از تمام اصناف مخلوقات از افلاک وعناصر ونفوس لطیفه واین اعتقادی
جمیع مذاهب از مسلمین ویهود ونصاری ومجوس است واما تاریخ خروج ادم از بهشت تا

در کیفیت خلقت حضرت آدم است

طوفان

ذکر باب اول در کیفیت خلقت زمین و ستات

طوفان نوح دو هزار و دویست و پنجاه سال بوده است و از طوفان تا زمان حضرت
ابراهیم ع هزار و یکصد و چهل و دو سال بوده و از زمان حضرت ابراهیم تا موسی یا صد و
شصت و شش سال بوده است و از موسی تا داود پانصد و نود سال بوده و از داود تا
عیسی ع هزار و سیصد و پنجاه سال بوده است و از حضرت عیسی تا زمان پیغمبر ما محمد بن
عبد الله ص ششصد و شصت سال بوده است و از زمان پیغمبر ما تا زمان تالیف این
و نیز هزار و سیصد و هفتاد و هفت سال است و بدانکه نظر بر روایات بان بن تغلب
از حضرت صادق ع زمین قرار دارد بر ماهی و ماهی قرار دارد بر آب و آب قرار دارد بر
کوه و کوه قرار دارد بر شاخ گاو و گاو قرار دارد بر پشت سؤال شد از انحضرت که پشت
بر چه قرار دارد فرمود ذهبیات در این مطلب گمراه شده اند علماء و بدانکه در باب
قطر اجرام اشیا و جرم زمین انچه از اهل رصد و بعضی از حکماء مانند بطلیموس و جماعت
دیگر نقل شده قطر زمین در هزار و پانصد و چهل و پنج فرسخ و نصف فرسخ است تقریبا
و مساحت سطح زمین ذرع در ذرع هزار هزار و سیصد و شصت و سه هزار و ششصد و
سی و شش فرسخ و چهار قسمت از یازده قسمت فرسخ است و از امیر المؤمنین ع روایت
شده که مساحت تمام روی زمین پانصد سال است چهار صد سال ان خراب و صد
سال ان آباد و تفسیر شده است فرمایش خداوند و القرآن العظیم بکوه قاف که احاطه بدنیا
دارد و عمود زمین است و روایت شده که زبرجد سبز است و سبزی آسمان از اوست
و روایت شده که سؤال کردند رسول خدا را از پشت کوه قاف انحضرت فرمود هفتاد
هزار زمین دیگر از طلا و هفتاد هزار زمین از نقره و هفتاد هزار زمین از مشک و
در عقب انها هفتاد هزار زمین دیگر است که ساکنین انها ملائکه هستند که در انها
نه سرما پیدا شود و نه گرما و طول هر زمینی مسافت ده هزار سال است سؤال کردند

در باب اول و ذکر عوالم و خلق انها

عقب ملائکه چیست فرمود حجابی استاز ظلمت عرض کردند پشت ان حجاب چیست فرمود
حجابی استاز باد عرض کردند پشت ان حجاب چیست فرمود حجابی استاز اتش عرض کردند
پشت ان حجاب چیست فرمود ماء دریاست محیط بدنیا که سلطان مارها است و تسبیح
میکنند همه ان ملائکه خدا را تا دو روز قیامت عرض کردند عقب ان ماء چیست فرمود حجابی است
از نور پرسیدند پشت ان حجاب چیست فرمود علم خدا و قضا و قدر او و از ابن عباس در
تفسیر رب العالمین روایت شده است از رسول خدا ص که خلق فرموده است خدا در
عقب کوه قاف و هفت دریا سیصد هزار عالم که یک طرفه عینی مخالفت خدا نکنند که نه
ادم را میشناسند و نه اولاد ادم را اگر هر عالمی از ان عوالم سیصد و سیزده مقابل این ادم و
اولاد او است و بروایت دیگر فرمود که پشت کوه قاف هفت دریاء است بزرگی هر دریائی
پانصد سال راه است پشت ان دریاها هفت زمین است که نور میدهد اهل خود را و
پشت ان زمینها هفتاد هزار امت است که خلقت انها مانند طیور است خودشان با جوجه
خود ساکن هوا ایند و الی از تسبیح خدا سستی ندارند پشت انها هفتاد هزار امت اند که از
باد خلق شده اند طعام ایشان باد است و ایشان باد است سمهای ایشان تا روز قیامت
بر همین نیامده چشمهای ایشان در سینه ایشانست یک خواب میکنند و بیدار میشوند در
روزی انها نزدیک سرهای ایشان کنار دا است و عقب انها سایه عرش است که در او هفتاد
هزار امتاند که تسبیح خدا ادم را و اولاد ادم را خلق کرده و نه ابلیس و اولاد ابلیس را

مطلب هفتم

به اوه عوالم مذکوره عالم بیدایست از برای خدا و خلق بیشمار ایشان از برای
حضرت او جل و علا که الهی نداند در انها جز ذات مقدس خودش و بس و ذکر میشود در این چیز
بعضی از انها بجهت حاصل شدن معرفت برای صاحبان نور و بصیرت و ارد شده است از ائمه
حجة ثمانی که شبی از شبها خدمت مولای خود امام محمد باقر ع بودم انحضرت نظری بجانب

اصفهان

در باب اول در کثرت عوالم و خلق انها است

اسمان انداخت و فرمود ای ابا حمزه این اسمان قبهٔ ادم است و از برای خدا غیر از این قبه
سی و نه قبهٔ دیگر است که در انها خلقی است که یک چشم بر هم زدن معصیت نمیکنند خدا را
و نیز وارد شده که مردی وارد شد بحضرت صادق ع و عرض کرد این اسمان قبهٔ ادم است
انحضرت فرمود بلی برای خدا قبهای بسیار دیگر است گاه باشد ای مرد عقب این مغرب دنیای شما
نود و نه مغرب دیگر است برای زمین سفید و نورانی که مملو است از خلق و بیک چشم بر هم
زدن معصیت خدا را نمیکنند و نمیدانند که ایا ادم خلق شده است یا نه و نیز وارد شده
که عقب ابلیس برای خدا بندگانی است که نمی بینند برای خدا بنده معصیت بزرگتر از او و فشان در
و یاقوت است و جبالشان طلا و نقره است نه زراعت کنند و نه درو و نه کاری دارند
از برای انها نزد درهای منزلشان درختی است که برگهای عریض دارد از ان برگها لباس خود
کنند و درخت دیگری است که میوه دارد از ان میوها تناول کنند و از جمله عوالمی که
از رسول خدا ص روایت شده زمینی است بیضا سی مقابل دنیا و دو ثلثی مقابل دو زدنیا
مملو از خلق که خبری از خلقت ادم و شیطان ندارند و از برای خدا معصیتی را علم ندارند و
از جمله خلق یاجوج و ماجوج است و بروایت ابن عباس سؤال کردند از امیر المؤمنین ع انواع
خلق را انحضرت فرمود هزار و دویست قسم صحرائی است و هزار و دویست قسم دریائی
و بنی ادم هفتاد جنس است تمام انها از اولاد مند غیر از یاجوج و ماجوج و بعضی گفته که
انها هم از اولاد مند از حوا و بعضی دیگر گفته اند از غیر حوا و بعضی گفته اند که از اولاد
یافث پسر نوح اند و در بعضی از اخبار وارد شده که یاجوج و ماجوج بیست و دو قبیله اند
یک قبیلهٔ انها بعد از سد ذو القرنین خارج سد بوده اند که ذو القرنین گفت ترک کنید
انها را بیرون و اگذارید شان در خارج سد بمانند پس بابن جهت ترک نامیده شدند و از
حضرت صادق ع روایت شده که این طایفه یاجوج و ماجوج از همه انواع خلق بیشتر اند

در باب اول از کثرت عوالم و خلق انها

ودر خبر دیگر است که برای هر یک از یاجوج و ماجوج چهار صد امیر است نمی میرند احدی
از انها مگر برای خود هزار پسر سوار به بیند بعضی در طول یکصد و بیست ذرع افتد بعضی
یک گوش خود را فرش و گوش دیگر را لحاف کنند عبور نکنند از فیل یا هوی مگر انکه او را
طعمهٔ خود کنند و هر طعام که پیشتر بمیرند او را میخورند و آورده شده نزد یک قیامت سد
انها باز میشود و از سد بیرون میایند و مردم را میخورند و کفایت دارد برای کثرت خلق
وعوالم روایت جابر بن زید جعفی که گفت سؤال کردم از حضرت باقر ع از قول خدا افعیینا
بالخلق الاول بل هم فی لبس من خلق جدید یعنی ایا ما عاجز شدیم از خلقت اول از خلق بعد
بلکه انها در لبس از خلق تازه هستند حضرت باقر ع فرمود ای جابر تاویل این آیه اینست که
خدا بعد از انکه فانی کرد این خلق و این عالم را و ساکن کرد اهل بهشت را در بهشت و دوزخ
را در دوزخ تجدید کند عالمی را غیر از این عالم و تجدید کند عالمی را بی مرد و زن که عبادت
کنند خدا را او تحمید کنند او را و خلق کند زمینی را برای انها غیر از این زمین که بر میدارد انها
را و اسمانی غیر از این اسمان که سایه اندازد بر انها گمان مینکنی ای جابر که خدا همین یک عالم
را خلق فرمود و بشری غیر از شما خلق نفرموده قسم بخدا که خدا خلق فرمود هزار هزار عالم
و هزار هزار ادم و تو در اخر انها هستی و نیز در خبر دیگر روایت شده است از حضرت
که فرمود خدا خلق فرمود هفت عالم را از خاک زمین که اولاد ادم در انها نبوده و هر یک از
ان خلق را عقب یکدیگر او رد و در ان زمین ساکن فرمود در عالم خودش پس خلق فرمود
ادم ابو البشر و ذریهٔ او را از زمین و الله تعالی نمود بهشتها را از ارواح مؤمنین از انوقتیکه
خلق فرموده بود بهشت را و تعالی نموده است جهنم را از ارواح کفار و معصیت کاران
انها از ان وقتیکه اتش را خلق فرموده بود گویا شما همین را می بینید وقتیکه دوز قیامت
شد و ابدان اهل بهشت با ارواح خود در بهشت رفتند و ابدان اهل اتش با ارواح خود

ذکر باب اول و کثرت عوالم و خلق انها

در آنش رفتند خدا عبادت کرده نمیشود بعد از انها در جای دیگر خلق نمیشود خلقی که
عبادت کنند او را در توحید و تعظیم کنند او را چنین نیست بلکه زمین و آسمان دیگری
را خلق کند تا بنا به بدل همه انها را یا خدا نفرماید یوم تبدل الارض غیر الارض والسموات
و حال انکه فرموده آفعیینا بالخلق الاول بل هم فی لبس من خلق جدید که مراد آنحضرت از ذکر
این دو آیه خلقت زمین و آسمان دیگر است و تفسیر ظاهر آیه اولی اینست روزی که
بدیل میشود زمین و آسمان بر زمین و آسمان دیگر و تفسیر آیه ثانیه گذشت که عاجز نیست
بسبب خلق اول از خلقت بعدش و از جمله عوالمی که خدا آفریده است جابرسا در بلقاء است
که نظر بعضی از اخبار مکان جابرسا پشت آسمان چهارم از طرف مشرق است و نظر بعضی
از اخبار مشهوره پشت آسمان هفتم است از آن طرف مذکور و در کیفیت خلقت این
دو عالم از حضرت باقر ع روایت شده است که آنحضرت فرمود از جانب امیر المؤمنین ع
سؤال شد که آیا در زمین قبل از آدم و اولاد او خلقی بوده است که عبادت کنند خدا را
فرمود بلی بوده اند در آسمان و زمین خلقی که تقدیس و تسبیح و تعظیم خدا میکردند روز
و شب و سستی نداشته اند بدرستیکه خدا وقتیکه خلق فرمود زمینها را و خلق آنها را قبل
از آسمانها پس خلق فرمود ملائکه روحانیین را که با آنها را شتند و طیران میکردند هر جا
که میخواست و آنها را ما بین طبقات آسمانها ساکن فرمود که شب و روز تقدیس خدا میکردند
و از آنها برگزید جبرئیل و اسرافیل و میکائیل را پس خلق فرمود از روحانیین جن را و برای
آنها با آنها خلق فرمود و آنها را پست تر از ملائکه قرار داد که در طیران خود بملائکه نمیرسیدند
و آنها را در میان طبقات زمین و روی زمین جای داد و آنها هم در تمام شب و روز تقدیر
خدا میکردند پس خلق فرمود پست تر از جن انسان و ارواح بی بالی را که نشناس بوده اند
و شبیه بجن بوده اند ولی لباس آنها لباس انس و آنها را با جن بروی زمین در وسطهای زمین

ذکر باب اول و کیفیت عوالم و خلق انها و اسامیها

۲۳ جای داد که با جن تقدیس خدا میکردند و روحانیین از جن در آسمانها هم طیران میکردند
و ملائکه را املاقات میکردند و خبر از انها تعلیم میگرفتند پس یک طائفه از جن و تسناس
که با ان جن در اواسط زمین ساکن بوده اند تمرد و سرپیچانی کردند از امر خدا و ناحق بروی
زمین با یکدیگر بنای ظلم و طغیان را گذاشتند با خون ریزی و فسادها کردند و انکار بوحدانیت
خدا نمودند و بانان طائفه اطاعت کنند کان از جن دودی کردند از این طائفه جن و تسناس
سرپیچان پس خدا انداخت با لهای ان متمردین سرپیچان را که مرتکب معاصی پرودگاشده
بودند که قادر برفتن آسمان و ملاقات ملائکه نبوده اند و ان طائفه مطیع از جن بجانب آسمان
طیران خود را داشته اند و ابلیس هم که نام او حرث بوده است از این طائفه مطیعه بوده و بر
ملائکه ظاهر میشده پس خدا خلق فرمود خلقی را که غیر از ملائکه و جن و تسناس بوده اند
و بروی زمین مانند جانوران میخبیدند و مانند چهارپایان میخوردند و میاشامیدند
تمام انها ذکور بوده اند نه اناث و خدا قرار نداده بود در انها شهوت زنها و محبتا و لادو
حرص و ارزوی دورود از ولذت زندگانی را انها از بهائم بوده اند و نه از جانوران و سبا
انها از برگ درختان بوده است و ابشان از چشمها و نهرهای بزرگ پس اراده کرد خدا که
انها را دو فرقه بفرماید پس یک فرقه را عقب مشرق پشت دریا قرار داد و شهری برای
انها ایجاد فرمود که نام ان جابرسا شد طول ان دوازده هزار فرسخ در دوازده هزار فرسخ
و سوری برایش قرار داده بلندی ان سور از زمین تا باسمان و ان فرقه را در جابرسا جا
و ساکن کرد فرقه دیگر را در پشت دریای عقب مغرب و شهری برای انها خلق فرمود نامش
جابلقا طول شهر انها هم دوازده هزار فرسخ در دوازده هزار فرسخ و از برای ان شهر هم
قلعه از اهن قرار داد تا باسمان و بر هر دری از ان دو شهر هزار هزار حلقه قرار داد از
طلا و در ان دو شهر هفتاد هزار لغت است که هر امتی از انها تکلم میکند بیک لغت

کیفیت خلقت عوالم و انسانها

از ان

ازان لغات وحضرت امام حسن ع فرمود که من عرف بتمام ان لغاتم ازخود شان ونیست دانها
وبدانها حجتی غیر از من وبرادرم حسین ع واهل این دو شهر خبری از یکدیگر ندارند وهر دو خبری
از طلوع وغروب آفتاب ندارند زیرا که محل این دو شهر عقب مغرب ومشرق است سوال شد
از حضرت امیرالمؤمنین ع پس چگونه اهل این دو شهر بدون افتاب احساس چیزی دانمایند
وچگونه اکل وشرب وزفد کانی کنند انحضرت فرمود بروشنائی نور خدا که از افتاب
روشن تراست ومیدانند که خدا افتاب وماه را خلق کرده است پس سوال شد که شیطان
در کجا است انحضرت فرمود که نه شیطان را شناسند ونه نام او را شنیده اند نشناسند
ان دو طایفه جز خداوند یکانه بی شریک را نه تا خوشی دارند ونه پیری ونه مرگ تا
روز قیامت فقیر مؤلف در این مقام گوید که چون نظر شد در ایات واخبار واین خبر
مذکور از امام محمد باقر ع مروی از امیرالمؤمنین ع حالات جمیع مخلوقات ارضی وسمائی و
حال اهل جابرسا وجابلقا دانسته شد که جمیع مخلوق از ملائکه وجن وانس ویاجوج
ومأجوج همه در دو اند جز بنی آدم زیرا انکه ملائکه اسمانها وزمین وبینهما است در
فطرتها جز ملکوتیه وجبلیه عبادت سرشتی نباشد فاقد حالت والت شهوت وغضب اند
وواجد حالت عبادت قیام یا رکوع یا سجود یا اذکار ویا حفظ موجودات وخالی اند از
مرض وپیری وفقر ومرگ واز سایر حوادث بشریه بلکه از ابتداء خلقت محض از برای
عبادت اند ولبس وانکه جن است جز جنبه نادریه ندارد تا از تعدد طینت زحمتی در او پیدا
شود وانکه اهل جابرسا وجابلقا است حالشان مذکور شد که مدت عمر خود تا روز قیامت
تعب وانی از بابت مرض وفقر وپیری ومرگ ندارند وانکه حیوانات صحرائی ودریائی و
هوائی از وحوش وبهائم وسباع وطیور وامثالانست همه در دو اند نظر بانکه جز اکل و
شرب وجماع چیزی را ندارند وبانسان چون دارای شرطیات اربعه ملکوتیه وجبلیه

در باب آوارگی خاطر و اضطراب ضمیر و ابتلاء مؤمنین

۲۶ وبهیمیه وسبعیه را و همه انها ضد یکدیگرند ومعارض با یکدیگر لهذا بجهت اختلاف خواطر
مهلک در یک هیکل انسانی روح انسانی دائما در رنج وتعب است بجهتها خصوصا طائفه
مسلمانان از بنی آدم کمر داراست کالبد وجوشان بملاذ خواهشهای مخالفه طبیات
اربعه مذکوره عقل ایمانی وجنود ان وجهل شیطانی وجنود ان را لهذا دائما ان دو با هم باجود
خود دران وجود در نزاع وجدال با یکدیگرند یعنی عمل میشه مطالبه عبادت واطاعت
خدا را دارد وجهل مطالبه مخالفت ومعصیت خدا وخواهشهای هوا را پس این طائفه
بپاره بواسطه آثار طبیات اربعه ونزاع عقل وجهل در تکالیف الهیه وهوا های نفسانیه
واغوات شیطانیه دائما در تشویش وحراسند یا از خوف خدا ویا ز بیم ذبهر خصوصا
فاتوارث الام واسقام وخفر وفاقه وامراض موت وفراق احبه واولاد کرندانند در تکالیف
خاصه الهیه چکنند ودر حوادث شبهناک خود چه سازند چنانکه این فقیر مؤلف بعد
از مراجعت از عتبات عالیات تا هذه السنه که چهل وپنج سال است مورد هر گونه ابتلائات
وحوادث دنیویه شده از فقد وسایل معاشیه که میکنره بی مدد بوده وزحمت بی اندازه
در اتحال تنکدستی برای حراست عیال وفرزندان وبذل جهد وهمت وطاقت در تحصیل
حاجات خوان ایمان وسعی واهتمام در امور ایشان وجمیع اوقات عمر خود را در تحصیل علوم
دینیه وتدوین معارف الهیه مانند نصایح الشیعه وفخر الفرائد فی اصول العقاید و
ارشاد المسلمین فی احکام الدین وکنز الامتان در مصائب حضرت خامس ال عبا واین وجیزه
رمز العرفان در اخلاق صرف نموده وتحمل تمام این زحمات با ملالت خاطر نظر بشرع انور بوده
که مورد صفت دران ملجی قدیم محضر انور حضرت پیغمبر علیه صلوات الملک الاکبر نموده باشد
تا کرهان در این اثناء تیر جفا از ترکش قضا رها شد ولیسر بزرگ سی ساله ام که در صفات حمیده
صبر وصدق وصفا وود وقرو وفاء وقدس ورافت وحیا ممتاز از امثال واقران زمان خود بوده

سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

در باب اول در کثرت خلق مر احب بلا مومنین را

وذا ثما بیاد مرک وخلوا از ذاکرین ونوحه گران حضرت خامس ال عبا ارواح العالمین
لہ الفداء وسمی جدان بزرگوار احمد هدف تیر قضا گشته وهرچند که این فقیر امیدوارم
از فضل پروردگارم که بمقتضای آیه شریفه لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون یعنی نخواهید
رسید بنیکی مگر بانفاق محبوب تر اشیاء خود انفاق بهترین اولاد خود نموده باشم ولی
ظاهرا فرقت ان جوان غفرله ولابویه ولمن استغفر لهم مزید بر سایر بلیاتم گردیده پس ابتلاء
این فقیر که نسبت با بتلاء بزرگان مانند قطره نسبت بدریاء است باعث افزونی حیرتم
شد با خود گفتم سبحان الله ایا چه حکمتی در بلاء این طائفه اسلامیان تصور شده که در
غیر انها نشده ناگاه هاتف غیبی ندا در داد مگر نمیدانی که خدا دنیا ونعمتش را برای اهل
دنیا ومردم دور از خدا قرار داده ومرتبه نزدیک بخود را فقط برای هر که رنج وعنا نموده چنانکه
فرمود ان البلاء موکل بالانبیاء ثم بالاولیاء ثم بالامثل فالامثل یعنی بلاء موکل بانبیاء است
که قربشان بخدا بیشتر است بعد از انبیا موکل باولیاء است بعد از ان موکل بکسانی است که
شباهتشان باولیاء بیشتر باشد چنانکه در این باب نیز فرمودند انما یبتلی المرء علی قدر حبته
یعنی این است غیر از این نیست هر کسی مبتلاء میشود بقدر حبتش بخدا هر که در این بزم مقرب
تر است جام بلا بیشتر مزه میدهند هر که بود تشنه دیدار دوست آب دم نیشترش
میدهند پس از شنیدن این ندا وتدبر در ایات خدا واخبار ائمه هدی در انشکم منعم بنعمت ولایت
اهلبیت وتمسک بسفینه نجات اهل عصمت اسباب راحت روز قیامت خواهد بود وان
روز است روز عزت ونعمت وسلطنت وسرافرازی اهل ایمان چنانکه ان روز است روز
شفاعت وشهنشاهی خاتم پیغمبران وامامان ودنیا بوده است ایام ابتلاء وحزن ومصائب
ایشان لهذا در قران واخبار برای یک حسنه کوچک ایمانیان وبلیه حقیر شان وعده تلافی
وجبران هزارها شده وفضل این طائفه را خصوصا فقراء وصاحبان بلیه ایشان را شفعا در

قیامت قرار داده هنیئاً لارباب النعیم نعیمهم و اکر خسر الدنیا والاخرة خواهیم بود و این
مطلب لغو و عبث و منافی فضل پروردکار است کدا زتمام خلقش وجود مبارک محمد و آل محمد
را برانگیخته باشد و جمیع نعمتها را برای وجود مبارکشان خلق فرموده باشد و شفاعت
را هم بایشان عطا فرموده باشد ولی در دنیا و اخرت هردو هم خودشان و هم بستگانشا
را بانواع بلیات و عقوبات مبتلا فرموده باشد یا در اخرت و اثری بر فضیلتها برای
دوستانشان مترتب نساخته باشد بلکه اتباعشان را بعذاب ابدی جهنم معذب
ساخته باشد پس بخدا عرض میکنم این فقرات دعاء کمیل را ما ذلک لظن بک و لا المعروف
من فضلک و نیز بخدا عرض میکنم این فقرات دعاء ابو حمزة ثمالی را اللهم ان ادخلتنی النار
فقد ذلک سرور عدوک و ان ادخلتنی الجنة فقد ذلک سرور نبیک و انا والله اعلم
ان سرور نبیک احب الیک من سرور عدوک یعنی خدایا اکرها وادا خل جهنم نمائی را و
خوشحالی دشمن تو است و اکرد اخل بهشت بفرمائی در او خوشحالی پیغمبر تو است و من
میدانم بیقین والله که خوشحالی پیغمبرت را دوست تر داری از خوشحالی دشمنت علاوه
نظر بفرمایش پروردکار در قرآن که تفرقه کذارده است بین اولیا و بین اهل بیت که مؤمنین اند
و بین غیر ایشان که فاسقین اند در بودن مؤمنین به بهشت و فاسقین بجهنم که فرموده افمن
کان مؤمنا کمن کان فاسقا لا یستوون یعنی ایا کسانی که مؤمن اند مثل انکسانی اند که فاسق
باشند نه چنین است مساوی نیستند و فرمایشات خداوند در آیات قرآن برای تفضیل
و راحت اهل ولایت و محبت و صاحبان ایمان زیاد از انست که در این وجیزه احصا بشود و فقیر
در کتاب مخزن الفرائد خود در باب کفر و ایمان ذکر کرده ام اجمالی از آنرا پس ما باید دانست که ابتلائات
اهل ایمان در دنیا بواسطه تقرب ایشان است بخدا و راحت ایشان است در روز جزا و کفایت
میکند از برای فضیلت اهل ایمان از آیات قرآنیه این آیه شریفه که فرمود الا ان اولیاء الله لا

سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

خوف علیهم ولا هم یحزنون الذین آمنوا و کانوا یتقون لهم البشری فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة
یعنی آگاه باشید اولیاء و دوستان خدا نه خوف دارند و نه حزن و انها کسانی اند که ایمان
آورده اند و تقوی دارند که خدا اهل ایمان را اولیاء خود محسوب فرموده پس این آیات
اثنی عشریه دلیل بر مغفوضیت ایشان نخواهد بود بلکه کاشف تقرب ایشان است **مطلب**
هشتم در مقدار خلق زمین و کثرت ملائکه زمین و آسمان و عبادت و تسبیح انها ذکر
میشود خبری که امام فخر رازی از علمای اهل سنت در تفسیر خود روایت کرده است که اولاد
آدم روی زمین عشر جن است و جن و بنی آدم عشر حیوانات صحرایند و همه انها عشر
پرندگانند و همه انها عشر حیوانات دریایند و همه انها عشر ملائکه زمین اند که موکل
زمینند و همه انها عشر ملائکه آسمان اولند و همه انها عشر ملائکه آسمان دوم اند
و همه انها عشر ملائکه آسمان سیم اند و همه انها عشر ملائکه آسمان چهارم اند و همه انها
عشر ملائکه آسمان پنجم اند و همه انها عشر ملائکه آسمان ششم اند و همه انها عشر ملائکه
آسمان هفتم اند و تمام خلق زمین و هواء و دریا و ملائکه آسمانها در مقابل ملائکه کرسی
چیزی نیستند و تمام انها و ملائکه کرسی عشر ملائکه یک سرادق از ششصد هزار سرادق
عرش است و بزرگی طول عرض و عمق هر سرادق آنست که اگر تمام آسمانها و زمینها و انچه در
انها است برابر شود با ان سرادق مانند حلقه در صحراء است و موضع قدمی در سرادق ثالثه
نیست مگر انکه در او ملکی است ساجد یا راکع یا قائم و صوت همه ایشان تسبیح و تقدیس است
و تمام خلق زمین و هواء و دریا و ملائکه انها و ملائکه آسمانها و جمیع سرادقات در مقابل
ملائکه دوم عرش مانند قطره اند نسبت بدریا که عدد انها را جز خدا کسی نداند و باهمه انها
ملائکه روح است که اشباع اسرافیلند و ملائکه ایست که جنود جبرئیل اند که مشغول بعبادت
حضرت احدیت اند که نه جنس معلوم است و نه عمر انها و نه کیفیت عبادات انها پس بعد از ذکر

ذکر باب اول در خلقت عوالم الا و کثرت خلق انها

۳۰ فخر رازی این روایت را نوشت کز این است تحقیق حقیقت ملکوت خداوند جل جلاله که
خود شود در قرآن فرمود وما یعلم جنود ربک الا هو یعنی عالم نیست بلشکر پروردگار تو مگر
خود ش و وارد شده است که سؤال شد از حضرت صادق ع ایا بنی آدم بیشتر اند یا ملائکه
انحضرت فرمود بخدائی که جان من در قبضهٔ ید قدرت اوست ملائکه زمین بیشتر از
عدد خاک زمین است و در اسمانها موضع قدمی نیست مگر انکه در او ملکی است که بتسبیح
و تقدیس خدا مشغول است و در زمین درختی و خورده گیاهی نیست مگر انکه ملکی موکل انها است
و در روایات عدیده از رسول خدا ص وارد شده که اسمان سزاوار است نظر بانکه موضع
قدمی در او نیست مگر انکه در او ملکی است راکع یا ساجد و در روایت دیگر یکوجب موضع
نیست مگر انکه در او پیشانی ملکی یا قدم ملکی است و در روایت دیگر موضع چهار انگشت
نیست مگر انکه در او پیشانی ملکی است که خدا را سجده کرده است و در عظمت عرش از
رسول خدا ص وارد شده که از برای عرش سیصد و شصت هزار رکن است و نزد هر رکنی
سیصد و شصت هزار ملک است که در هر شبانه روز چندین ان ملائکه مامور شوند میبلغند
تمام اسمانها و زمینها و تمام انها میان دو هزان ملک مثل دانه رمل است در صحراء پس
خطاب رسید بهمهٔ ان ملائکه که بردارید عرش را افتاد نشد ندا حتی بحرکت اورند پس بامر پاک
میکفر خلق شد که بردارند باز افتاد نشد ندا پس خلق شد بامر پاک ده نفر ملائکه باز قادر
بحرکت عرش نشد ندا پس بامر پاک بقدر تمام ان ملائکه خلق شد باز قادر نشد ندا پس خطاب
رسید بانها که واکذارید قائمی بقدرت خود بردارم پس بهشت نفر انها خطاب رسید که بردارید
عرش مرا عرض کردند خدایا این همه ملائکه قادر بحمل عرش تو نشدند ما هشت نفر
چگونه قادر بحرکت عرش تو هستیم خطاب رسید منم خداوند نزدیک کنندهٔ دور و ذلیل کنندهٔ
بندگان و خفیف کنندهٔ شدتها و اسان کنندهٔ سختیها هرچه میخواهم میکنم و حکم میکنم هرچه

ذکر عظمت عرش و ملائکه عرش و حاملین عرش

را اراده کنم کلماتی بشما تلقین نمیکنم که آسان شود بشما برداشتن عرش من عرض کردند خدایا
چیست ان کلمات خطاب رسید بگویید بسم الله الرحمن الرحیم ولا حول ولا قوة الا بالله
العلی العظیم وصلی الله علی محمد وآله الطیبین الطاهرین گفتند و بلند کردند عرش را مانند موئی
که در کف مرد قوی باشد پس خطاب رسید بتمام ان ملائکه که واکذارید عرش را بان هشت
نفر و همه شما در اطراف عرش من تسبیح و تمجید و تقدیس مرا نمایند و وارد شده که تمام ان ملائکه
قادر نشدند که عرش را بردوش ان هشت نفر بگذارند پس یک طرف را جبرئیل گرفت و گفت
لا اله الا الله و طرف چهارم را عزرائیل گرفت و گفت الله اکبر و بلند کردند عرش را و بردوش ان
هشت نفر گذاردند و وارد شده که در خاطر ملائکه خطور کرد که ایا چیزی عظیم تر از عرش
هست پس طوف زد مارهی و یک ثلث ذم او احاطه بتمام عرش نمود و دو ثلث دیگرش باقی ماند
و از برای ان مار هفتاد هزار بال بوده و هفتاد هزار سر داشت هر سری هفتاد هزار دهن
داشت در هر دهن هفتاد هزار زبان داشت که بهر زبانی هفتاد هزار لغت خدا را تسبیح
میکرد و ثواب انرا برای شیعیان محمد صلعم میداد و نظر ببعض از روایات دیگر از حضرت صادق ع
حاملین عرش چهار نفرند یکی از انها بصورت آدم است که طلب رزق برای بنی آدم میکند دویم
بصورت خروس است که طلب رزق برای طیور میکند سیم بصورت شیر است که طلب رزق برای
درندگان کار است که طلب رزق برای بهائم میکند و از ابن عباس روایت شده که حجابهای حضرت
احدیت پانصد است از هر حجابی تا حجاب دیگر پانصد سال راه است و در خبر دیگر روایت شده
که مردی یهودی برسول خدا عرض کرد ایا غیر از اسمانها برای خدا حجابی هست حضرت فرمود هفتاد
حجاب از نور و هفتاد حجاب از ظلمت و هفتاد حجاب از زمرد سبز و هفتاد حجاب از زمرد سرخ
و هفتاد حجاب از در سفید و هفتاد حجاب از دُر سرخ و هفتاد حجاب از دُر زرد و هفتاد حجاب
از دُر سبز و هفتاد حجاب از روشنی و هفتاد حجاب از برف و هفتاد حجاب از برف و هفتاد

در باب اول و خلق عالم

در کیفیت حجابهاست

حجاب از آب و هفتاد حجاب از تکرک و هفتاد حجاب از عظمتیکه بوصف نیاید پس ان بهودی
عرض کرد که خبر بده بمن از ملکی که نزدان حجاب است تا حضرت فرمود اسرافیل پس جبرئیل پس
میکائیل پس ملک الموت و نیز وارد شده که زید بن وهب از حضرت امیر المؤمنین سؤال نمود
از حجابها ان حضرت فرمود که اول حجابها هفت است که کلفتی هر حجابی پانصد سال و فاصله
بین حجابها هم پانصد سال است و بعد از ان حجابها هفتاد حجاب است و فاصله بین حجابها نصد
سال است اطراف هر حجابی هفتاد هزار ملک است که قوت هر ملکی بقدر قوت ثقلین است
بعضی از ان حجاب ظلمت است بعضی دیگر نور است بعضی دیگر انس است بعضی دیگر دود است
بعضی دیگر ابر است بعضی دیگر برق است بعضی دیگر رعد است بعضی دیگر روشنی است
بعضی دیگر رمل است بعضی دیگر کوه است بعضی دیگر رود خانه یا صدا است و بعضی دیگر
اب است و بعضی دیگر نهر است و غلظت هر حجابی هفتاد هزار سال است پس فرمود انحضرت
که بعد از انها سرادق جلال است که شصت است که در هر سرادقی هفتاد هزار ملک است
و فاصله هر سرادق با دیگری پانصد سال است بعد از ان سرادق عزت است پس سرادق
کبریاء است پس سرادق عظمت است پس سرادق قدس است پس سرادق جبروت است
پس سرادق فخر است پس سرادق نور و سپیدی است پس سرادق وحدانیت است که وسعتش
هفتاد هزار در هفتاد هزار سال است پس بعد از او حجاب اعلی است و چون کلام انحضرت بانجا
رسید ساکت شد عمر عرض کرد نباشد ان روزی که من تو را در ان روز نبینم یا ابا الحسن
صدوق فرمود گمان نشود که این حجابها را بر خدا زده شده است زیرا که خدا را مکانی نیست
بلکه زده شده است بر عظمت علیا و بلند که قادر نیست احدی بداند قدر او را جز خدا و در

در عظمت و اقلیم کبریت

باب عظمت ملائکه از امیر المؤمنین ع روایت شده که فرمود از مبانی را که از قدرت خدا از انحضرت
سؤال کرده بودند که برای خدا ملکی است هرگاه بزمین نازل شود وسعتش زیاد هفتاد

ان ملک و کثرت بال او و ملکی است که هشتاد هزار پر دارد فاصله هر پر هشتاد هزار سال است
و ملکی است که میان دو چشمش افق را پر کند و میان دو منکبش پانصد سال راه است و ملکی است
هرگاه بزمین بیاید یک پای او با بالای آسمان هفتم و پای دیگرش در زمین هفتم خواهد بود و
ملکی است که یک کف دست او هفتاد هزار اهل عرصات را وسعت دهد و ملکی است که میان
دو کوشش هفتاد هزار سال راه است و ملکی است که اگر مأمور شود ببلع تمام آسمانها و زمینها
و آنچه در میان آنهاست باسانی خواهد بلعید و فرمود در بعضی از ملائکه ملکی است که کوچکتر
از همه اگر مأذون شود بلعید تمام آسمانها و زمینها تمام آنها در دهانش مانند ذره ایست در
صحراء بزرگ و بعضی از آن ملائکه روحانیین اند که بغیر از خدا احدی ادراک نکند خلق و وصف
او را و شیخ صدوق علیه الرحمه از ابن دراج روایت کرده که سؤال کرد از حضرت صادق ع
ایا در آسمانها دریائی هست فرمود بلی خبر داد مرا پدرم از پدرش از جدش که فرمود رسول خدا
در آسمانهای هفت گانه دریاهای چندی است که عمیق ترین یکی از آنها پانصد سال راه است و
در آنها ملائکه هستند در قیام که ان دریاها تا زانوی آنها است و تمام ان ملائکه هزار رو و چهار
صد بال دارند در هر بالی چهار رو است و در هر رو بی چهار دهن است و در هر دهنی
زبانهائی است هیچ پرودهان و زبانی نیست در هر یک مگر انکه از اسداً خلقشان بتسبیح
میکنند خدا را به تسبیحی که دیگری بطور دیگر نمیکند و در عظمت ملک الموت فرمود که
در نزد او مثل ظرفی است که در نزد یکی از شما ها بوده باشد و در عظمت جبرئیل از ابن شهاب
روایت کرده که رسول خدا ص از جبرئیل خواهش دیدن صورتا صلی او نمود جبرئیل عرض کرد
که یا رسول الله ص شما را طاقت دیدار من نیست انحضرت فرمود که میل دارم تو را به بینم پس انحضرت
در شب ماهتابی بمصلای خود تشریف برده بود که جبرئیل بصورت خود بر او امد انحضرت بیهوش
نمود و قتیکه بهوش امد دید جبرئیل او را بسینه گرفته و یک دست بسینه انحضرت و شست

در باب اول از تقدیر ارزاق بنی آدم

دیگر بزیر کتف او گذارده آنحضرت فرمود که من از خلق خدا کسی را بصوت تو ندیدم جبرئیل عرض
کرد که اگر اسرافیل را به بینی چه خواهی فرمود و در عظمت و وحی وارد شده که اعظم جمیع مخلوقات
در روز قیامت یک صف به تنها او میباشند و یک صف تمام ملائکه و از امیرالمؤمنین ع روایت شده
که از برای روح هفتاد هزار صورت است از برای هر صورت هفتاد هزار زبان است و از برای هر زبانی
هفتاد هزار لغت است که تسبیح میکند خدا را و در ملائکه حافظین خلق وارد شده که از برای هر بنده
دو نفر ملک حافظ است که حفظ میکنند او را از هر بدی و بلاء و مهلکه بروایت دیگر ده
ملک است بروایت دیگر بیست ملکند ده تا در شب و ده تا در روز و دو تا موکل کوشند جهت
داخل نشدن حشرات و دو تا موکل بدماغ و دهن است تا داخل نشود در آنها مار و مانند
حشرات و دو تا موکل چشم است تا حفظ کنند او را از مکاره و آفات و روایت شده که ابی امامه
از رسول خدا ص روایت کرده که ملائکه موکل بهر یک از بنی آدم یکصد و شصت اند که حفظ
نمایند او را از شروری که خود نتواند حفظ کند خود را از آن شرور و از حضرت باقر ع
روایت شده که خدا موکل کرده است ملائکه را بحفظ تمام روئیدنی زمین از اشجار و نخیل
و نیست شجری و نخلی مگر آنکه از جانب خدا ملکی موکل است بر او برای حفظ او و حفظ ثمر او
و کذا اگر آن ملک نباشد هر آینه درندگان صحراء میوه آنها را میخورند و نیز وارد شده
که بعضی از ملائکه موکل بگیاه و روئیدنی زمینند از آن وقتیکه میرویند از زمین تا تمام
نشود همه آنها و بعضی از ملائکه اند که موکلند بحیوانات کوچک و حفظ آنها از شیاطین
و در باب باران روایتی از حضرت کاظم ع از آباء خود از امیرالمؤمنین ع وارد شده که در
آخر آن فرموده باهر قطره از باران ملکی است که او را نازل میکند بزمین مطلب تمام
بعد از علم اجمالی بکثرت خلق خدا و معرفت اجمالی بقدرت کامله او جل و علا در ایجاد
آنها و معرفت بفضیلت اهل ایمان نسبت بسایر مخلوقات پس باید دانست خدائیکه بمقتضای

فرمایش خودش در قرآن فعّال لما یرید است و قادر ذات و است عاجز نبوده است
که بنده مؤمن را در دنیا راحت و غنی کذارد و لی چون عالم بصلاح فقر و فساد غنا بوده است
از برای مؤمنین فقیر و دنیا را عاریت سرا قرار داده بود لهذا تقرب فقراء را بخود از راه فقر و
رنج قرار داده نه غنا و راحت از انجا که خدا حکیم است و حکیم علی الاطلاق کارهای لغو و
عبث ظاهر و غیر مفید ای بنا بندکان فقیر معتبر مبتلاء را اکثر ثروت و غناء داده بود طغیان
کرده و بواسطهٔ طغیانش مرتکب ظلم و جور و بعضی از فسوق شده و از ان نعمتهای ابدی
محروم بوده چنانچه خود حضرت جل و علاء در قرآن خبر داده و لو بسط الله الرزق لعباده
لبغوا فی الارض یعنی اکر بهمن میکرد خدا روزی را برای بندکان خود هر اینه ظلم میکردند
در زمین که حکمت خدائی بر تنکی معیشت قرار کرفته بجهت ظلم نکردن بندکانش بکدیکر
پس ظاهر و مفید بودن حکمت الهی در تقدیر فقر برای بعضی از بندکان بدون بعضی
بهتر از انست که کفته بشود ابو العلاء هم خطا کرده است در نسبت تحیر بعقول و ادعا
و زند قر نسبت بعالم تحریر در اشعار خود کفته که عالم بعالم اعجبت مذاهبه کم جاهل
جاهل تلقاه مرزوقا هذا الذی ترک الاوهام حائرة و صیر العالم النحریر زندیقا
یعنی ای بسا عالم که راه چاره اش از کثرت فقر و عسرت مسدود است و بسا جاهل که
بادو رسیده و این مطلب عقول را متحیر کذارده و عالم تحریر را کافر و زندیق کرده است زیرا عقول
کرد و این مطلب متحیر بماند عقل نیست بلکه جهل است و عالم تحریری که معرفت بحکمت بالغهٔ
خداوندی تقدیر صحیح او پیدا نکند عالم علم لدنی الهی نیست بلکه جاهل و اعوانست در
تقدیر و حکمت الهیه و باید باو کفت چشم کی خویش را بدر دار تا دیده نه بیند شر بحر راست
پس جواب اشعار ابی العلاء اشعار منسوب بامیر المؤمنین است که فرموده که من ادبیه فطن عالم
مستکمل العقل مقبل علیم و من جهول مکثر ما له ذلک تقدیر العزیز العلیم یعنی بسا زم

در باب اول وکیفیت ارزاق بنی آدم

باادب روزیش روزی وداناوکامل العقل کم روزوبی مانند وبنامردنادان کثیر المانند واین مطلب از تقدیرات خداوند عزیز وداناست که انحضرت بتفاوت ارزاق و قلت وکثرت آنرا بحکمت خداوند عالم بر کنار وهر مولودی هرچه که بر هر بنده وارد شود از هر چیزی که دوست دارد او را از صحت وراحت ونعمت وعزت ووسعت وکثرت مال واولاد واز هر چیزی که کراهت دارد او را از مصائب ومکاره وشدائد وامراض ونقصانات وسکیها و بلیات وذلت ومحن وفقر وامثال ان خواه کلی باشند وخواه جزئی تمام انها از جانب خدا و مقدر اوست وبمصلحت خدا هرچه را بهر که داده خیر اوست در وطریقت نزد سالک هرچه اید خیر اوست اگرچه تمام انها بلیات مخالفه باشد وان بلیات را از بابت خواری خود نزد خدا توهم نکند مطلب هم طریقه معرفت بامور خیریه از روزی وصحت وعزت وامنیت وامثال انها این است که هر فردی از انسان در نائل شدن بهر مراد ومقصد باید بمقتضای فرمایش خدا لَيْسَ لِلْاِنْسَانِ اِلَّا مَا سَعٰى بقدر مقدور سعی در طلب مراد ومقصد خود نماید ونظر بامر آلق دلوک فی دلاء الناس در دلوهای مردم بیفتد یعنی اسباب رزق وسایر امورات خیریه از عزت وامنیت وسلامت ووسعت و مانند انرا بانطوری که از خدا ورسول ﷺ وعقلاء ناس رسیده است که باجارات وتجارات وتعهدات باشد انکسانی که اهل این مطالبند وباخذ خمس وزکوة باشد انکسانیکه مستحق این دو مطلبند مباشرت کنند وموانع ظاهریه وباطنیه انها را از خود دفع ورفع نمایند تا برسد بان خیرات ومبتلا نشود بشرور وهرگاه بعد از سعی وتوسل باسباب مذکوره نائل نشد براد ومقصد خود پس ان امور را از اراده وتقدیرات حتمیه الهیه بداند وبلفظ لیت ولیت انها را از خدا بیزار خلقیه نداند یعنی نگوید در امر ان امور اگر چنین میکردم چنان میشد وای کاش فلان طبیب برای فلان مریض آورده شده بود وفلان آورده نشده بود ویا فلان

دواء داده شده بود و فلان دواء داده نشده بود و یا بفلان صنعت و کسب و تجارت
متوسل میشدم و فقرا را از خود زائل میکردم نه بفلان شغل و عمل که هیچ یک از این اظهار را
مفید فائده جز شرک ظاهر و خفی نخواهد بود پس باید نظر بآیات قرآنیه نمود و اعتقاد را
خود را در تقدیرات الهیه کامل نمود که در یکجا فرمود قل لن یصیبنا الا ما کتب الله لنا یعنی بگو
ای محمد هرگز نمیرسد چیزی ما را مگر آنچه را که خدا برای ما نوشته است و در جای دیگر فرمود
ان الله یفعل ما یشاء یعنی بدرستیکه خدا میکند هرچه را که بخواهد و در جای دیگر فرمود
نحن قسمنا بینهم معیشتهم فی الحیوة الدنیا یعنی ما که خدائیم قسمت کرده ایم معیشت
انها را در زندگی دنیا و نظیر این آیات قرآنیه بسیار است که دلالت دارد بر تقدیر خدا امور
را و هرچند که فقر و سایر ابتلائات مکروه طباع بنی آدم است ولی چون از روی مصلحت است
لهذا خیر ایشان است بالمآل چنانکه خدا در جای دیگر از قرآن از این مطلب خبر داد و فرمود
عسی ان تکرهوا شیئا وهو خیر لکم وعسی ان تحبوا شیئا وهو شر لکم یعنی بسا چیزهائی
را که بد دانید و کراهت دارید خیر است برای شما و بسا چیزهائی را که دوست دارید
شر است برای شما و چون فقر بیشتر امم جمیع نواقص بشریه و بلیات بلکه اسباب اکثر بلیات
لهذا بطائفه مؤمنین که افضل خلقند داده شده و اکثر انها فقیر شده اند تا بر سبیل
خیراتی که خدا برای انها ذخیره فرموده و رسول خدا فرمود لولا رحمة ربی علی فقراء امتی کاد ان
یکون کفرا یعنی اگر نبود رحمت پروردگار من بر فقراء امت من نزدیک بود که کفر شود و مقصود
فرمایش آنحضرت اینست که فقر انسان را کافر میکند جابر بن زید جعفی که حافظ و محدث
هفتاد هزار حدیث از حضرت باقر علیه السلام بود روزی با آنحضرت عرض کرد فدایت شوم
سینه من از حمل احادیث شما سنگینی میکند و نمیتوانم که اظهار کنم انها را آنحضرت بوی
فرمود کوزه ای حاضر کن و سر خود را در او بیاویز و بگو ابو جعفر بمن چنین و چنان خبر داد

در باب اول و کیفیت ارزاق بنی آدم است

فقیر گوید بعد از انکه سینهٔ انسان سنگین شود از حمل اخبار آل محمد و نتواند تحمل انها را نماید
پس چگونه تحمل فقر را که سخت تر از همه بلیات است خواهد نمود در صورتیکه علی بن ابی طالب
کسیکه او هد خلق دنیا بوده است بفرماید ولقد صار غنی الفقر فقلبنی یعنی کشتی کیری وهم
زوری کرد بامن فقر پس غلبه کرد بر من و نیز بفرزند ارجمند خود امام حسن ع فرمود ای پسرک
من ملامت مکن کسیرا که تحصیل قوت کند زیرا هر که فاقد قوت شود معاصی او زیاد میشود
ای پسرک من فقیر حقیر است قولش مسموع و فاقدش مجهول است اگر راستکو باشد مردم
کاذبش خوانند و اگر زاهد باشد مردم جاهلش دانند ای پسرک من هر که مبتلا بفقر نشود مبتلا
بچهار خصلت بد میشود اول ضعف یقین بخداوند دوم نقصان عقل سیم سستی دین چهارم
قلت حیا این فرمایش انحضرت برای مطلق فقیر است که باین سختی است پس نعوذ بالله اکر
فقیر بی صبر باشد که بمراتب فقر بی صبر بدتر است چنانکه وارد شده است از رسول
خدا ص که خطاب بسید بحضرت ابراهیم خلیل ای ابراهیم من تو را خلق کردم و مبتلاء نمودم
باتش نمرود و اگر تو را مبتلاء میکردم بفقر بی صبر چه میکردی حضرت ابراهیم عرض کرد
خدایا فقر بی صبر نزد من بدتر از آتش نمرود است پس خطاب بسید که بعزت و جلالم خود
قسم که خلق نکردم در اسمان و زمین چیزی را که سخت تر از فقر باشد و نیز وارد شده
الفقر موت الاحمر و قلة العیال احدی الیسارین یعنی فقر موت سرخ است که مراد نظر
بروایت دیگر قلت عیال باشد و کثرت عیال یکی از گشایشها است و نیز وارد شد که لقمان به پسر
خود گفت ای پسرک من تمام تلخیهای عالم را من چشیدم چیزی را تلخ تر از فقر ندیدم اظهار
بمردم مکن که تو را خفیف کنند و نفعی بتو نداشته باشند و جوع کن بکسی که تو را مبتلاء
کرده است که او با قدرت تر است بر فرج تو و او را سؤال مکن دست حاجت چه
بری نزد خدا و ملجی بر که کریم است و رحیم است و غفور است و ودود

در مثلث فقر است شبیه بشیاطین و بلیات و بی ارزاقی

در باب اول در کیفیت احوال ایشان

مطلب پانزدهم در ترتیب

نفس بی پایان هیچ خواننده از آن در نرود بی مقصود

وفضائل فقراء از اهل ایمان خداوند رحمن در قرآن فرمود

فلا تعجبك اموالهم ولا اولادهم انما يريد الله ليعذبهم بها في الدنيا وتزهق انفسهم وهم كافرون یعنی پس نرود ترا بعجب نیاورد ترا ای پیغمبر اموال و اولاد بسیار منافقین و کفار خدا بدان اموال و اولاد اراده عذاب بایشان کرده است در جهانهای ایشان از بدنهاشان بیرون میرود در حالتی که کافر باشند و در جای دیگر فرمود ایحسبون انما نمدهم به من مال وبنين نسارع لهم في الخيرات بل لا يشعرون یعنی گمان کنند ان مال و اولادی را که بایشان اعانت کرده ایم سرعت کرده ایم در خیرهای ایشان بلکه از بی شعوری چنین پندارند و فرمود رسول خدا صلعم صبر بر فقر جهاد است و افضل از شصت سال عبادت است و نیز فرمود انحضرت خدایا زنده بدار مرا مسکین و بمیران مسکین و محشور کن مرا مسکین و نیز فرمود انحضرت که فقر فخر من است و نیز فرمود انحضرت به بلال ای بلال از راه فقر میرسی بخدا نه از راه غناء و نیز فرمود انحضرت فقر هنرین صفات است در نزد خدا و نیز فرمود انحضرت که خدا فرمود هر گاه بنده من تنگ بشود بر او چیزی بحزون واگر وسعت پیدا کند خوش حال شود و حال آنکه ان خیر تعلیش او را بمن نزدیک تر سازد و آن وسعت او را بمن دور تر سازد و نیز وارد شده که شخصی سؤال کرد از رسول خدا صلعم چه چیز است فقر انحضرت فرمود خزینه ایست از خزائن خدا دویم مرتبه عرض کرد که چه چیز است فقر انحضرت فرمود کرامتی است از خدا به بنده ستیم مرتبه عرض کرد چه چیز است فقر یا رسول الله انحضرت فرمود که فقر چیزیست که غد همه خدا مکرم به نبی مرسل و مؤمن کریم و نیز فرمود انحضرت که خدا نظر دارد بعلماء امت من و فقراء ایشان علماء ورثه منند و فقراء احباء منند بدرستیکه خدا فرمود خلق را از کل زمین و علماء و فقراء را از کل بهشت

در باب اول و کیفیت مراج او

وفرمود آنحضرت کسی که اذیت کند فقیر را تا حق گوید او را مرتبه بیت المعمور را خراب کرده
باشد و هزار ملک مقرب را کشته باشد و نیز فرمود کسی که حقیر کند مؤمنی را یا فقیر را
بجهة فقر او یا خدا محاربه کرده است و خدا او را در قیامت او را تحقیر کند و رسوا کند میان
مردم و فرمود حضرت رضا ع کسی که سلام کند بفقیر بغیر آن طوری که بغنی سلام میکند
ملاقات خواهد کرد او را در قیامت خدا را در حالتیکه با او غضبناک باشد و نیز از حسین
علاء روایت شده که بمدینه نفر مرد بودیم و بجانب مکه میرفتیم و من هر دو زیلک کوسفند
ذبح میکردم و قتیکه بحضرت صادق ع وارد شدم آنحضرت فرمود واه ای حسین یا ذلیل
میکنی تو مؤمنین را عرض کردم اقا پناه بخدا از این عمل فرمود که شنیدم در هر منزلی که
ذبح میکردی عرض کردم مولای من قصدی در این عمل جز خدا نداشته ام آنحضرت فرمود
اما امیدانی در میان حاج بوده است کسانیکه خوش داشته اند عمل تو را داشته باشند
و فاد در بوده اند عرض کردم استغفر الله دیگر نمیکنم پس آنحضرت فرمود که فقیر نزد کرامت
نزد خدا از هفت آسمان و هفت زمین و جمیع ملائکه و کوهها و هر چه در انها است و نیز
وارد شده که خطاب از رب العزة رسید به پیغمبر ما ص یا محمد محبت بفقراء محبت بخدا است
عرض کردم که فقراء کدامند خطاب رسید کسانیند که راضی باشند بکم و صبر کنند بر
کم سنگی و تشنگی و شکر کنند در سختی و خدا را بزبان خود تکذیب نکنند و بخدا غضب
نکنند و بچیزیکه از دست داده اند غمناک نشوند و برای چیزیکه بانها میرسد خوشحال
نشوند **مطلب دوازدهم** در اجور و ثوابیکه از بابت فقر بفقراء میرسد در قیامت
نظر باخبار کثیره از جمله ان اخبار روایت انس بن مالک است که روزی از روزها فقراء
جمع شدند و کسی را فرستادند خدمت رسول خدا ص که انبیاء بهشت و ملائکه بجهت حج
و ما ها قادر نشدیم رسول خدا ص بان شخص فرمود که بفقراء بگو همگاه شما هم صبر بر فقر جود

در باب اول وکیفیت ارزاقست

کنید برای شما سه خصلت است که برای اغنیاء نیست اول در بهشت غرفاتی است از
یاقوت سرخ نظر کنند اهل بهشت بسوی آنها مانند اهل زمین که نظر بسوی ستارهای
آسمان کنند داخل نشوان غرفات را مگر نبی فقیر یا شهید فقیر یا مومن فقیر خصلت دوم
فقراء داخل بهشت شوند قبل از اغنیاء بنصف روز که پانصد سال باشد خصلت سیم
هرگاه غنی بگوید سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر و فقیر هم این اذکار را
بگوید غنی را اجر و ثواب این اذکار بفقیر نخواهد رسید اگرچه صد هزار درهم در راه خدا انفاق
کند وهمچنین سایر اذکار چون این پیغام انحضرت بان فقراء رسید گفتند ما بفقر خود
راضی شدیم و نیز از آنحضرت روایت شده که فرمود بر خیزند فقراء امت من در قیامت با لباسهای
سبز و موهای نافته شده بدر و یاقوت که بدست ایشان است چوب دستی از نور و بر
منبرها برایند و خطبه خوانند پس بگذرند از ایشان انبیاء و گویند که اینها طائفه از ملائکه اند
و ملائکه بگذرند از ایشان و گویند که اینها انبیایند پس ایشان میگویند که نه ما طائفه
ملائکه ایم و نه طائفه انبیا بلکه فقراء امت محمدیم ﷺ و نیز وارد شده که برای فقراء وقوف
در عرصات و حسابی نیست بلکه حاضر کنند بالای قبرهای ایشان ناقهای نور و بمحض
بیرون آمدن از قبرهای خود سوار بر آن ناقها شوند و بدون حساب روانه بهشت شوند
و نیز وارد شده که فقراء پادشاهان اهل بهشتند و همه مردم در قیامت مشتاق بهشتند
و بهشت مشتاق فقراء است و نیز از حضرت صادق ﷺ وارد شده که خدا عذر خواهی
کند در قیامت از فقراء سؤال کرده شود از انحضرت که چگونه خدا عذر خواهی از فقرا کند انحضرت
فرمود که منادی ندا کند کجایند فقراء پس گردنهای فقراء کشیده میشود پس تجلی کند برایشان
پروردگار و میفرماید بعزت و جلال و رفعت و آلاء و ارتفاع مکان من قسم است من نکردم منع
خواهشهای شما را در دنیا بجهت خواری بلکه ذخیره کردم شما را مثل چنین روزی و نیز از انحضرت

در شفاعت فقراء مؤمنین

فرمود که غذا خواهی کند خدا در قیامت از فقراء مانند برادری که غذا خواهی کند از برادر خود
و نیز از رسول خدا وارد شده که خدا در قیامت فقراء و اغنیاء را جمع کند در میدانی پس خطاب فرماید
عرش سدای معاشر مسلمین کدام یک از شما با برادر خود در دنیا صله کرده است و در دنیا با برادر خود اگرچه بلقمه نانی
یا ادام و خوانده است و او را بسفره خود یکبار امر نموده دست او را گرفته و او میرود به بهشت پس آن مرد
صاحب حقوق خود را بهتر از بهشت و آنچه در آن است خوشنا شده میرود و باز وی مؤمن ذی حق خود
را میگیرد و میگویند کدام یک از ما با تو نیکی کرده است آن یکی میگوید که امروز بمن چنین و چنان احسان کرد
پس دست او را گرفته و روانه میشود پس آن مرد احسان کننده گوید که مرا بکجا میبری میگوید
به بهشت باذن خدا پس میبرد و او را داخل بهشت میکند بواسطه رحمت و فضل و کرامتی
که خدا آن روز ببنده مؤمن خود دارد و نیز وارد شده که رسول خدا فرمود روز
قیامت مردی را داخل بهشت عزیز میکند خدایا فلان بنده تو در دنیا بمن آب داد و مرا امروز
شفیع خواسته است خطاب شد برو و از آتش بیرون بیاور پس او میرود در جهنم و تفحص
میکند و او را پیدا میکند و بیرون میاورد و داخل بهشت میکند و فرمود آنحضرت که
شفاعت میکنند امروز فقراء امت من بقدر طائفه ربیعه و مضر که دو طائفه بوده اند
در اعراب پرجمعیت که ضرب المثل میشدند برای هر جمعیت بی انتهائی و فرمود آنحضرت
حتی شفاعت کند کسانی از اهل ملت خود شما را که دوست میداشته اند انها را در دنیا
و فرمود آنحضرت حتی آنکه یک نفر میاید بسوی مؤمنی از شیعیان و با او میگوید که مرا شفاعت
کن ان مؤمن گوید چه شفاعت کنم تو را و چه حقی بر من داری گوید که یک روز کریمانه
و بزیر سایه دیوار من نشستی پس ان مؤمن شفاعتش کند پس نظر باین اخبار مذکوره فقراء
اسباب بند برای رفتن اغنیاء به بهشت چنانکه از حضرت کاظم علیه السلام روایت شده
لَوْلَا الْفُقَرَاءُ لَمْ يَسْتَوْجِبِ الْأَغْنِيَاءُ الْجَنَّةَ یعنی اگر فقراء نبودند اغنیاء مستوجب بهشت

نمیشدند نظر بانکه جمیع خیرات اغنیاء مصرفش فقرایند وچنانکه وارد شده است قوام الدنیا
باربعة علم العلماء وبعدل الامراء وبمروة الاغنیاء وبدعاء الفقراء لولا علم العلماء لهلک
الجهال ولولا عدل الامراء لاکل الناس بعضهم بعضا ولولا مروة الاغنیاء لهلک الفقراء و
لولا دعاء الفقراء لهلک جمیعا الناس یعنی قوام دنیا بچهار چیز است بدانش علماء وبعدالت
امراء وبمروة اغنیاء وبدعا فقراء است که اگر دانش دانشمندان نبودند نادانها هلاک بودند
واگر عدالت امراء وسروران نبود مردم یکدیگر را میخوردند واگر مروة اغنیاء ومال داران
نبود فقراء هلاک میشدند واگر دعاء فقراء نبودهمه مردم هلاک بوده اند اینستکه
وارد شده سراج الاغنیاء فی الدنیا والاخرة الفقراء یعنی چراغ توانگران در دنیا واخرت
فقرایند وبدانکه سبب بزرگ فقر طائفه شیعه نظر بفرمایش خداوند قران ولکم فی
رسول الله اسوة حسنة تبعیت ایشان است باطنا وظاهرا پیغمبر خود را ومعنی این آیه اینست
برای شما امت متابعت نیکوست برای رسول خدا چنانکه روایت شده شخصی
برسول خدا عرض کرد من خدا را دوست میدارم انحضرت فرمود که منتظر بلاء باش
پس عرض کرد که من شما را دوست دارم انحضرت فرمود که منتظر فقر باش پس عرض کرد
که من علی را دوست دارم انحضرت فرمود که منتظر کثرت دشمن باش واگرچه معنی ظاهری
این خبر موافق سایر اخبار این است که چون دنیا برای مومن مزرعه آخرت است ونظر بانکه مزرعه
جای اقامت نیست بلکه جای کوچ شخص زارع است بعد از درو پس حاجت بمازو ومال قائم
وطنی ندارد لهذا باید در دنیا بی علاقه ومال تعیش نمود وفقیر ومبتلاء ومورد دشمن بود
ولی بنظر فقیر مفهوم این حدیث این است که چون محب خدا تارک لذات دنیوی است اکثر
چه تمام نعمتها برایش فراهم باشد پس مبتلاء ببلیات اختیاریست ومحب پیغمبر صلعم به تبعیت
انحضرت نظر بآیه مذکوره باید فقیر باشد ومال دنیا بخود جمع نکند بلکه هرچه پیدا

در باب اول و کیفیت ارزاقست

کند همه را بذل بکند اگرچه تمام دنیا ما فیها باشد لهذا دائما فقیر خواهد شد و محب علی
بواسطهٔ تبعیتش با محضرت در حق کوئی و راستی و وفاداری پر دشمن است نظر با نکه حق غالب است
و مردم پر هوس و هواء سخیف با حق و اهل حق عداوت دارند لهذا در جمیع اقوال و افعال خود اعدا
دارند مانند امیر المؤمنین ع که چون بمقتضای فرمایش الحق مع علی و علی مع الحق حق محض
بوده و باین جهت کثیر الاعداء بوده است و درجهٔ عداوت مردم نسبت با محضرت بحدی
بوده است که در اعطائش بخلق نسبت دزدی با محضرت میدادند و میگفتند لا یکرم الا
بالسرقة یعنی علی چیزی بمردم کرم نمیکند مگر از راه دزدی و در نماز و غسلش میگفتند
و لا یصلی و لا یغتسل من الجنابة یعنی علی نماز نمیکند و غسل جنابت نمیکند و حال انکه
محضرت در هر شبی هزار تکبیر نماز از او شنیده میشد و وارد شده که جمیع نماز صبح
محضرت با غسل بوده است و با این وصف امر خلافت محضرت مختل بوده و لحان دونفر
مزاج حق و باطل کردند و امر دنیای خود را محکم کردند پس تو ای برادر دینی بیا و تحصیل
علم و معرفت را نظر بمطالب اول کتاب بر خود فرض نما و معرفت بخدا و رسول ص و احکام را
حاصل نما و حقیقت اشیاء را بشناس و سود او امر الهیه و زیان نواهی او را تصور نما که
دارای علم و عقل و معرفت دارای همه چیز است و فاقد آنها فاقد همه چیز میگوئی ببین
کدام یک از همه مردمان از زن و فرزند و برادر و خویش و شریک و یار و مصاحب با بنا است
از بی معرفتی و کوششان ناشنوا است از بی دانشی و زبان ایشان لال است در حق کوئی
و قلوب ایشان نار و بی نور است در حق فهمی حواس صحیحه و قوای مستقیمه را فاقدند نادر
معامله و مصاحبت و مجالست بی نزاع و مخالفت باشند پس چه درد و الجی است ز جهل
بی علمی بدتر و چه فقر و فاقه ایست از بی معرفتی پست تر و اگر در نزد خدا چیزی افضل از علم و
معرفت بود پیغمبر اکرم خود را بفرمایش و قل رب زدنی علما امر باز دیاد دانش نمیفرمود

کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران

با انکه خود ان پیغمبر فرمود انا مدینة العلم وعلی بابها یعنی من شهر علم و علی دروازهٔ اوست
پس تو هم علم را قدر بدان و فقر دنیوی را نقص خود ندان **الباب الثانی** در افراد
جنود عقلیه و رؤس اخلاق انسانیه است و ان بر هفتاد و پنج است که ذکر میشود
مرتبا تا بسهولت دانسته بشود مطالب هریك مفصلا و انها این است ایمان ۱ تصدیق ۲
رجاء ۳ عدل ۴ علم ۵ عفت ۶ زهد ۷ رفاقت ۸ تواضع ۹ مهلت ۱۰ حلم ۱۱ سکوت ۱۲ استسلام ۱۳
عفو ۱۴ یقین ۱۵ طمع ۱۶ صفح ۱۷ استغفار ۱۸ ذکر ۱۹ حفظ ۲۰ عطوفت ۲۱ قناعت ۲۲ تسلیم ۲۳ مواساة ۲۴
مودت ۲۵ طاعت ۲۶ خضوع ۲۷ حق ۲۸ محبت ۲۹ صدق ۳۰ امانت ۳۱ اخلاص ۳۲ معرفت ۳۳
سلامت ۳۴ مداراة ۳۵ کتمان ۳۶ صلوة ۳۷ صوم ۳۸ حج ۳۹ جهاد ۴۰ نیکی بوالدین ۴۱ اداء معروف ۴۲
ستر تقیه ۴۳ انصاف ۴۴ طهارت ۴۵ حیاء ۴۶ رافت ۴۷ راحت ۴۸ سهولت ۴۹ برکت ۵۰ قوام ۵۱
حکمت ۵۲ عافیت ۵۳ وقار ۵۴ سعادت ۵۵ توبه ۵۶ رحم ۵۷ محافظت ۵۸ دعاء ۵۹ نشاط ۶۰ فرح ۶۱
الف ۶۲ سخاوت ۶۳ صبر ۶۴ شکر ۶۵ خیر ۶۶ خوف ۶۷ وفاء ۶۸ تهیه ۶۹ توکل ۷۰ رضاء ۷۱ ثناء ۷۲
فهم ۷۳ شهامت ۷۴ که جمع نمودن این جنود عقلیه و رؤس اخلاق انسانیه مکرر در نبوی مرسل
و وصی و مؤمن ممتحن که قابلش در ایمان امتحان شده باشد و بغیر این سه طائفه مذکور
سایر طبقات اهل ایمان هر کسی بتفاوت ایمان خود دارای این جنود عقلند **فصل** در
اول از جنود عقل ایمان است چنانکه خداوند عالم در قرآن فرمود یا ایها الذین امنوا امنوا
بالله و رسوله یعنی ای کسانیکه ایمان آورده اید ایمان بیاورید بخدا و رسولش بدانکه
ایمان در لغت مطلق تصدیق بهرچه را گویند و در اصطلاحات مختلفه صاحبان مذاهب
متفاوته بهفت معنی آمده است اول اعتقاد قلبی و نفس باصطلاح اشاعره دویم عمل
جوارح تنها و یا اقرار زبانی فقط بخدا و رسولش باصطلاح طائفه از اهل سنت که نامیده
شده اند بکرامیه سیم جمیع افعال جوارح از واجبه و مستحبه باصطلاح بعضی از معتزله

۴۰ وخوارج چهارم جمیع افعال واجبه ومستحبه جوارح وجمیع ترک محرمات باعتقاد ابی علی
جبائی معتزلی واکثر معتزله بنجم اعتقاد قلبی وعمل بجوارح باصطلاح اخباریین وجماعتی از اهل
سنت ششم اعتقاد بقلب تنها ویا اقرار بزبان تنها باعتقاد بعضی از امامیه هفتم اقرار بزبان و
هم اعتقاد بقلب بقول خاجه نصیر الدین طوسی علیه الرحمه دربجرید ولی در قواعد العقاید
فرمود که ایمان سه چیز است در نزد شیعه تصدیق بوحدانیت خدا وتصدیق بعدل او و
تصدیق بنبوت جمیع انبیا وامامت ائمه اثنی عشر سلام الله علیهم اجمعین ومعنی آیه مذکوره
بسه طریق آمده است اول ای کسانیکه ایمان یعنی تصدیق فطری جبلی آورده بودید ایمان
حق ظاهری باثار بهم بیاورید دویم ای کسانیکه ایمان بانبیا سابق آورده بودید ایمان
بخدا واین پیغمبر خاتم هم بیاورید سیم ای کسانیکه ایمان زبانی باین پیغمبر خاتم آورده اید
ایمان وتصدیق قلبی هم باو بیاورید تا مؤمن خوانده بشوید که از اقرار بزبان تنها
مؤمن نخواهید بود چنانکه خدا در سوره بقره قرآن خود مفصلا از حال مؤمن زبانی خبر
داد وفرمود ومِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ
وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا
وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ يعنی بعضی از مردم کسی است که گوید ما ایمان بخدا و
روز جزا آورده ایم وانها مؤمن نیستند وایمان بخدا وروز جزا ندارند خدعه میکنند
باخدا واهل ایمان در این اقرار خود وخدعه نمیکنند مگر با خود شان وشعور ندارند قلبهای
ایشان صاحب مرض است وخدا زیاد خواهد نمود مرض قلب ایشان را وبرای انها عذابیست
دردآور بجهت ان دروغی که گویند وبعد ازان فرموده وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ
قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ یعنی هرگاه گفته شود باین منافقین که شما
بجهت نفاق خود مرتکب فساد در زمین نشوید جواب گویند که ما اهل اصلاحیم آگاه باشید ای

بندگان من که اینها اهل افسادند و خودشان در این حال خود را اندازند که چیستند و بدان
ای برادر ایمان که منافقین هر زمان در مصداق این بیانات مخبر نشان قرار ند خصوصاً در
این عهد پر فتنه و ند لیس اخر الزمان که اکثر مردمان خود را مؤمن و مصلح دین و دنیا بمردمان
نشان دهند ولی مصدق و مکذبشان قرآن و اخبار است پس باید دانست که از صدر اسلام
رؤسای اسلام غریب خانه نشین بوده و رؤسای منافقان در جولان و تاز و روز بروز حتی
بنص پیغمبر و امام در حدیث فتن اخر الزمان تابعانشان هم باین علامت و نشان خواهند بود

فصل فرد دوم تصدیق است چنانکه در قرآن فرمود فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى وَصَدَّقَ
بِالْحُسْنَى فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَى یعنی پس اما کسیکه اعطاء چیزی بکسی کند و پرهیزکار شود و
تصدیق کند بآنکه خدا بیکی ده مقابل و بالاتر بلکه بر وایتی تا صد هزار و بالاتر میدهد
و اخذ صادق در وعده خود است پس آسان میکنیم برای او هر چه را اراده بکند که خدا
فوائدی برای تصدیق بندگانش وعدهای او را قرار داده است و عیان است که ثمرات
کثیره هر کسبی مترتب است و بر تکذیب ابدا مترتب نباشد و تصدیق بخدا و رسول و بما انزل
که نامیده شده است بایمان و برای ان ایمان اجور لایتناهی مقرر شده و تصدیق باحکام
خدا است کاشف از اعتقاد قلب و باعث عمل بجوارح و ارکان که اگر فرض واقعیت در احکام
نشود تصدیق انها و عمل بانها نخواهد شد **فصل** فرد سیم از جنود عقل رجاء یعنی
امید واری است چنانکه خداوند عالم در قرآن فرمود وَلَا تَيْأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ یعنی
مأیوس نشوید از رحمت خدا و فرمود امام علیه السلام کبیره یأس از رحمت خدا از کناهان کبیره است
زیرا که نومیدی از خدا یا بجهت اعتقاد نداشتن بفضل و رحمت او است یا نظر بکثرت معصیت
خود ان بنده است اول موهم نفی فضل و رحمت است از ذات خدا و حال انکه خود حضرتش
جل علا در قرآن خبر داده و فرمود لَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ لَمَسَّكُمْ

بر تصدیق

عقل کی خانہ تصدیق

فیما اَفَضْتُمْ فِیهِ عَذابٌ عَظِیمٌ یعنی اگر نبود فضل و رحمة خدا در دنیا و آخرة هر آینه میرسید بشما عذاب عظیم در طغیان شما ها و ثانی مو هم نفی غفاریت است از خدا بواسطهٔ کثرت معصیت خودش و حال آنکه در بیانات کثیره از قرآنش خبر با مرزش داده است بندگان معصیتکار را از جمله در این آیهٔ شریفه است که فرموده وَقُلْ لِعِبادِیَ الَّذِینَ اَسْرَفُوا عَلی اَنْفُسِهِمْ لا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللّٰهِ اِنَّ اللّٰهَ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِیعًا یعنی بگوای پیغمبر مکرم برای بندگانی که اسراف کرده اند در کثرت معصیت بر جانهای خود نا امید نشوند از رحمت خدا که خدا میآمرزد جمیع گناهان ایشان را و عقل حاکم است بر انکه خدا فیاض مطلق و مبدء فیض است و بخلی به بندگان خود ندارد و برای افاضه فیض بوده است خلقت خلق که انها را از کتم عدم بعرصهٔ وجود آورده است پس چگونه در عفو و امرزش ایشان مسامحه و مضایقه خواهد نمود من نکردم خلق تا سودی کنم بلکه تا بر بندگان جودی کنم

فصل در بیان عدل عقل است

فرد چهارم از جنود عقل عدل یعنی حد استواء و افراط و تفریط نشدن در امور است چنانکه خداوند رحمن در قرآنش فرموده اِعْدِلُوا هُوَ اَقْرَبُ لِلتَّقْوی یعنی عدل و تسویه در امور را بکنید که عدل نزدیکتر بتقوی و پرهیزکاری است بدانکه عدل در لغت بمعنی استقامت است و استقامت مطلقه در ذات خدا دارا بودن ذات او است تمام صفات کمالیهٔ او را و باین جهت در عداد اصول دین او برده شده و همه علما باثبات آن کوشیده اند و عدل در خلق از اعاظم اخلاق حمیده و صفات پسندیدهٔ او است و قوام ان در وجود انسان بقول امیر مؤمنان ع باعتدال قوای نفس انسان است یعنی چون قوهٔ حافظه و متوهمه و متخیله و حس مشترک و عقل او بحد اعتدال برسد موجب عدل او خواهد شد چنانکه فرمود الَّذِی خَلَقَکَ فَسَوّیکَ فَعَدَلَکَ یعنی خدائیکه تو را خلق فرمود پس تو را تسویه نمود پس بعد از ان در تو نمود که شاید در ان مراتب و اطوار هفت گانه اش باشد که در ابتداء خاک بوده پس

نطفه شده پس علقه که خون بسته باشد شده پس مضغه که مانند گوشت کوبیده باشد شده
پس استخوان شده پس گوشت براو رویده پس روح در او دمیده شده واین هیکل انسانی را
در تمام اطوار مذکوره تعدیل فرموده تا فسادی پیدا نکند واز افراط و تفریط نقصانی در
هیچیک از مراتب مذکوره اش پیدا نشود یعنی هرگاه در کیفیت خاکی او بی اعتدالی شده بود
بمرتبهٔ نطفه نمیرسید واگر در نطفهٔ او بی اعتدالی شده بود بمرتبهٔ علقه نمیرسید وان نطفه
در رحم منعقد نمیشد ودر هریک از مراتب دیگر اگر اعتدال نمیشد فاسد شده وسقط میشد
چنانکه نبیاد دیده شده است که مشیت خدا تعلق بوجود اولادی برای کسی نگرفته ودر
یکی از مراتب مذکوره فسادی پیدا شده ودر آن مرتبه سقط پیدا کرده اگرچه بعد از تمامیت
ان جنین باشد وهرگاه اراده بر سلامتی او قرار گرفته باشد که بدنیا بیاید تمام اطوار هفت
گانهٔ مذکوره اش محفوظ از فساد شده وسالما بدنیا آمده اگرچه بمادر او گزند بیاد در زمان
حمل او رسیده باشد وچون بدنیا هم آید نظر بعلم خدا بمصالح ومفاسد عباد هرچه را که منظور
فرموده در هر فرد از بندگان کند اردهٔ وتا وقت موت تعدیل در جمیع امور معادیه ومعاشیهٔ
او فرموده است تا موجبات هلاکی پیدا نکند واگر هم عیبی در جان ومالش پیدا شده هما نا از
خودش پیدا شده وبدانکه بعد از خداوند عادل انبیاء واوصیا وائمهٔ مظاهر صفت عدل
خدایند در بندگان او وبعد از ایشان هر کسی است که از برای او زیردستی باشد وان کس نسبت
بان زیردست خود داشته باشد مانند سلاطین وولاة وحکام ومالکین قراء وکاروانسراها
وصاحبان خانه وزن وفرزند وغلام وکنیز وامثال انها که لازمهٔ هر کونه موالیان است نسبت
بزیردستان عدالت داشته باشد خصوصا سلطان وامیر مملکت که نسبتش برعیت چون چوپان است
نسبت بگوسفندان وچنانکه چوپان در حراست کوسفندان استاد ذکر وسایر جانوران
سلطان هم در سیاست مدنیه باید حافظ وجود رعایا باشد از ولاة وحکام کرام صفت

ویک مشت رعیت بیچاره را بدست خفقان پرطمع نسپارد و عرض و جان و مال ایشان بیچارگان را بتصرف ظالمان خودپرست و انگذارد و خود عرض جان و مال مسلمانان را مباح نداند

کرنیت نیک و بد سلطان را اثر است چه رسد بفعل او چنانکه نوشته اند سلطانی

در حین سیاحت عبورش بمنزل دهقانی افتاد و در آن مکان کاوی را دید که شیر او بقدر

بسی کاو بود پس از تعجب بسیار قصد گرفتن ان کاو را نمود خود را شیر ان کاو نصف شد و

سلطان را گمان ان شد که منقصتی در علوفه اش پیدا شده چون سؤال از کیفیت نمود رعیتی

جواب داد که گویا قصد بدی در دل سلطان بهم رسیده که شیر در پستان کاو خشکیده

پس سلطان برای امتحان فسخ عزیمت نمود دوباره شیر ان کاو دو برابر دیگی نمود ونیز نوشته اند

که بهرام گور بباغستان انارئی رسید و میل انار نمود پس در انار بر ایش فشردند و

ان انار را از یک انار دیگر بر ایش فشردند بدین دانست که مالیات ان باغ انار را نمود پس انار

دیگری بر ایش فشردند ابدا دانه نداد چون بهرام از کیفیت انار سؤال نمود کسبه باو عرض

کرد که گویا قصدی برای سلطان بهم رسیده که باعث خشکی انار گردید بهرام از قصد خود

گذشت و انار دیگری را طالب گشت چون ان انار را فشردند ابدا دانه نداد انار اول دیدند

ونیز نوشته اند که سلطانی ظلم خود را در بارهٔ رعیتش زیاد نموده وزیرش بوی اظهار نمود

که ای سلطان ظلم بر رعیت مطلقا که موجب تجری انها است سلطان بوی فرمود که سلک خود را

که رسنه نگهدارد باعث اطاعتش گردد یعنی چاره تجری نکردن رعیت که رسنه نگهداشتن

انها است پس ان سلطان انقدر ظلم بر رعیت نمود که اخر الامر مقتول رعیت خود شد پس

انوذیر کفتای نباسکهای که رسنه که ناچار شوند بخوردن صاحبان خود ونیز نوشته اند

که سلطان محمود غزنوی در وقت گذاردن زنجیر عدالت احق ترین خلق را جویا شد مردی

را باو نشان دادند که بالای شاخهٔ درختی نشسته بود و شاخهٔ اندرخت را میبرید چون

برای سلطان مطلق

ای مرد سخن سلطان محمود را شنید گفت اگر من احمقم بگمان مردم ولی سلطان بمراتب از من احمق تر است که بظلم خود ریشهٔ عمر خود را میبرد و نیز از رسول خدا ص روایت شده که در وقت قبض روح سلطان ظالم ملک الموت با مخ انتنی میاید و آن مخ را بر چشم سلطان فرو کند و روز قیامت بنداء منادی ان سلطان را بعوانش حتی کسانیکه قلم او را تراشیده و یا لیقه در دوات او کرده اند حاضر میشوند و کرده میشوند در تا بوتی و میافتند در جهنم و نیز وارد شده است که اگر سلطانی عقب هفت دریا پرده نشسته باشد و مظلومی برای عرض بیاید و عرض او بجهت منع حجاب باو نرسد خود سلطان در روز قیامت مسئول خدا خواهد بود پس ما را سلطان آنست که حجابی برای منع رعیت نگذارد و بنفسه مانند سلاطین سلف داد رسی نماید و در امور معاش هم در همه چیز جد بلیغ خود بکار دارد که سر مشق رعیت شود تا در لوازم و اسباب و فراهم آوردن اساس سلطنتی تعدی بر رعیت نکنند و ظلم بایشان را روا ندارد و رعیت هم بمقتضای فرمایش الناس علی دین ملوکهم از حد خود در رعیتی خود خارج نشوند و با لمآل از کثرت تکلفات هر دو از سلطان و رعیت در مفاسد کثیره واقع نشوند که نتوانند بعد از چندی علاج آن مفاسد نمایند که فرمودند عدل السلطان یوما یعادل عبادة العابد سبعین سنة یعنی عدالت یک روز سلطان برابر هفتاد سال عبادت عابد است ولی نه آنکه عدالت سلطان بشخص ظالم باشد که فرمود امیر مؤمنان یک روز عدالت کردن بشخص ظالم بد تر است از یک روز ظلم بشخص مظلوم و شاید جهت بد تری این باشد که عدالت با ظالم موجب تقویت باو است و تقویت ظالم موجب کثرت ظلم او خواهد شد بمردم چنانکه گفته اند من اعان ظالما فقد سلطه الله علیه یعنی کسیکه اعانت بظالم بکند مسلط نموده است او را بر خودش

ترحم بر پلنگ تیز دندان ستم کاری بود بر گوسفندان

به بیند

واگر کسی بنظر حقیقت عادات مردم زمان را بیکدیگر خواهد دید که جمیع انها مکر اند احسان
واعانتشان بموارد غیر لائقه است واز روی عدالت واقعیه که نهادن هر شئ باشد در محل
خودش نیست لهذا این گونه احسان منجر بسائه وعداوت خواهد شد فرمود بوزرجمهر
حکیم احسان بکسی کن که منظورش باشد زیرا کسی که منظور نکند احسان کسی را پاس حقوق
او را نخواهد داشت وکسی که پاس حقوق او را نگاه ندارد وشکر نکند منعم ومحسن خود را
پس بمقتضای فرمایش من لم یشکر المنعم لم یشکر الله شکر خدا را نکرده وکسی که شکر خدا را
نکند نظر باخبار اهل بیت اطهار بجهنم خواهد رفت اگرچه نامهٔ اوپر از حسنات بوده باشد
وعجب نیست که خداوند عالم را برای صدقات وحقوق واجبه از خمس وزکوٰة وامثال
ان موارد لائقه را در قرآن معین فرموده پس عدل هم که از حسنات بزرگ است چه از
سلطان ظاهر نشود وچه دیگران باید در محل ظاهر واقع نشود تا مفاسدی از تقویت باو
ظاهر نشود ونیز فرمود امیر مؤمنان در باب عدل بمالک اشتر از مابینکه روانهٔ مصرش
فرمود ایمالک تو را فرستادم در بلادی که دولتهای قبل عدالتها وهم ظلمها در ان بلاد
کرده اند ومردم انتظارها لانتظار در امر تو دارند چنانکه نظر بکارهای والیهای قبل داشته اند
وسخن خواهند گفت در بارهٔ تو همان سخنانی را که تو در بارهٔ انها میگفتی پس بهترین ذخایر
ذخیرهٔ عمل صالح است بان قصد یکه در جمع کردن داشتی وان چیز لیستکه رعایای خود
را بان چیز رعایت میکردی که مراد انحضرت در این فرمایش بمالک تسویه وتعدیل سلطان
بین رعایا ودیدن ایشان است بیک چشم ونیز فرمود انحضرت که هیچ سلطانی نیست
خدا قوت ونعمت باو عطاء بفرماید وان سلطان بجهة قوت ونعمت خود ظلم کند بزیردستان
خدا مکر انکه خدا سلطنت را از او خواهد گرفت پس لازم است سلطان را اگر ممکن است
بفسله لشریف واگر بتنهائی برایش ممکن نیست باعانت بعضی از دانشمندان بی غرض وطمع

در معنی شکر حقیقی چیست

غافل رعیت تفقد از حال افراد رعایای مملکت نماید و معرف بحال ایشان حاصل کند
اگر از ارباب صنایع اند ترویج صنایعشان نماید که باعث بادی مملکت خودش و بی حاجتی
بامتعهٔ خارجه بشود و اگر علماء هستند فقراء انها را باعانت تقویت نماید تا ترویج
احکام شرعیه نمایند و اگر اغنیاء هستند خودشان مشغول بتحصیل احکام شرعیه شوند
و عجزه و مساکین و شکسته حالان عوام الناس را بارزانی نرخ و بعضی از اعانات دیگر
تسویهٔ حالشان نماید و اعوان و مباشرین خدمات و حکام و ولاة را که اهل عیش و
عشرت اند و دور از خدا و رسول و احکام منزله از سماء نکذارد که دست ظلم و تعدی بر
رعایای بیچاره دراز نمایند و اموال ایشانرا بجبر تصرف نمایند و قطعات مزارع ایشانرا
از چنك ایشان باسم مبایعه بربایند و غلات مملکت را منحصر بوجود خود سازند تا بعد
اندرو همه را حبس و احتکار نمایند و صاحب الاف و الوف و کرورها از ملك و مال شوند
و در نهایت غرور و مستی و بی اعتنائی بفقراء مشی کنند و در خان طعام خور و اهل بیت
ملا از نان لیلا و نهارا هزار کونه اطعمه و اشربه حاضر سازند و افتخار از تفضلات الهیه
بخود نمایند که خدا ما را عزیز و کرامی داشته بجهت نعمتیکه بما داده و فقراء را بعسرت
و فقر ذلیل کرده و ان فقراء در زاویهٔ مسکنت قادر بر اظهار لحاف نباشند پس پادشاه
که بعدالت در جمیع انام از وضیع و شریف رفتار کند و با ام در روزکار و محبوب ملك
علام کردد مانند انوشیروان که مثل خاتم پیغمبر انی فخار از تولد خود در زمان او نموده
و فرموده بود انی ولدت فی زمن الملك العادل انوشیروان یعنی من متولد شدم در زمان
پادشاه عادل انوشیروان که دوام ملك و سلطنتش از ثابت عدالت و فطرت نیکو صفاتش
بوده و در حالاتش خبر رسیده که در اوائل عهدش مردمی بوده است خیلی ظالم خبر ظلمش
بیکی از رهبانان کوهستان رسیده پس رهبان بوی نوشت بسم الله الرحمن الرحیم ملکنم

واساتم ووسع الله علیکم فضیقتم انتم سهام الاسحار الصائبة خصوصا اذا خرجت من
اعین قد جرینموها ومن بلدان غربتموها ومن اکباد اقرحتموها فاعملوا ما شئتم فاما صابرون
وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون یعنی ای پادشاه ما للک شاه این دنیا را و
ظلم وبدی کرده اید باهلش وخدا وسعت داد بشما وشما تنگ گرفتید یا فراموش کرده اید
تیرهای سحرگاهان را خصوصا اگر بیرون اید از چشمها ئیکه خودتان انها را جاری کرده اید
واز بدنها ئیکه خودتان انها را برهنه کرده اید واز کبدها ئیکه خودتان انها را مجروح
ساخته اید پس بکنید بمردم هرچه را که میخواهید بدرستیکه ما هم صبر میکنیم وزود است
که دانسته بشود که کی غالب است وکی مغلوب یعنی بقول ان شاعر مثل بذر قطونا تا
دل در رویشان قادر سیت دواء چون شکند سم کرد چون این کتاب بانوشیروان
رسید فورا ترک ظلم نموده وذبح عدل نصب کرد وکارش در عدالت بجائی رسید که
که پیغمبر خبر از او نمود وحیوانات وجانوران برای تظلم نزدش حاضر میشدند چنانکه نوشته
روزی نشسته بود مادی نزد تخت او امده وهمهمه نمود حاضرین خواستند که او را
هلاک نمایند انوشیروان مانع شد وگفت که او را بیاورید شاید مظلم باشد چون او را
واگذاشتند دوانه بجانب چاهی شد ودر اخل ان چاه شد ولی نگذاشتند مردم بود که او را
مشاهده کنند چون از ملاقات ان انوشیروان نگاه در چاه نمود دید ندکه مادیگر
در قعر انچاه کشته افتاده است ودر پشت او عقربی است که او را زده وکشته پس بره
بر پشتان عقرب زدند واو را کشتند وچون سال دیگر شد وانوشیروان بر سریر
سلطنت بجهت حکومت میان رعیت نشسته بود همان مادر پیدا شد واز دهن خود
نزد سریرش تخمی افشانید بر زمین ورفت چون مردم نظر کردند دیدند که ان تخم
ریحان است واوردن ان مادهد به تخم ریحان را برای انوشیروان بجهت ان بود که چون

مظلمتی ستم ما مانع شد تا انوشیروان

انوشیروان کثیر الزکام بوده مادران را برای دفع زکامش آورده بود بس است در حالات
انوشیروان که وقتی از اوقات قیصر ملک روم باو نوشت که ای پادشاه بحر جهت عمرها
شما طولانی و سلطنت شما با دوام است کسری نوشیروان در جواب وی نوشت که ای
پادشاه عظیم بدان که جهت عزت ما در سلطنت و دوام ان در عمل ما بجهت امور نیست
که شما غافل از اینید و امثال انرا بجای نیاورید از جمله این امر این است لیس لنا ثواب
یرشی و یمنع و لا ثواب یدفع و یردع یعنی نیست برای ما پیشکاری که از مردم رشوه
ستاند و انها را از حضور ما منع نماید و نه دربانی که دفع مردم را نماید لم نزل بوابنا
مشرعة و نوابنا لقضاء الحاجة مسرعة یعنی دائما دربهای ما باز است مردم و پیشکارهای ما
برای قضاء حاجات مردم شتابانند لا اقصینا صغیرا و لا ادنینا امیرا یعنی کوچکان را
از خود دور و امیران را بخود نزدیک نمیکنیم و لا اخذنا بذوی الاصول و لا قدمنا
الشبان علی الکهول یعنی صاحبان اصل را حقیر و کوچک نمیسازیم و جوانان را مقدم بر
پیران نداریم و لا صدقنا فی ایعاد و لا کذبنا فی وعد یعنی در وعدهای بد خود وفا
نداریم و در وعدهای نیک خود در دروغ نکوییم و لا تکلمنا بهزل و لا سمنا وزیرا الی
عزل یعنی تکلم کرده نمیشویم بهزل و داغ نکذاریم و وزیرا بعزل موائد ما مبسوطة و عقولنا
مضبوطة یعنی خانهای نعمت ما گسترده و عملهای ما ضبط شده لا نقطع فی املاک احدنا
نماء یعنی یقین بار در وی خود نداریم و جلیس خود را مکدر نمیسازیم خیرنا مضمون و شرنا
مامون و عطائنا غیر ممنون خیر ما ضمانت داده میشود و شر ما ایمنی داده میشود و عطاء
ما بی منت است لا نخرج احدا الی باب بل نقضی بمجرد الکتاب احدی را بدر بار خود محتاج
نسازیم بلکه حاجات مردم را بمحض کتابت روا میسازیم نرق للباکی و نستقصی قول الحاکی
گریه کنندگان را رقت مینمائیم سخن خبرده مندگان را دور مینمائیم ما جعلنا ممن بطونا و لا

۵۵

ذکر ابدو میم و ما جنوده عقل و سر اخلاق است

فروجنا اما البطون فلقمة و اما الفروج فاممة همت خود را شکم و فرج قرار داده ایم شکم را بلقمه و فروج را بکنیزی قرار داده ایم و لا نواخذ علی قدر غیظنا بل نواخذ علی قدر الجنایة مؤاخذه ما بر حیث قدر جنایت انها است نه بقدر غیظ ما و لا نکلف الضعیف لعدم ما یحمله الشریف المنیم مکلف نیکنیم ضعیف بی مال را بانچه متحمل نتواند بشود شریف دارنده دهنده و لا نواخذ البری بالسیئم و للکریم بالئیم مؤاخذه نمیکنیم شخص صحیح را بمرد مریض نه مرد کریم را بادم لئیم التمام عندنا مفقود و العدل فی جانبنا موجود سخن چنین در نزد ما پیدا نشود و عدالت پهلوی ما موجود است الظلم لاتعاطاه و الجور انفسنا تا باه ظلم را نمیاوریم و جور را نفسهای ما ابی دارد لا نطمع فی الباطل و لا ناخذ العشر قبل الحاصل در امر باطل طمع نداریم و عشر را قبل از حاصل نستانیم لا ننکث العهود و لا نخبث فی الموعود عهد خود را نمیشکنیم و در وعده های خود خلاف نمایم الفقیر عندنا مدعو و الفخر لدینا معفو فقیر در نزد ما دعوت دارد و اهل فخر از نزد ما دور است جاذنا الایتام و عزیزنا الایرام مسایکان ما ظلم کرده نمیشوند و عزیزان ما افتاده نمیشوند و عیدنا مرعیة و حاجاتهم لدینا مقضیة رعیت ما رعایت کرده میشود و حاجات انها در نزد ما برآورده میشود الفقیر بیننا لا یوجد و الغنی بما لدیه یسعد فقیر در نزد ما پیدا نشود و غنی بدارائی خود سعادت دارد العالم عندنا مکرم معظم و التقی لدینا موقر مقدم یعنی عالم را مکرم و معظم داریم و پرهیزکار را وقر و تقدم دهیم لا یسد بملکنا باب و لا یوجد عندنا ساری و لا مرتاب یعنی در مملکت ما دزدی بسته نمیشود و در نزد ما دزد و بدکاری پیدا نمیشود سماننا ممطرة و اشجارنا لم تزل مثمرة یعنی اسمان عطاء ما بارنده و درختان ما همیشه میوه دهنده است لا نعامل بالشهوات و لا نجازی بالهفوات یعنی عمل بشهوات نداریم و بلغزشهای مردم مجازات نکنیم الطیر الینا شاکی و البعیر لنا ما نطلم و باکی یعنی پرنده در نزد ما شکایت و درد

شتر بداد خواهی وکرم ایدجود نا فدغم الطائع والعاصی وعدلنا فنعم القاصی والدانی
یعنی عطاء ما فرو گرفته است خوب کار و بد کار را وعدالت ما فرا گرفته است دور و نزدیک را
عقولنا باهرة وکنوزنا ظاهرة یعنی عقلهای ما درخشان وگنجهای ما آشکار است فروجنا
عفائف وذیولنا نظائف یعنی فرجهای ما پوشیده وداهنهای ما پاکیزه است افهامنا سلیمة
حلومنا جسیمة یعنی فهمهای ما سالم وحلمهای ما بزرگ است کفوفنا سوابح وبحورنا
طوافح یعنی کفهای عطاء ما باجود ودریاهای کرم ما جاری است ان سولنا اعطینا
وان وعدنا اوفینا وان غضبنا اعفینا یعنی اگر از ما سؤال کنند عطاء میکنیم واگر وعده
کنیم وفاء میکنیم واگر غضب کرده شویم عفو میکنیم چون این کتابت از جانب کسری نبوی
قیصر روم رفت گفت سزاوار است کسی که این سیاست مدن او باشد پاینده باشد
سلطنتا وبقی ای عزیز من اگر کیفیت عدالت سلطنتها وبقای عزیز من اگر کیفیت عدالت
سلطان را طلب نمائی که عدل او باید بچه مرتبه باشد بس است تو را مکاتبه مذکوره
کسری برای قیصر روم که سرمشق هر سلطانی باشد نسبت برعیت وزیردست خود
فصل فرد پنجم از جنود عقل علم است چنانکه خداوند رحمن در قرآن فرمود یرفع
الذین امنوا والذین اوتوا العلم درجات یعنی خدا بلند میکند خدا مرتبه اهل ایمان وصاحب
علم را بدرجات وذکر این مقام ذکر میشود چهار مطلب **مطلب اول** در کیفیت علم امام
علیه السلام است وگفته میشود که علوم ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین لدنی
وموهوبی الهی است چنانکه خداوند در آیه شریفه قرآن اشاره باین نحو از علم نموده فرمود
لا علم لنا الا بما علمتنا یعنی خدایا علمی برای ما جز بعلومی که تو ما را تعلیم فرموده نیست
واین کونه علومی را که امام دارا است از افاضات ربانیه است که عالم بوده است بجمیع
مکنونات وموجودات از اجسام وافلاک وفلکیات وعناصر وعنصریات که مادیات نامیده شده اند

وجمیع لوازم انها و عالم بوده اند بملاء اعلی که ملائکه باشند و بمراتب عقول و عقلیات و
جمیع نفوس فلکیه و نفوس ناطقهٔ انسانیه که ارواح بشریه باشد چنانکه در مطالب باب اول
کتاب روایات از ائمهٔ طاهرین در خبرهائیکه از موجودات میدادند مذکور شد و جمیع ائمه
هدی نظر باین علوم اعلم جمیع موجودات بوده اند و شیعیان ایشان نظر بفرمایش خودشان
نَحْنُ الْعُلَمَاءُ وَشِيعَتُنَا الْمُتَعَلِّمُونَ از متعلمین و شاگردان ایشان بوده اند و در علم امام بعضی
گفته اند که حضوری است یعنی حاضر بوده است بجمیع موجودات و بعضی گفته اند که
ارادی است یعنی حاضر نموده اند بجمیع اشیاء همه وقت بلکه هر وقتیکه اراده مبارکه ایشان
تعلق بدانستن چیزی میگرفته عالم میشدند با خبر و نظرشان براینستکه اگر علم ائمه ع
حضوری بود پس فرقی میان علم خدا که حضوری است با علم ایشان نبود علاوه اگر علم
امام حضوری بود پس زهر خوردن امام حسن علیه السلام با علم بزهر کوزهٔ آب و آمدن
حضرت امام حسین ع بکربلاء و برابر شدن بشمشیر اعداء دانسته البته در مهلکه بوده است
و خدا و ند عالم بمقتضای آیهٔ شریفه وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ نهی از وقوع در مهالک
فرموده و وقوع امام در مهالک نقص امامتش بوده پس باید علم امام بموجودات ارادی
باشد و علم خدا حضوری فقیر گوید که توهم این اشکال در صورت حضوری دانستن
علم امام از جهل و بی تمیزی و تفاوت ننهادن حضوری امام و خدا است و گفته میشود
در حل این اشکال که از برای خداوند عالم دو علم است مخزون و غیر مخزون علم مخزون
علم بامور غیبیهٔ الهیه را گویند که هنوز باراده خدا در عالم امکان بوجود نیامده باشد
و وجود فعلی پیدا نکرده باشد و نقش او در لوح المحفوظ هم نشده باشد و این علم مختص
بذات یگانهٔ حضرت واجب الوجود است که عالم است بان امور غیبیه که موجود نشده
و هم بامور موجود شده ولی از نظر خلق غیب و مخفی باشد و دلالت بر این مطلب دارد

در باب ذم و مدح و اسباب جهل و علم و رؤس اخلاق اشقیا و سعدا

حضوری بودن علم خدا و حضوری نبودن علم امام

ایه شریفه وعنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو ویعلم ما فی البر والبحر الخ یعنی نزد خدا
کلیدهای غیبی که عالم نیست بانها مگر خدا بعلم مخزون خود و دانا است بانچه در صحرا
و دریا موجود شده که فقره اولی از ایه دلالت دارد بر علم خدا باشیاء غیر موجوده و فقره
ثانیه دلالت دارد بر علم خدا باشیا موجوده بتمامها که بکلمه لا و الا منحصر شده است علم
باموریکه موجود نشده و در پرده غیب ست بذات کامل الصفات خودش جل وعلا و
بس و نفی از غیر خودش حتی از انبیاء و ائمه چنانکه بروایت کلینی در اصول کافی از ائمه
تخصیص داده شده است این علم مخزون بخدا که فرمود امام ما انبیاء و ما ائمه هم دارای این
علم نیستیم و فرمود که بداء خدا یعنی قضا مجدد ش بر تغییر امور از این علم است و شاید حکمت
مخزون بودن این علم مخفی شدن امور بندگان باشد از غیر خدا تا هر چه را که خدا بخواهد
ببداء خود تغییر بدهد و از اطلاع انبیا و ائمه و اخبارشان مردم را از امر بیدا خدا تخلفی از
ایشان در قولشان نزد مردم از امور و تغییر پیدا نکرده پیدا نشود که موجب تکذیب مردم
باشد ایشان را مثل انکه در زمان سلف بعضی از انبیا خبر از قبیل موت عروس یا خار کنی داده
پس نرفته که انها دیده میشد حمل میکردند قول از پیغمبر را بر دروغ و پس از تفحص معلوم
میشد که انبیا در قضیه موت انها راست گفته بودند ولی از صدقه موت انعروس یا خار
کن بجوة تبدیل شده است و ان پیغمبر عالم بان صدقه و ان جوة بعدش نبوده بلکه
همین قدر عالم بوده است بموتانها از افقی که تقدیر شده بود ابتدا و در لوح المحفوظ
نقش شده بود و دلیل بر وجود تغییر در علم ببداء حضرتش و این ایه شریفه است یمحوا الله
ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب یعنی محو کند خدا هر چه را که بخواهد و ثابت کند
هر چه را که بخواهد و در نزد او است ام الکتاب و دلیل بر نداشتن انبیاء و ائمه ان علوم
مخزونه الهیه را این فرمایش امیر مؤمنان علیه السلام است بروایت خبر جزر لولا ایه فی کتاب الله

ابن امور و تغییر با فتن ان

لاخبرکم بما کان ومایکون الی یوم القیمة یعنی اگر نبود دیگر آیه در کتاب خدا مر اینه خبر میداد
شما را بهر چه شده میشود تا روز قیامت که مراد انحضرت از آن آیه سابقه محو و اثبات است
که علم محو و اثبات امور مغیبه را مختص بخدا کرده است وخود را بی اطلاع از انها خبر داده است
وحال انکه عالم بودن جمیع ائمه هدی بما کان ومایکون از بدیهیات شیعه اثنی عشریه است
پس مراد انحضرت از معلومات غیبیه الهیه ان امور ی است که وجود پیدا نکرده باشد
ودر پرده غیب باشد ولی اعتقاد شیعه علم امام باشد بجمیع امور ی که بوجود امده
باشد واز پرده غیب الهی بعرصه بروز خلقی رسیده باشد ولی نه هر خلقی بلکه ائمه طاهرین
سلام الله علیهم اجمعین ولیکن انحضرات حاضر باشند بجمیع انها وحاضر هم باشند بموجبات
قتل خود چه زهر وچه شمشیر ووقوعشان در این موجبات قبل وقوع در مهلکه نباشد
بلکه در سعادت باشد زیرا که همه ایشان برای ترویج دین امده بودند وترویج دین
موقوف باامر معروف ونهی از منکر وجهاد در راه خدا است وجهاد در راه خدا و
اظهار حق نظر میر فلج بود لشکر در نظر مردم تا جنس بی سخیت دور از خدا وانسانیت موجب
مخاربه وقتل لشمشیر یا بزهر بوده است وجمیع ائمه هدی تمام مصائب وواردات
دنیویه خود را از اخبار الهیه وصحیفه تکلیفیه خود عالم وحاضر بانها بوده اند از
برای ارتفاع درجات خود ورفع تکلیف اقدام در انها مینمودند ولی بجهت حفظ شیعه
ظاهریه ودفع شبهه وقوع در مهلکه بنظر ظاهر بنیان هوا پرست دنیا بوده است که
امام حسن مجتبی متجاهلانه کوزه اب زهر آلوده را بسر کشید وامیر مومنان بمسجد رفت
وکشته شمشیر ابن ملجم مرادی علیه اللعنه گردید تا مردم غلو در باره ایشان نکنند و
ایشانرا خدا نخوانند چشم کج خویش را بد زاد تا بد بده نه بیند ش بجز راست ای
بیچاره نادان چرا نظر در وایه شریفه ولا تلقوا بایدیکم الی التهلکه ندارد ی وامام خود را

در مصداق این آیه میاوری و عملش را بجهت واقع نشدن نزد در مهلکه قتل علم ارادی فرض
میکنی نه حضوری و قتل بزهر و شمشیر را برایش مهلکه میشماری و خبری برای دفع اشکال از
آیهٔ شریفه دیگران قرآن نمیگیری که فرمود ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل
احیاء عند ربهم یرزقون یعنی البته گمان مکن کسانی را که کشته شدند در راه خدا مردگان
بلکه انها زندگانند نزد پروردگار خود روزی داده میشوند از خدا که خدا در آیهٔ شریفه
قتل در راه خود را حیوة ابدی قرار داده و مرزوق رحمت خود خوانده و از شما بزبان
خود امتیاز شان داده و چرا خبر از اخبار خود ائمهٔ هدی در بارهٔ حوادث و مصائبشان
نداری که از ابتداء خلقتادم و حوّاء تا زمان تولد حضرت سید الشهداء گفتگوی شهادت
انحضرت در میان بوده و صبح نوزدهم ماه مبارک رمضان امیر مؤمنان در مسجد جامع
کوفه در میان خفتگان مسجد سر پا بابن ملجم مرادی بد بنیان زد و با و فرمود برخیز که
نزد یک است از فعل زشت تو آسمان و زمین از هم پاشیده شود و اگر بخواهم میگویم که
در زیر عبا چه داری که مرادش شمشیر بوده و بعد از ضربت در محراب جز فرزندش حسین
را داد و با و فرمود لا یوم کیومک یا ابا عبد الله یعنی هیچ روزی مثل روز تو نخواهد بود
ای ابا عبد الله و صدیقه طاهره ع در حین وفات زینب خواتون سفارشش وقت وداع
روز عاشورا ای حسین ع را فرمود و امام حسن مجتبی ع در حین رحلت خبر شهادت برادرش
امام حسین را داده و حضرت امام رضا ع قبل از رفتن بطوس خبر فوت خود را داد و
زنان نوحه گر را برای نوحه گری خود طلب فرمود و در طوس خبر زهر خوردن خود را
در مجلس مامون ملعون بابی صلت هروی داد و با و فرمود که هر گاه من از مجلس مامون
بیرون آمدم و عبا بر سر داشتم با من سخن مگو که از زهر مامون حال سخن گفتم را ندارم
و در زیارت ائمهٔ هدی خوانده میشود اشهد انک تشهد مقامی و تسمع کلامی و ترد

جوابی یعنی شهادت میدهم که جای مرا میبینی و کلام را میشنوی و جواب مرا میدهی و
حضرت رسول و ائمه هدی اخبار فتن آخر الزمان را از هزار سال پیش داده بودند و حالا
مصداق انها را در زمان خود میبابی و مکرر حضرت امام حسین را حاضر بزوار قبرش و ناظر
بعزاداران نشان میدانی سبحان الله از قلت معرفت ناس که بعضی از مردم را بجهت یک قطره علمی
که مجاهده غیر حقانیه پیدا کرده با هزار معایبی که دارند صاحب کشف و شهود و ولی عصر
خود دانند و حاضر بجمیع مسائل حلال و حرام و ناظر بقلوب کسانیکه مامور شده اند در
معرفت با و بمعرفت نورانیه ولی ائمه هدی را نسبت جهل دارند و فرق میان علم
حضوری خدا و ائمه هدی را ندانسته اند که علم حضوری خدا و ائمه هدی را ندانند که
که علم حضوری خدا علم باشیاء لایتناهی است خواه موجود شده باشند و خواه موجود
نشده باشند و از معلومات باری تعالی باشد و علم حضوری امام علم بجمیع اشیا موجوده
ز عشق ثابصبوری مراد فرهنگ است و نیز ندانسته اند که اهلاک نفس در امور دنیویه
هوائیه نفسانیه و اغوا ات شیطانیه است که شخص هوا پرست دنیا طلب بی معرفت
بقانون مذهب و ملت و بی توکل بحضرت احدیت کاهی است که بخیال جلب منفعت و یا
دفع مضرت و یا تحصیل ریاست تاسیس مقدمه و اساسی کند و نتیجه امرش بهلاکت
جنگ و خصومت و حبس و قتل و بلیات دیگر شود و یا بمتابعت شهوت و غضب مرتکب
یکی از محرمات مانند زنا و سرقت و لواط و قذف محصنات شود و مستحق حد و تعذیر یا
الهیه شرعیه و سیاسات خلقیه گردد و یا قتل و جراحتی بر کسی وارد آورد و قابلیت قصاص
و دادن دیات را پیدا کند و لی شهوات برای ترویج دین و شریعت خاتم المرسلین عین سعادت
ابدیه است و خدا اولی را بایه و لا تلقوا بانفسکم نموده و ثانی را بایه شریفه و جاهدوا فی سبیل
الله امر فرموده است پس باید تحصیل علم و معرفت نمود و هدایت و ضلالت را از یکدیگر

امتیاز داده مطلب ثانی در علم علمای و کیفیت تحصیل و استنباط احکام ایشان گفته
میشود که در السنه شهرت در مقدمهٔ این مختصر که خداوند عالم بعد از خلقت انسان بجهة
حراست وجود شان در دنیا و انتظام امور شان دستور العملی مقرر فرموده و بتوسط
انبیاء از آدم تا خاتم بایشان رسانیده و بعد از انبیاء را وصیاء و خلفائی تا زمان امام
دوازدهم که حضرت حجة بن الحسن عجل الله فرجه است معین فرموده و همچنین و بعد از
دیگری فرمانشان که ان دستور العمل را بخلق برسانند و حجت خدا را بر خلق تمام نمایند که
در روز جزاء زبان عذرشان از فرستادانی بر خدا باز شود و نگویند که قانونی برای امور
معاد و معاش ما بما نرسیده و باین جهت امور ما مختل و ناقص بوده و چون بعد از غیبت
کبرای امام عصر عج که مصلحت خدا چندی بر آن غیبت اقتضاء داشته باز برای امت حجتی
لازم بود که نماینده شریعت ایشان باشد لهذا بامر امام دوازدهم عج در توقیعی علمای شیعه
شد که نیابت عامه از جانب امام خود داشته باشند در تبلیغ احکام و بالطاعة فرمان
ملازم الاذعان خدا و خدایان و لولا نفر من کل فرقة طائفة لیتفقهوا فی الدین و
لینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم لعلهم یحذرون از هر فرقه مردم طائفه از وطن
مألوف خود کوچ ایشان لازم شد که بمقتضای آیهٔ شریفه و من جاهد فینا لنهدینهم
سبلنا در بلد غربت دانند و با مجاهدهٔ حقانیه برای تحصیل احکام و قوانین الهیه ذلت
و مشقتی بر خود هموار کنند و عالم شوند باحکام الهی و دستور العملی که از جانب خدا
برای خلق ذکرش مهما و معاششان فرستاده شده پس مراجعت کنند بسوی قوم خود و
انها را در حین مخالفت بترسانند از عذاب و عقاب خدا و ندهی و راه تعلم و تفقه سبلنا
خدا برای این علمای هم این شد که اولا بقدر وضوح و رفع معرفت بقواعد ده فن و علم را
حاصل کنند اول فن صرف و اکراه و زان و صیغ کلمات مصطلحه السنه اعراب اسناد

در باب دویم در مواد و اسباب جود عقل و آن پنج خلاق است

مواذین ان فن بشناسند کدام یا ان کلمات سه حرفی است یا چهار حرفی یا پنج حرفی و انکه ان کلمات اسمائند یا افعال یا حروف و انکه کدامین کلمه از ان کلمات صحیح است یعنی خالی از حروف علّه واو و یا و الف است و کدامین انها از معتلات و کدامین از مهموز و دویم فن نحو را برای حرکت فتحه و ضمه و کسره که بنیاد دادن کلمات بدون تنوین یا نصب و رفع و جر دادن کلمات که اخرشان با تنوین است در معربات و شناختن عوامل یعنی اعراب دهندگان ان کلمات که معربات از ان عوامل مقرره چه نحو اعرابی بهر یک از کلمات میدهد و ان کلمه را چه اعراب باید خواند و معمولاتشان چیست سیم علم لغت را برای دانستن معانی هر گونه کلمات و کلمات احادیث و قران که فهم هر کونه مطالب ایات و اخبار موقوف بفهم معانی کلمات انها است تا مراد خدا در عبارات قران و مراد امام در عبارات اخبار استنباط بشود چهارم علم منطق را برای دانستن قواعد حدّ تام و حدّ ناقص و رسم تام و رسم ناقص و قضایای بسیطه و مرکبه و قیاسات استثنائیه و اقترانیه و قواعد اشکال اربعهٔ منطقیه برای ثابت کردن بعضی از احکام الهیه بر امین عقلیه در وقت ضرورت و حاجت پنجم علم کلام را برای دانستن ادله اثبات واجب الوجود و عدل او و صفات ثبوتیهٔ او که علم و قدرت و حیوة و اراده و ادراک و قدمیت و ازلیت و صدق است و صفات سلبیهٔ او که سلب ترکیب و جسمیت و رویت و شرک و معانی و فقر است و اثبات نبوت محمد بن عبد الله و خلافت دوازده نفر خلفاء او و صیا او و اثبات معاد جسمانی و روحانی معا و معراج جسدانی پیغمبر خاتم با دلهٔ تفصیلیه نه اجمالیه ششم علم اصول را برای تشخیص احکام الهیه بدانستن معانی حقیقیه و مجازیهٔ الفاظ عرب که در ایات و اخبار و غیرهما است بعلائمی که برای حقیقت و مجاز در علم اصول معنون است تا معنی حقیقی و مجازی هر کلمه شناخته بشود و دانستن

الفاظ

الفاظ مشترک کہ لفظ دارای معانی عدیدہ است وآن معنی کہ مراد است در کلمات
ان ایات واخبار کرفته بشود ومعنی غیر مراد طرح بشود ودانستن مباحث امر ونهی برای
فهم فورّیت وتراخی یعنی تعویق از امر وفهم حرمت وکراهت از نهی ودانستن منطوق و
مفهوم هر کلام وشناختن عام وخاص ومطلق ومقید ومجمل ومبین وامثال ان از
مطالبی کہ متعلق بان علم است هفتم علم قرآن را برای دانستن آیاتی کہ از برای
احکام خدا نازل شده وقریب پانصد آیه است هشتم علم اخبار واحادیث را
برای دانستن اخبار متواتره لفظیه ومعنویه واخبار احاد وخبر مسند ومرسل ومقطوع
وتمیز بین اصول احادیث کہ خبر صحیح وحسن وموثق وضعیف باشد یا نکہ بنامند خبر
صحیح ان خبری است کہ متصل بامام باشد بتوسط راوی یا نکہ جمیع طبقات انها عادل
باشند وخبر حسن ان خبریست کہ متصل باشد بامام بتوسط راوی یا نکہ همه انها امامی
باشند وهمه دارای مدح نه مذمت ولی عدالت همه انها یا بعضشان بمرتبهٔ ثبوت
نرسیده باشد وخبر موثق ان خبریست کہ متصل باشد بامام بتوسط راوی یا نی کہ همه
انها امامی نباشند ولکن مورد وثوق همه علمًا باشند وخبر ضعیف ان خبریست کہ
بصفت هیچ یک ازان سه خبر نباشد وشناختن اخبار معارض ودانستن قاعدهٔ
تعادل وتراجیح اخبار وحصول قوهٔ تصرف واجتهاد واستنباط احکام از اخبار مصححه
کتب اربعهٔ کافی وتهذیب واستبصار ومن لا یحضره الفقیه کہ احکام در ان کتب باشد
متصله از عدول رواة ورجال بامام علیه السلام رسیده نهم علم بمسائل اجماعیه
را کہ در او ثانی استنباط احکام خلاف اجماع نکرده باشند دهم علم بمطالب اصل
استصحاب واصل برائت را برای جائیکہ ایات واخبار در دست نباشد وواجب باین
قواعد اصولیه پیدا بشود پس بعد از حصول علوم مذکوره توفیق الهی از برای هر کسی کہ

خدا او را مجتهد خواسته باشد پیدا بشود و احکام خدا را از اصول اربعه کتاب و سنت
و اجماع و عقل استنباط نماید و دارای ده شرط واجب و پانزده شرط مستحب هم بشود
تا مجتهد جامع الشرائط خوانده نشود که مراد از ده شرط واجب بلوغ ان مجتهد و عقل
او و عدل او است تا از اجتناب معاصی کبیره و اصرار نداشتن بر صغیره و منافی مروت نکردن
نسبیه در میان مردم کرده باشد و مرد بودن او است و ایمان او است و خلقت بر دوشیدن
او است بمذهب بعضی از علما و کور نبودن او است باعتقاد بعضی از علما و از اد بودن
او است بفتوای بعضی از علما و زیادتر نبودن فراموشی او از یاد او است و مسموع
الکلام بودن او است در نزد مدعی علیه نه مثل فرزند و غلام که قادر بحکم بر آنها نباشد
و مراد از پانزده شرط مستحب حریص بودن او است در اعمال صالحه فرار داشتن او است
از هوای نفس حریص بودن او است بتقوای تعدی نداشتن او است بمردم برای
تحصیل قوت علم او است فهم او است قوه ضبط او است کر نبودن او است دیده
ظاهر و باطن داشتن او است عالم بلغتا هل شهر خود بودنا و است صادق بودن
او است جبار نبودن او است زاهد و امین و با ورع بودن او است و بی طمع بودن
او است و با وقار بودن او است کم از تلون و تجدید رای صاحب ناسخ و منسوخ در احکام نشود
و چون ان مجتهد دارای ان علوم مذکوره و این شرایط معلومه شد پس سزاوار باشود
برای تقلید عوام از او چنانکه در تفسیر امام حسن عسکری از حضرت صادق روایت
شده که از حضرت فرمود فاما من کان من الفقهاء صائنا لنفسه حافظا لدینه مخالفا
علی هواه مطیعا لامر مولاه فللعوام ان یقلدوه و ذلک لا یکون الا بعض فقهاء الشیعة
لا جمیعهم فاما من رکب من القبایح و الفواحش مراکب فسقة فقهاء العامة
فلا تقبلوا منهم عنا شیئا و لا کرامة یعنی هر فقیهی که حفظ کند نفس خود را و مخالف

هواء وهوس شود و مطیع امر مولای خود پس از برای عوام است که تقلید او نمایند و انها
نیستند مگر بعضی از فقهاء ما نه جمیع ایشان و اما ان فقیهی که از باب ارتکاب قبایح و خوض
سوار مراکب فساق از فقهای عامه بشوند پس شیعیان قبول روایت ما را از ایشان نکنند و
کرامتی برای انها نیست و از برای مرافعه عوام نزد ان مجتهد باز فرمایش دیگر حضرت صادق علیه
که فرمود انظروا الی رجل منکم قد روی حدیثنا وعرف احکامنا فارضوا به حاکما فانی
قد جعلته حاکما فاذا حکم بحکمنا فلم یقبل منه فانما بحکم الله استخف وعلینا رد والراد علینا راد
علی الله وهو علی حد الشرک بالله عز وجل یعنی نظر نمایید بسوی مردی از شما که حدیث ما را
روایت میکند واحکام ما را شناخته است پس بحکومت او برای خود راضی شوید که من او را
بر شما حاکم کرده ام پس اگر چنین کسی حکمی کند و از او قبول نشود توهین حکم خدا کرده و بر ما
رد کرده است و رد کننده بر ما رد کننده بر خدا است و در حد شرک بخدای عز وجل است
که مراد مجتهد جامع الشرایط مطلب مهمی است در تکالیف شخصیه خود ان مجتهد جامع الشرایط
بعد از فراغ از تحصیل و عود بوطن مالوف بدانکه چون فقهاء ما را دارا بودن شرایط مذکوره
فاقد عصمت الهیه انها تکلیفشان بعد از عود بوطن فریب نخوردن از چهار نفر و کالا نعام
ومغرور نشدن بارادات وخدمت مردم مشغول بمحال دنیا پرست است و فریب نخوردن
بنماز جماعت پنج روزه مساجد بی است که ظاهرا ان مساجد از جمعیتها نهی معمور است ولی
قلوب ایشان از ایمان خالی است و بمشاغل غیر علمیه مقدمات علم و اجتهاد را از خود
زایل نکند و بچرب و شیرین اطعمه و اشربه مجالس ضیافت تقویت شهوت خود نکنند که
مجبور شوند بنکاح زنان متعدده و تهیه عمارات متعدده و فروش عالیه و البسه فاخره
وخورده خورده نادرست شدن مداخل از بخار و جش و قدیر کردن برای تحصیل دراهم و
دنانیر و محتاج شدن بناسخ و منسوخ احکام و رشوه ستانی و فراهم نمودن اسباب

در باب دهم در مباشرت و معاشرت با جهال و عقلای مردم و اخلاق ایشان

معاشرت و مجالست با اغنیاء و امراء و خوردن اغذیهٔ ایشان و بروز نظفها مخالفه
کردن با کهان و غفلت از فرمایش امیر مؤمنان آنا مسکین مجالس المساکین نماید و صرف نظر از
فقراء و مساکین نماید و مراودهٔ خود را از انها بردارد و در باز دید و تفقد نکردن ایشان
قطع حضوشان نماید و در جواب مسائل دینیهٔ ایشان کسل شود بلکه باید هر دم را از
علم و سایر خیرات خود منتفع بسازد و در وقت برون بلغت بمقتضای فرمایش اذا ظهرت
البدعة فللعالم ان یظهر علمه علم خود را بمردم ظاهر بسازد و در مجلس قضا و فتوی
نشاند و وکلاء بی مبالاتی که برای حق تراشی و حیله و دغا و جواب کوبی طرف مقابل
و ابطال دعاوی حق حاضر باشند بمجلس خود عادت و راه ندهد و بشهادت عدول نمای
زمان پرشبهه و قد لیس کل بیک دزهم شهادت ناحق دهند و یا کمان شهادت کنند
اکتفاء نکند که منجر بحکم غیر ما انزل الله بشود و در مصداق فرمایش و من لم یحکم بما انزل
الله فاولئک هم الفاسقون در اید پس اخذ فتوی در مسائل شرعیه و نماز جماعت
با ایشان و اجرای طلاق در عضو ایشان و دادن مال امام بایشان مشکل بشود چنانکه بجهت
اعانت نشدن بسادات و فقراء و غرباء و مساکین و ارامل و ایتام یدا و قدما و لسانا
سلب عقاید مردم از ایشان خواهد شد پس این مطلب موجب حبس حقوق سادات که
خمس است و فقراء که زکوة است خواهد شد و در نه دفنه از چهار نفر عالم بی مبالات
علاوت با نوع علماء پیدا خواهد شد و در خلاء و ملاء از جهلاء و سیئت مذهب
مردم بد و فاسد از نوع علماء خواهد گفته شد و زبان طعن و لعن بر ایشان باز خواهد
شد پس جمیع علماء با غرض و جاهل و سفیه و وحشی خارج از سیاسات مدنیه خواهند
گفته شد و از این مطالب توهین کلی بدین و اهل دین وارد خواهد شد نظر بانکه جهلا
نفر عالم شوخات علمیه خود را از دست داده و عوام الناس هم در قیاس نیکان بدان

متابعت اول قیاس کننده که ابلیس است و اخر قیاس کننده که ابو حنیفه باشد نمود و دین
و دنیای خود را فاسد کرده مغضوب خدا و رسول خواهند بود پس در لذت و نکبت و
خسران دنیا و اخرت مبتلاء و ان علمای سوء بی عمل هم در مصداق قول پیغمبر صلعم در حدیث
فتن اخر الزمان که رسول خدا باین مسعود فرمودای پسر مسعود علماء و فقهاء اخر الزمان
خیانت کار اند اگاه باش که ایشان فاجران اشرار خلق خدا اند کسیکه متابعت کند انها را
و برود بسوی ایشان و بگیرد چیزی از ایشان انهم داخل جهنم خواهد شد اما دعا کنند ان علمای
که بر دین و سنت و منهاج منند انها از من بیزار و من از ایشان بیزارم تا اخر ان حضرت فرمود
انها را ه نمای دنیای مردم اند قسم بخدا بیکه مرا مبعوث نمود به پیغمبری البته خدا انها را بر جهنم
خواهد فرو برد و بصورت عنتر و خوک منخشان خواهد فرمود پس انحضرت گریه بسیار
شد ندای **مطلب چهارم** در فضیلت علما و تکلیف عوام الناس نسبت بایشان گفته
میشود که چون عالمی دارای اجتهاد و شرایط بیست و پنج گانه واجبه و مستحبه مذکور گردید
پس نظر بعضی از روایات مرکب او در نوشتن احکام خدا و فضیلت پیغمبر و ائمه هدی بهتر
از خون شهداء خواهد بود از انجا که خون شهید را بقائی نیست و لکن مرکب عالم را که
صرف احکام الله شده تا قیام ال محمد صلعم باقی در دنیا است و نیز وارد شده است که
هر که راه برود در کوچه عالمی خدا باز نماید برای او راهی از بهشت و نیز وارد شده که فضل
عالم بر عابد مانند ماه شب چهارده است نسبت بستارگان و نیز وارد شده که علما
وارثان پیغمبرانند و نیز وارد شده که فرمود رسول خدا ع علما امت من افضل از انبیا
بنی اسرائیلند و نیز وارد شده که انحضرت فرمود من اکرم عالما فقد اکرمنی و من اکرمنی
فقد اکرم الله و من اهان عالما فقد اهانی و من اهانی فقد اهان الله یعنی هر کسی که اکرام
کند عالمی را مرا اکرام کرده و هر که مرا اکرام کند خدا را اکرام کرده است و هر که عالمی را

در باب دیانت و سیاست و جوع عقل و شرع و اخلاق و سیاست

۱۳۰ امانت کند مرا امانت کرده و عهد کرد مرا امانت کند خدا را امانت کرده و از ین بیان معلوم است
که اشیاء یا موجود اند یا معدوم موجود اشرف از معدوم است و موجودات یا نامیند
یا جامد نامی اشرف از جامد است و نامیات یا حساس و بینده اند یا غیر حساس حساس اشرف
از غیر حساسند و حساسان یا عاقلند یا غیر عاقل و عاقل اشرف از غیر عاقلند و عاقلان یا
عالمند و یا غیر عالم عالم اشرف از غیر عالمند پس علما اشرف از جمیع موجودانند زیرا که
علم دانستن است و معنی جهل ندانستن البته بدیهی هر بیغرض و با غرض است که ترجیح
دانستن بر ندانستن و مؤید این مطلب است فرمایش رسول خدا صلعم که هر کس را آیاتی پیدا
کند بر بالای از علم و احادیث اگرچه یک حدیث باشد خدا ثواب هفتاد پیغمبر برای او مینویسد
و نیز فرمود هر کسی که یک مسئله یاد بگیرد خدا در روز قیامت هزار فرشته از نور بگمارد
که از او دعا کنند و هزار معصیت او را بیامرزند و هزار شهر از طلا برای او بنا کنند و بهر مویی که در
بدن او است ثواب حجی باو عطا فرماید و نیز رسول خدا صلعم فرمود هر که یاد بگیرد باب از علم
را خواه عمل بکند باو و خواه عمل نکند اجر شش یاد بگیرد از هزار رکعت نماز است پس تکلیف عوام
الناس است نظر باشرفیت علم و علما عقلا و نقلا علما را غریب نگذارند و ایشان را بقدر
حاجت لازمه در عسرت معاش نگذارند که اسباب بقاء ایشان از ابتلاءات کثیره مفقود
نشود بلکه باقی بمانند زیرا که خدا حجت بالغه خود را بوجود انبیا پس از او صیا پس بعلماء بر
خلق تمام کرده و از هیچ حکمی از احکام در قرآنش مضایقه نفرموده و آن قرآن را از برای هدایت
عامه مردم بهادر جو لغز و معما نفرستاده و متشابهات آن را بتوسط شهر علم خود پیغمبر صلعم و باب
آن شهر علی بن ابی طالب ع و سایر ائمه هدی علیهم سلام الله بیان فرموده و بمردم رسانیده و
بعد از ایشان امر را بخدا از علماء شده پس لازم بر هر فرد انسان مکلف امامی اثنی عشری دینکه
خودش مجتهد یا واسطه مجتهد جامع الشرائط را بشناسد و در صورت عدم بصادرت بتوسط اخبار

بی غرض ایشان را بشناسد و بمقتضای آیهٔ شریفه فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون
و اگر حضرت صادق ع در حدیث مذکور مطلب ثانی احکام دینیهٔ خود را ادا و اعلام نماید
و عمل نماید و ادا و نماید تکلیف الهی را و برائت ذمه حاصل کند و ذکر حوادث دینیه و دنیویه
هم نظر بفهمان لازم الاذعان جحت بن الحسن صاحب الزمان عج و اما الحوادث الواقعة
فارجعوا فیها الی رواة احادیثنا بمصاحبت ان علمائنا علی مشکلات و رفع مهمات قلبیه
خود نماید و تا ممکن است مصاحبت علما و اخیار را از دست ندهد که فی الحال و المآل
مثمر ثمرات کثیره و مفید فوائد عظیمه خواهد بود بخلاف مجالست با مردم جاهل و لاابالی
بی باک دون دین که بمقتضای فرمایش المجالسة مؤثرة جمیع رفتار و گفتار این گونه مردم
با سرایت خواهد بود چنانکه گفته اند کراسب کرین دانزد صحیح نشاید نشستن و مجالس
مریضان پیش نباید شدن و وجود نوع علما را برای محافظت مذهب از مهمات تا حکم
غیبت باید شمرد زیرا که از زمان غیبت صغری و کبری و مخفی شدن احکام حقه را تقیه
و احکام پنجگانه واجبات و مستحبات و محرمات و مکروهات و مباحات را بیان کردن
سپرده و بمردم رسانیده اند و جمیع لوازم زندگی و بندگی را که از ائمه هدی رسیده
مدونه و سینه بسینه با بایشان رسانیده و هر قدر در دین و مذهب همیکه در این ملت
حنیف باقی مانده از اثر علم ان علما و کتابهاست اگر نه در چنین زمان پر فتنه و
عصیان مبین علماء صوری نبوده اند شعاری برای اسلام از قبیل نماز و روزه و
و ذکر فضایل و اخبار ائمه اطهار و معاملات و عقود و امثالها باقی نمانده بود و
نظر باین مطالب اشتهار فضائلی که برای علماء در اخبار ما ذکر شده بود
و ان مسابیکه در بارهٔ علما سوء ادب رسول خدا ص در خبر فتن آخر الزمان فصل فرد
ششم در جود عقل عفت است چنانکه فرمود خدا و تحسبهم ایقاظا و هم رقود و نقلبهم

یعنی گمان میکند شخص بی خرد نادان ان فقراء را اغنیاء و دانا را از ان نگهدارد یکه از خود
کنند در اظهار حاجت و در راه خدا محصور و محبوس واقع شده اند و قدرت بر فتن جائی پیدا
نکنند و مراد از عفت نگهداری انسان است نفس خود را از اظهار در هر حاجتی و زبان
خود را که وقت اظهار شکسته سخن گوید و شخص عفیف جمیع محرمات بلکه مکروهات و
شوائب دنیویه و بی باکی در هر امر هوهون را ترک میکند و ذیل وجود خود را از لوث
قاطبهٔ معاصی پاک میدارد بجهت ضایع نکردن شرف و قدر انسانی خود پس عفت باسبان
بزرگی برای حراست عقل است لهذا از جملهٔ اخلاق و صفات حمیده محسوب شده
و محبوب خدا و خدا احدیت **فصل** فرد هفتم از جنود عقل زهد است چنانکه فرمود

خدا و لا تمدن عینیک الی ما متعنا به ازواجا منهم زهرة الحیوة الدنیا یعنی البته باید
چشمهای خود را بسوی لذائذ و بهجت و تجملات دنیویه که مراد زهد در دنیا است و شخص
زاهد لباسش پشم و بسترش خاک و بالشش خشت و طعامش نان جو و ادامش نمک است
و باین حالت هرگز اعتنائی بشرخ و سفید دنیا ندارد تا خود را بجهت نعیم فانی دنیا
بزحمت تحصیلش انداخته و بجهت محبت بدنیا پاک از هیچ ممر و مدخلی نداشته باشد و
چون در مصداق یه شریفه لکیلا تاسوا علی ما فاتکم و لا تفرحوا بما اتاکم واقع است هر کس
برای چیزیکه از دستش رفته حسرت و تاسف ندارد و اگر چیزی بدستش آید خوشحالی
ندارد بلکه منصرف شد جمیع لذائذ دنیویهٔ خود را بنعمت جاویدی آخرت و هم و غمی بجهت
دنیا بخود راه ندهند **فصل** فرد هشتم از جنود عقل رفاقت است چنانکه فرمود
و هیئ لکم من امرکم مرفقا یعنی قرار دهید هدی برای کار شما رفیقی را و مراد از رفیق تکیه گاه است
که اعتماد انسان در امور معاد و معاش وقت حاجت بر او باشد پس رفیق باید در هر وقت حاجت
معین رفیق خود باشد و مهربان با او باشد و نسبت رفیق بر فیق مانند دو استخوان متصل

باز هو ساعد باشد که مرفق نامیده شده است نه انکه متصل باشند بایکدیگر در ظاهر و
منفصل باشند در باطن و اقسام پرده ها در میانشان باشد و رفاقتشان بایکدیگر در وقت
صرفه و مصلحت باشد نه مطلق اوقات یا در ظاهر رفیق باشند و در باطن غیر محرم و یا متحد باشند
بایکدیگر در امور دنیا و مختلف باشند در امور آخرت و اعانتی برای راحتان در وقت بیکدیگر
نداشته باشند و بیکدیگر را مشتبه نسازند در خیرات و شرور ان در وقت یا متحد باشند
بایکدیگر در خفاء این زمان که پر است قلوبشان از غرض و هواء و هوس و نفاق و خالیست
دلهایشان از صداقت و فتوت و وفاء و صفاء و شاید مراد خدا در رفاقت مطالب مذکور
بوده است که اتصال دو نفر را بیکدیگر بتعبیر بلفظ مرفق فرموده است نه رفاقت **فصل**
فرد نهم از جنود عقل تواضع و تذلل است برای خدا چنانکه فرمود فاسلکی سبل ربک
ذللا یعنی برو بسوی پروردگار خود با تواضع و تذلل وارد شده که جهت فضل و
رجحان حضرت موسی و ارتفاع رتبه اش از خلق زمان و عطا شدن رسالت و منصب
کلیمی بجهت تواضع و تذلل او بوده است در درگاه خدا چنانکه خطاب شد باو کرای
موسی بیلتانی که چرا من برگزیدم تو را برسالت و کلام با خود و غیر تو را اختیار نکردم
موسی عرض کرد ندای خدای من خطاب رسیدای موسی بند گان خود را پشت و رو کردم
احدی را از تو ذلیل تر و متواضع تر در درگاه خود ندیدم که هر وقت بعبادت من قیام
میکنی صورت خود را از روی تذلل بر خاک میگذاری وارد شده که از برای خدا در
اسمان دو ملک است موکل بند گانش پس هر که تواضع و تذلل برای خدا کند خدا بلندش
میکند و هر که تکبر کند پستش کند و فرمودند که تواضع برای خلق انست که شخص بشناسد
قدر و شان خود را پس با قلب سلیم تنزل بدهد خود را از ان شان و نرود بجانب کبری مگر
موافق انطور یکه انعکس بسوی او اید و اگر هدیه از وی بیند خوبی با و ننماید و کظم غیض

در باب ذم و مدمت و اسامی جنود عقل و اضداد و شرایط اخلاق است

کند و عفو در اذیت مردم نماید تواضع ذکر کردن فراوان نکوست کذا کر تواضع کند
خوی اوست **فصل** فرد دهم از جنود عقل مهلت است چنانکه فرمود ان کان ذو
عسرة فنظرة الی میسرة یعنی هر گاه مدیون کسی صاحب عسرت باشد پس مهلت بدهید
او را تا وقت وسعت و گشایش و اخبار در فضیلت مهلت دادن مرمعاد و معاش بسیار است

فصل فرد یازدهم از جنود عقل حلم است چنانکه فرمود ان ابراهیم لاواه حلیم
یعنی بدرستیکه حضرت ابراهیم پیغمبر آه کشنده از حزن دل و با علم بوده است یعنی
فرو نشاننده آتش غضب و فرمود امام ع کر حلم زینت دهنده علم است و وقت منازعه
دو نفر با یکدیگر بشخص سفید بی حق گویند که کفتی و کفتی و تو سزاوار دی بان کفتن
و باین زود بی جزای کفتن خود را خواهی دید و بشخص حلیم گویند که صبر کردی و
حلم کردی و اگر حلم خود را تمام کنی باین زودی خدا تو را خواهد امرزید **فصل**
فرد دوازدهم از جنود عقل سکوت است چنانکه فرمود الم تر الی الذین قیل لهم کفوا
ایدیکم یعنی ایا ندیدی کسانی که گفته شد بایشان نگاه دارید دستهای خود یعنی
زبانهای خود را که تفسیر شده است بدی در اینجا بزبان و مراد از کف بدی نگهداشتن
زبان است از سخن گفتن چنانکه خدا در حدیث قدسی در مدح قلت سخن فرمود من قل کلامه
کثر عقله و من کثر کلامه قل عقله یعنی کسیکه او کم است عقلش زیاد است و کسی که سخن
او زیاد است عقلش کم است و وارد شده که حقیقت ایمان شناخته نمیشود مکر بحفظ
لسان و نیز وارد شده که سخن نگویید مکر در ذکر خدا و از رسول خدا ص روایت شده
که خدا عذاب میکند روز قیامت زبان را بعذابی که بسایر جوارح نکرده باشد پس از زبان
بخدا عرض میکند که بچه جهت عذاب مرا سخت تر از سایر جوارح و اعضا قرار داده خطاب
میرسد با و بجهت ان سخنی که از تو برو ذکر کرد و بمشارق و مغارب عالم رسید پس خونها ریخته

شد از او و مالها غارت شد از او و عرضها دریده شد از او قسم بعزت و جلال خدا و نیم
چنان عذابی بتو بکنم که هیچیک از ان جوارح تو نکرده باشم پس نباید دانست که نظر بشر و
و مفاسد زبان است که خدا و خدا عالم در قرآن غیبت را مانند خوردن گوشت برادر
دینی بیان نمود و نهی از او نمود و فرمود وَلَا يَغْتَبْ بَعْضُكُمْ بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ
لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ یعنی غیبت نکند بعضی از شما بعضی را آیا دوست دارد یکی از شما
گوشت برادر خود را بخورد پس کراهت دارید این اکل را و نیز در شرع زبان در حدیث
حدیث قدسی فرمود مَنْ تَرَكَ الْغِيبَةَ ظَهَرَتْ مَحَبَّتُهُ فِي الْقُلُوبِ یعنی کسیکه ترک غیبت
کند محبت او در قلوب ظاهر میشود که مفهوم این فرمایش بر وزر و عذاب او مناسب است در
غیبت و از جمله شرور زبان نمامی یعنی سخن چینی است که زید سخنی از کسی بجمله
و مکر بشاند و بد یکری خبر بد هد و بالعکس پس بمقتضای فرمان خدا در قرآن الْفِتْنَةُ
أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ فتنه انگیزی بدتر از قتل است که در میان مردم پدید آورد وارد
شده که یکنفر نمام در هفتاد هزار قوم بنی اسرائیل بوده و باران از ایشان قطع شده
بود پس برای طلب باران بصحرا رفتند خطاب از مصدر جلال الهی رسید که شخص نمامی
در میان شما است او را بیرون کنید تا باران رحمت بر شما نازل شود پس منادی خدا
کرد بیرون روید تمام از میان ان قوم چون ان نمام مطلع از این قضیه شد سیر
خود را بزیر انداخته و بخدا عرض توبه نمود و خدا توبه ان تمام را قبول فرمود و باران
رحمت نازل فرمود و لهذا مردم این عهد اخر الزمان که اکثر ایشان نمام و سخن چینانند
ابتلاء و پریشانی خود را از این و ان دانند و از اثر فعل زشت تمامی خود غافلند که
الفت و محبت خلق بیکدیگر از فعل زشتان سخن چینان مبدل بفرقت و عداوت شود
و باین جهت هم معاونت خلق از یکدیگر برداشته شود و هم خدا برکات خود را از ایشان

برد اورد پس باید معرفت بموجبات سود و زیان خود حاصل نمود و خود را از مهالک دنیویه
واخرویه اسوده نمود **فصل** فرد سیزدهم از جمود عقل استسلام یعنی انقیاد است
چنانکه خدا فرمود فَلَمَّا اَسْلَمَا وَتَلَّهُ لِلْجَبِينِ یعنی چون ابرهیم و اسمعیل مطیع و منقاد خدا
شدند در ذبح و کنار د حضرت ابرهیم پیشانی فرزند خود را بر زمین بدانکه مراد از انقیاد
اطاعت با میل بی تکرار است و تن در دادن بما مور به و حاضر شدن از برای ورود ان است
واین کونه اطاعت و انقیاد برای چند طائفه لازم است از جمله فرزندان برای پدران
و مادران و زنان برای شوهران و رعایا برای سلاطین که هرگاه فرزند مطیع پدر
و مادر نشود بحکم خدا در قران مخلد در جهنم خواهد شد و هرگاه زنان اطاعت شوهران
خود ننمایند ناشزه خواهند شد و در نفقه و کسوه شوهران خود بی استحقاق و نیز
مستحق ترک هم خوابی و ضرب خواهند شد هرگاه رعایا اطاعت سلاطین خود ننمایند
در صورت عدالت سلاطین مستحق عقوبت خواهند شد و در صورت جور ایشان
مغضوب و مورد سیاست ایشان از جمله غلامان و کنیزان و اجیران برای اقایان و
مستاجران که هرگاه این طائفه در اطاعت و انقیاد نباشند مورد مذمت عقلاء خواهند
شد و غیر مستحق بحقوق خود شان پس باید شخص مکلف موارد اطاعت و انقیاد را
معرفت پیدا کند و عمل نماید خصوصا بندگان نسبت بخدا و تا در حمن تا بجهت عدم انقیاد
انکه مخلوقند نسبت بیکدیگر مستاجره نکنند و موجب اختلال امور معیشت یکدیگر نشوند
و انکه خدا و خلق است موجب عذاب دنیا و عقاب عقبی نشود **فصل** فرد چهاردهم
از جمود عقل عفو است چنانکه فرمود وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ یعنی کسانیکه
فرو نشانند غیظ خود و عفو کنند از مردمند بدانکه موارد لایقه برای عفو انجائی است که
کسی از مردم بدی بیند و عفو شان کند و در مقام سیاست و عقوبتشان برنیاید

بلکه در برابر اساءه ایشان احسان نماید چنانکه شیخ صدوق در جامع الاخبار از امیرالمؤمنین
روایت نمود که فرمود انحضرت احسان ان نیست که در برابر احسان کسی بشود بلکه احسان
ان است که در برابر بدی ان کس بشود و او دشنه که چون روز قیامت شود و صفوف
اولین و اخرین در مکان واحد مشتوی بسته شود منادی از جانب پروردگار ندا کند
که کجایند اهل فضل پس جماعتی از مردم برخیزند و گردن کشند بسوی ان منادی پرسند که
بایشان گویند که چیست جهة فضیلت شما بر مردم جواب دهند که ما صله رحم کردیم با کسی که
او قطع رحم کرده بود و عطاء مال کردیم بکسی که او ما را محروم کرده بود و عفو کردیم کسی را
که بما ظلم کرده بود پس خطاب الهی میرسد با ایشان که راست گفتید بروید داخل بهشت شوید
پس شخص عاقل باید محافظت این چند عقل را نماید که منافع کثیره دینیه و دنیویه بر او
مترتب است و اسباب ابادی دین و دنیا **فصل** فرد پانزدهم از جنود عقل یقین است
چنانکه فرمود وجحدوا بها واستیقنتها انفسهم یعنی انکار خدا و رسول نمودند و حال
انکه یقین بانها داشته اند شاید مراد خدا در این آیه تعریض منافقین و کفار باشد که بعد
از معرفت ایشان بخدا و رسول ع و یقین باوامر و نواهی او و بخوبان و بدان از مردمان و معرفت
بتکالیف خودشان ایشان ادای حقوقشان را نمیکنند چنانکه در جای دیگر ان قوان از
خالات رؤسای اهل کفر خبر داد و فرمود یعرفون نعمت الله ثم ینکرونها یعنی شناختند منافقین
نعمت خدا را که نظر بتفسیر مفسرین وجود مبارک علی بن ابی طالب علیه السلام بوده که بعد از
شناختن انکار او را نمودند مانند شخصی که در زمان انحضرت ع با معرفت کامله بجمیع صفات
حمیده او اکرام انحضرت را از سرقت خیال کرده و در سحرگاهی که انحضرت بمسجد تشریف میبرد
امد و سر راه انحضرت مخفی شده که سرقت انحضرت را بیابد ان حضرت باو رسیده و او را بطی
الارض بمکان خبر رسانیده و جا بلقا برده و نماز بر اهل انمکان خوانده و جواب مسائل حلال و حرام

در باب ذم و مذمت و اسامی و جوه عیوب و رذائل اخلاق

در حد طمع یقین بخدا است

انها را داده و مزاحمت فرموده و با شخص نمانده که اعطاء و اکرام من از باب وجوه شیطان است
نه سرقت و با دیدن شخص این مطلب را از انحضرت گمان این امر را کرده و انکار حقیقتا انحضرت
را کرده پس باید انسان بعد از تحصیل این صفت یقین که رکن قویم جمیع امور معاد و معاش است
بهوای نفس خود او را نشکند که بدون یقین سرمایه ذوالقدام هیچ امری از امور نخواهد
داشت بلکه دوباره در زمره جهال محسوب خواهد شد و ابدا در مقام انسانیت رتبه نخواهد
داشت بلکه مانند جهال بلکه مانند چهارپایان خواهد شد و امور خود و دیگران را
از بی عملی مختل خواهد کذاشت بلکه از سلب یقین خود از خدا خوفی از خدا هم نخواهد داشت
و چون خوف از خدا نداشته باشد از همه خلق خوف حاصل خواهد نمود و این مطلب کاشف
از بی توکلی خواهد بود چنانکه کلینی در کافی از حضرت صادق ع روایت نمود که انحضرت
فرمود از برای هر چیزی حدی است بصیر عرض کرد حد توکل چیست انحضرت فرمود
یقین بخدا عرض کرد حد یقین چیست انحضرت فرمود که اهل یقین بخدا از کسی و از چیزی
نترسند **فصل** فرد شانزدهم از جنود عقل طمع است چنانکه فرمود انا نطمع ان یغفر
لنا خطایانا ان کنا اول المؤمنین یعنی ما طمع داریم که خدا ببخشد خطاهای ما را و بوده
باشیم ما ها اول مردم از ایمان آورندگان بدانکه طمع بر دو قسم است اول طمع در رحمت
و مغفرت و عفو پروردگار و این مطلوب است نظر بانکه جمیع ادعیه و مناجات و غرایض
بندگان در رخاء و ملاء بخدا کاشف از طمع ایشان است بخدا و نیز طمع در
اموال دنیویه و لوازم و اسباب مخلوقیه و این طمع از دیم مذموم و مغضوب خداوند احد است
زیرا که این خال طمع در هر کس که پیدا بشود چشم آن کس را بجمیع آنچه در دست هر کس است
خواهد انداخت و تمام خیالش را بسوی او خواهد کذاشت و در تمام اوقات شبانه روزی
او را معذب خواهد داشت و ابدا بسوی خیر از چنین کسی نخواهد آمد چنانکه کلینی از حضرت

زین العابدین ع روایت نمود که آنحضرت فرمود دانا کسی که قدا جتمع فی جمیع الطمع
عما فی ایدی الناس یعنی دیدم جمیع خیر را مجتمع در قطع طمع از مال مردم و نیز روایت نمود که از
حضرت صادق ع سوال شد از انکه چه چیز ایمان را ثابت میکند در بندگان خدا آنحضرت
فرموده ورع یعنی کف نفس از معاصی پس سوال شد که چه چیز بیرون میبرد ایمان را از
دست انسان آنحضرت فرمود طمع پس طمع بد است در فضل خدا و هر خیری که از جانب
خدا اید و بدست در اموال دنیا و چیزیکه در دست مردم باشد **فصل** دهم از
جنود عقل صفح است یعنی اعراض و گذشتن از انتقام چنانکه فرمود فاصفح الصفح الجمیل
یعنی درگذر از خطیئات مردم گذشت نیکوی با علم و چون صفح تمام یابد فرق نیاز عفو است
لهذا حاجت ببیان ندارد **فصل** یازدهم از جنود عقل استغفار است چنانکه
فرمود وبالاسحار هم یستغفرون یعنی ان کسانیکه در اوقات سحرهای خود استغفار
میکنند و شاید حکمت استغفار این باشد که اگر بندگان ناقص در اوامر و نواهی خدا
مخالفت نمایند در دین و در دنیای خود را مختل بسازند و صدمات و بلیات خود را هم
ازان مخالفت بفهمند و تنبه حاصل شود برای انها پس البته از وی خجلت و ندامت از
معصیت طلب عفو و رحمت از خدای خود خواهند نمود خصوصا در اوقات سحرها و
تاریکیهای شب که از سمعه و ریاء خالی تر است و بعد ازان توبه دیگر مرتکب از معصیت
نخواهند شد و البته خدا هم عفوشان خواهد فرمود و ایشان را مورد عنایت خود
خواهد فرمود و دعاء های ایشان را مستجاب خواهد نمود **فصل** دوازدهم از جنود
عقل ذکر است چنانکه فرمود واذکروا الله ذکرا کثیرا یعنی بیاد او زید خدا را یاد او وی
بسیار و حکمت یاد او وی بسیار از خدا غفلت فکردن از انبیاء و رسل و اوصیاء ایشان و
احکام منزله از خدا و قضاهای مجدده او است که چون بنده در مرتبه این درجه از ذکر

فی جنود عقل و جهل

در باب دوم در اساس جوع عقل و رئوس اخلاق آنست

خدا واقع شد در مقام بندگی و امور دنیا و دین کامل خواهد شد و بموجبات جمیع خیرات نزدیک و از مقتضیات شر دور خواهد شد و کسی که خدا فراموش نمود پس بمقتضای فرمایش خدا نَسُوا اللّٰهَ فَاَنْسٰهُمْ اَنْفُسَهُمْ خدا هم خودشان را از یاد خودشان خواهد برد و کسیکه یاد خدا و یاد خود نشد از جمیع حیوانات پست تر خواهد بود و گمراه مشی خواهد نمود و کر و کور و کنگ در همه چیز دین و دنیا خواهد بود و باید دانست که ذکر قلبی چون خالی تر از ریا و سمعه است افضل از ذکر لسان است و مراد از ذکر لسانی نیست چنانکه در روایت از رسول خدا ص شده است که بحضرت در مواعظ خود بمردم فرمود که مراد از ذکر سُبْحَانَ اللّٰهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَلَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاللّٰهُ اَکْبَر نیست بلکه مراد از ذکر خدا یاد داشتن خدا و متذکر بودن او است برای نکردن معصیت و حاصل نشدن قساوت چنانکه خطاب شد بحضرت موسی ع یَا مُوسٰی لَا تَنْسَ ذِکْرِی عَلٰی کُلِّ حَالٍ اِنَّ تَرْکَ ذِکْرِی یُقْسِی الْقُلُوْبَ یعنی ای موسی و امکنار ذکر و یاد مرا بدرستیکه ترک ذکر من قساوت دهد دلها را در هر دیگر یا موسی لَا تَنْسَنِی فَاِنَّ نِسْیَانِی یُمِیْتُ الْقُلُوْبَ یعنی ای موسی مرا فراموش نکن بدرستیکه فراموشی من دلها را میمیراند و مراد از مردن دل قساوت او است و مراد از قساوت غلظت و سختی دل است که حاصل از نسیان خدا است چنانکه موجبات دیگر هم برای قساوت در بعضی اخبار وارد شده و آن اینست پرخوردن غذاء و آب و سیری و زود غذاء خوردن و لقمه بزرگ برداشتن و توجه کردن در نماز بغیر نماز بچشم خود یا قلب و سخن لغو گفتن و پرخوابیدن و بالای غذا خوابیدن و پست همت شدن بامر دنیا و آرزوی دور و دراز داشتن و مال زیاد دنیا داشتن و هم نشین خسیس شدن و هم نشین اغنیاء شدن و برای زنان رفتار کردن و بمجالست ظلمه نمودن و بمجالست سلطان نمودن و در خانهٔ سلطان رفتن و ترک مجالست علماء نمودن و خاک

در باب دهم در مواعظ و حسن عقل و فرس اخلاق

بروی قبر خویشان و ارحام رنجش و بدون تفکر سکوت کردن که برای تمام انها مؤیداتی
در قرآن و اخبار وارد است و همه انها موجب قساوت قلب و نسیان خدا و دوری از خدا
و نزدیک شدن بمعاصی و است و باید انسان غافل انها را از خود دور نماید با انکه
اکثر انها از مباحات است ولی چون برای هر فعلی خاصیت و اثری است لهذا خاصیت
این مباحات قساوت و ظلمت قلب است و گفته اند که انسان باید دائما در توبه و ذکر
خدا باشد بواسطه مباشر بودن او در اکثر اوقات خود با امور مذکوره و این مباشرت فی
الحقیقه تضییع عمر و وقت و موجب نسیان خدا است پس چه خواهد بود مباشرت با امور
محرمه فرموده اند که اعز اشیا وقت تو است در دنیا پس صرف نما انوقت را در اعز اشیا
که ذکر خدا باشد بدون سستی و غفلت در هر حال چه نشسته و چه ایستاده چنانکه
خدا در جای دیگر قرآن فرمود و اذکروا الله قیاما و قعودا یعنی یاد خدا باشید در حال
در حال قیام و قعود **فصل** فرد بیستم از جنود عقل حفظ است چنانکه فرمود ما
انا علیکم بحفیظ یعنی من که خدایم حفظ کننده اعمال شما بندگان نیستم و بعد فرمود
و ان علیکم لحافظین کراما کاتبین یعنی بلی و هستند بر شما ها حفظ کنند گانی هستند
و انها ملائکه عزیز و نفیس هستند که نویسنده اعمال شما بند که مراد از حفظ این ایه شریفه
نویسنده اعمال و ضبط کننده ان است که جمیع اعمال بندگان را می نویسند بلکه اقوال
ایشان را همچنانکه در جای دیگر از قرآن فرمود ما یلفظ من قول الا لدیه رقیب عتید یعنی
ان بنده چیزی از دهن نمی اندازد و تلفظ بقولی نمیکند مگر انکه در نزد او ملک رقیب تمام
و ملک عتید تمام حاضر است در نوشتن حسنات و سیئات او و از رسول خدا وارد
شده که نویسنده حسنات بطرف راست بنده ایستاده و نویسنده سیئات بطرف
چپ او و نویسنده حسنات اگر حسنه از بنده ببیند بده حسنه نویسد و نویسنده سیئات

ذکر باب دوم در وصایای ساجوق عقل و مس اخلاق است

اگر بیشه از او ببیند خواسته باشد بنویسد ان حسنه چون امیر ما واست گوید باو
که هفت ساعت صبر کن شاید توبه یا استغفار بکند پس بر مؤمن هم لازم است که
حفظ اعم الحسنة خود را نماید و فراموش نکند و توفیق حافظهٔ خود را از خدا بخواهد
که از مسامحه بغتهٔ نسیان حاصل شود و اعم الخیران از دست او نرود فصل
فرد بیست و یکم از جنود عقل عطوفت است چنانکه فرمود ثانی عطفه یعنی برگرداند
جانب و روی خود و چون بنای فقیر مؤلف در هر جا از جنود عقل مذکور در این مختصر
نقل عین ماده لفظ ان جند است از قرآن و در قرآن برای لفظ عطوفت جز این لفظ مشترک نبود
لهذا در این جند عطوفت نقل شد از قرآن همین لفظ مشترک تا احد شود از بین معانی
عدیده او معنائی که مراد و مناسب این جند است، و ان عطوفت بمعنی شفقت و مهربانی
نه برگردانیدن رو و جانب و باید دانست که لازمهٔ انسان شفقت با برادران است و
شفقت اسباب مواسات و مواخات و اعانات و اسباب انتظام امور دینیه و دنیویه است
مطلقا اگر عطوفت و شفقت بین مردم نباشد ابدا اعانت بیکدیگر نخواهند داشت
و رشتهٔ اساس زندگانی ایشان گسیخته خواهد شد **فصل** فرد بیست و دویم
از جنود عقل قناعت است چنانکه فرمود و اطعموا القانع و المعتر یعنی اطعام کنید
قانع و فقیر سائل را و قانع کسی است که بدارائی کم خود بسازد و نگران بالا نباشد
که اگر دارائی او حرام هم باشد در مقام اضطرار و سد جوع بر او مباح خواهد شد و هرگاه
حال انسان قناعت باشد خواه عالم و خواه جاهل تاجر باشد یا کاسب عیب باشد یا نباشد
مباشر حرام نخواهد شد و مال حرام را تحصیل نخواهد کرد و چون مال حرام اندک شد
کفایت افعال محرمه و ارتکاب معاصی را قهرا نخواهد داشت و بجهت قلت مال اسراف
و تبذیر هم نخواهد نمود و از حد خود هم تجاوز نخواهد نمود پس امر معاش او بقلیل از مال

منظور

مرکز اسناد و کتابخانه عمومی ایران

در باب دوم در وسایط جود عقل و رئوس اخلاق ستوده

منظم خواهد بود و اگر قناعت نشود حد یقفی برای معیشت کسی نخواهد بود بلکه هرچه
اموال دنیویه از باغ و ملک و عمارت و اساس البیت و سایر تجملات پیدا کند باز جهنم صفت
خواهد بود یعنی هرچه باو بگویند هَلِ امتلأت یعنی ایا سیر شدی باز در جواب گوید
هَلْ مِنْ مَزِيدٍ یعنی ایا زیادتری هست سیر نشده ام بیاورید ذرشکم من تا وقتیکه مانند
مستسقی شکم او ورم کند و تمام امعاء و احشایش از هم پاشیده شود و هلاک نشود بس
باید تا مُلی بمضمون فرمایش اَلْقَنَاعَةُ كَنْزٌ لَا يَفْنَى نمود یعنی قناعت گنجی است که هرگز تمامی
ندارد و آن شیوه مرضیه و آلهٔ اسباب احت و عزت انسان است ازدست نداد **فصل** دوم بنیاد
سیم از جنود عقل تسلیم است چنانکه فرمود یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا
یعنی ای کسانیکه ایمان به پیغمبر او رده اید صلوات بر او بفرستید و برای او تسلیم باشید
تسلیم بودنی و مراد از تسلیم تفویض است و تفویض مؤمنین نسبت به پیغمبر آنستکه هرچه
انحضرت بایشان بفرماید تمکین و تفویض محض باشند نسبت باو و راضی باشند بامر و
فرمان او چنانکه لازمهٔ انبیاء و اولیاء و عرفاء اینست که در مقام بندگی بخدا چنین باشد
و چون تسلیم شدند هرچه از جانب خدا بر ایشان وارد میشد از خیر و شر دنیا راضی بقضا
او بوده اند مانند حضرت سید الشهداء که با بدن پاره پاره با ان مصیبتهای کذائی
که نسبت باولاد و اخوان و نسوان و اعوان او وارد شده بود در کوه ذال قتلگاه افتاده
بود در کوه ذال قتلگاه افتاده بود و در مقام مناجات باخدا عرض میکرد رِضًا بِقَضَائِكَ
تَسْلِيمًا لِأَمْرِكَ پس تا بحیات هم که ایمان به پیغمبر خاتم خود آورده اند در امر و نواهی او
و بلیاتی که بر ایشان وارد شود تسلیم باشند که تسلیم امر پیغمبر تسلیم امر خدا خواهد بود
در کف شیر نرخونخواره غیر تسلیم و رضا کو چاره **فصل** سوم فرد بیست و چهارم از
جنود عقل معاونت و مواسات است چنانکه فرمود وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى وَلَا تَعَاوَنُوا

در باب دیدن و ساختن جوی عمل و نظر و مس اخلاق است

بالاثم والعدوان یعنی معاونت مکنید با یکدیگر بر بدی و پرهیزکاری و معاونت نکنید با یکدیگر بمعصیت و عداوت و مراد از معاونت مواساتست با یکدیگر بمال و بدن و لسان و آب و لباس و نان و خدمتکار و قضا حاجت تا وقت موت و عیادت و تمریض و تشییع جنازه بعد از موت چنانکه کلینی در کافی روایت نمود که علی ابن خنیس از حضرت صادق ع سؤال نمود حق مسلم را بر مسلم انحضرت فرمود هفت چیزاست هر یک واجب که ادا نکند از اطاعت خدا بیرون رفته است علی عرض کرد که چه چیز است انها یا ابن رسول الله انحضرت فرمود ای علی من مهربانم بتو میترسم بگویم بتو و تو ضایع کنی انرا و حفظش نکنی و دانا بشوی انرا و عمل نکنی بعلم خود علی عرض کرد لا قوة الا بالله پس انحضرت فرمود اول ان حقوق که از همه کوچکتر است ان است که دوست بداری از برای مسلم چیزی را که برای خود دوست میداری و کراهت بداری برای او چیزی را که برای خود کراهت میداری دویم اجتناب کنی از غضب او و بخواهی رضای او را و اطاعت نمائی امرش را سیم رهنما و دلیل او باشی در وقت حیرت او چهارم اغاثت کنی در مال و جان و زبان و دست و پانیم توسیر نباشی او را و کرسنه باشد تو سیر نباشی او را و لشنه و تو پوشیده نباشی و او برهنه ششم تو خادم داشته باشی او را و او بی خادم باشد پس واجب است که خادمی بفرستی تا او را اعانت نماید در شستن لباس و پختن طعام و انداختن رخت خواب هفتم اگر قسمتی در چیزی کنی قسمت او را خوب بدهی و دعوتش را زود اجابت کنی و اگر مریض شود عیادتش نمائی و اگر بمیرد تشییع جنازه اش کنی و بمحض اطلاعت بر حاجتی و فورا قضا حاجتش و نمائی و کاری نکنی که محتاج شود بسؤال از تو بلکه تو سبقت گیری در قضاء حاجتش و نیز کلینی در کافی از ابان بن تغلب روایت نمود که گفت وقتی من با مولایم حضرت صادق ع مشغول بطواف

در باب دیدن و سماع و جوع عقل و قرش اخلاق ایشان

بودم که مردی از رفقاء من پیدا شد و سؤالی از من داشت که بهمراه او برای کارش بروم
اشاره بمن نمود که بیا من کراهت ورزیدم که طواف با انحضرت را واگذارم و بهمراه
او روانه شوم پس دوباره بمن اشاره کرد انحضرت ملتفت شد و بمن فرمود ای ابان
ایا این مرد بتو کاری دارد عرض کردم بلی یابن رسول الله انحضرت فرمود کیست و عرض
کردم که یکی از رفقاء من و اصحاب من است انحضرت فرمود برو با او ای ابان عرض کردم
ایا طواف را قطع کنم یابن رسول الله انحضرت فرمود بلی ای ابان عرض کردم اقا اگرچه
طواف واجب باشد انحضرت فرمود بلی پس با مر انحضرت باز فیقم روانه شدم و برگشتم و عرض
کردم اقا چیست حق مؤمن بر مؤمن فرمود قسمت کنی با و بعض اموال خود را پس نظری بمن نمود
و فرمود که ای ابان مکرر ندانسته که خداوند عالم ایثار کنندگان بر نفوس مذکور قرآن
باد فرموده عرض کردم چرا یابن رسول الله پس انحضرت فرمود ای ابان تو که در دادن
قسمت برادرت ایثار نکرده در حالتیکه با او مساوی شده باشی بلکه ایثار آن است که
نصف دیگر از مال را باو دهی پس باید باین بیان حضرت پی برد با ایثاری که خداوند در
قرآن در بارهٔ اهل بیت خاتم پیغمبران ذکر نمود و فرمود وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ
بِهِمْ خَصَاصَةٌ یعنی ایثار میکنند اهل بیت پیغمبر مردم را بر خود اگرچه در خود ایشان فقر
و حاجت باشد پس ای برادر ایمانی که ادعاء مسلمانی داری تا تأمل در بیانات حضرت
صادق ع در خبر مذکور نمائی و ببین در تمام مسلمان مملکت خود کسی را که تمام این اوصاف
در او باشد نشانی داری تا او را مسلمان بخوانی کر مسلمانی همین است کفت حافظ دارد
وای اگر از پس امروز بود فردائی پس بیا و بعقل موهوبی الهی و کسبی از مجاهدهٔ نفسانی خود
معرفتی در آن مطالب هفت گانه حدیث اول حاصل نما و نظری بفرمایش انحضرت در
حدیث ثانی بفرما که خداوند عالم این بندگانش را برای خودشان تنها خلق نکرده بلکه برای

منسوخ است بآیهٔ ۸ از آل عمران

ذکر باب دیم و واسای جوع عقل و وس اخلاق است

یکدیگر خلوص نموده و همه و امحتاج بیکدیگر کرده که مرجماعتی را در قلعه متمدن کرده اسباب وطرق معرفت بیکدیگر و اکه نماز جماعت و ضیافت و زیارت یکدیگر و عیادت مریض و مشایعت مولی است بایشان نشان داده که عمل ایشان در مسلمانی همان طوری باشد که حضرت صادق علیه السلام مطلب حدیث اول فرموده که اگر غریبی بیاید بشود او را دلالت بمرادش کنند و اگر مسکینی بیابند اورا پیدا کنند اگر فقیری پیدا شود و صحیح الاعضا باشد تا مریض کسبی بدهد و اگر عاجز است او را صدقات دهند و ظالم عبادی نیازارش کنند علماء مشتغل را در حوائج و ملزومات ایشان اعانت نمایند که اثار دین و شریعت از ایشان در غیبت امام زمان باقی است و ایشان را کمتر از کشیشان اوامنه فرض ننمایند و از بی احترامی ملول و افسرده خاطر شان ننمایند و احکام پیغمبر اخر الزمان را سهل و اسان نشمارند و قران را توریه و انجیل کمتر ندانند و توهین و اعتنائی بقران و احکام قران نکنند که امیر مؤمنان در غزوه صفین همین قران را بر سر کفار بلند کرده و بدست مسلم داده بود و بعد از بریدن دست مسلم قران را بزمین نینداخته بلکه بدست دیگر گرفته تا ان دست هم بریده شد و قران را بسینه گرفته تا بدرجه رفیعه شهادت فائز گردید

فصل دویست و بیست و پنجم از جود عقل مودت است

چنانکه فرموده قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی یعنی بگوای پیغمبر بامت خود که من از شما اجر و مزدی برای رسالت مگر مودت و دوستی با خویش و اقربا را نمیخواهم و مزد رسالت و تمام مزد رسالت و ابجهت دوستی اقربا یش بر امت ان پیغمبر لازم و واجب است محبت با اهل بیت حضرت رسالت تا ظهور حضرت حجت عج و دشمنی با دشمنان ایشان که بمقتضای فرمایش حضرت باقر علیه السلام هل الدین الا الحب و البغض دین خود را کامل کرده باشد و بجهت دشمنی داشتن با دشمنان ایشان دین و ایمان شان ناقص

در حاشیه:
ع
علی بتوانستن اعتماد من
حال ان کنج خانه و
شب بروز اورد
ع ۸ ان
خود را بخال
کتاب کنا انوفی و
یکی شب انبکال و تضرع
کنا و خدا او را کنا می با او
و جواب او انبان با و بدهد
و شده که حضرت
و نیز و او شده که حضرت
سئل الشاه جلد بن و نیم شبها
مناجات و ابخال عرض
ابن مناجات الهی عادت نمود
میکرد الهی عادت عیون بعبادتک
مناجات و مناجات عیون بعبادتک
و مناجات اصوات عبادتک و
خلقت اللیل علیها انوا انبکا
و خلقت النهار علیها حراسها
و خلق علیها حراسها
یعنی خدای
تبجیز عقل
وقته است
و دشمنی
آسمان تو و بجواب و قته
چشمهای خلق تو و خود
شده است صدا ما ی
بنا کان تو و تشنه شده
در های پادشاهان و
میکرد قلب بران در و در کنا
و منافع شو مان ص

ناقص

در بیان مودت و ولای شامی جهت عقد و رسم اخلاق و آشتی

ناقص نباشد از انجا که دوستی با کسی با نداشتن دشمنی بدشمن ان کس عین نفاق و دشمنی با جود
انکس است و مؤید بر این مطلب است فرمایش خدا در قرآن لا تجد قوما یؤمنون بالله و الیوم
الآخر یوادون من حاد الله و رسوله و لو کانوا اباءهم او ابناءهم او اخوانهم یعنی نمییابی در
پیغمبرم قومی را که ایمان بخدا و روز جزا دارند دوستی کنند با کسانی که دشمنند خدا و
رسولش را اگرچه ان کسان پدران یا فرزندان یا برادران ان قوم بوده باشند و در جای
دیگر از قرآن فرمود لا تتولوا قوما غضب الله علیهم یعنی دوست مدارید قومی را که خدا
غضب بانها کرده که خدا نهی از دوستی با مطلق مغضوبین نموده است پس یهود و نصاری
هم چون خارج از دین خاتم پیغمبرانند مغضوب خدایند و باید انها را مغضوب خود دانست
و در جای دیگر از قرآن صراحة نهی از مودت و دوستی با کفار و یهود و نصاری را بواسطه
مخالفت و دشمنی با اهل بیت عصمت نموده و فرموده یا ایها الذین امنوا لا تتخذوا الیهود
و النصاری اولیاء یعنی ای کسانیکه ایمان اورده اید یهود و نصاری را دوست خود نگیرید
و در جای دیگر فرموده یا ایها الذین امنوا لا تتخذوا اباءکم و اخوانکم اولیاء ان استحبوا الکفر
علی الایمان و من یتولهم منکم فانه منهم یعنی ای کسانیکه ایمان اورده اید پدران و برادران
خود را دوستان خود ندانید اگر کفر را بر ایمان اختیار کردند که در دو ایه این سه ایه خیر
خدا در وی داده است مؤمنین را از دوستی با کفار و در ایه ثالثه نهی از دوستی با پدر
و برادر هم فرموده و صراحة دوستان کفار را از کفار محسوب داشته و بیان اوقاتی که در بر
بر و زهر امری از امور دنیا و سبقی اسباب و مقدماتی است که چون ان اسباب و مقدمات
فراهم شود ان امر در عالم دنیا بروز کند و اسباب مودت با اسلامیان با مرهم خارج از خود شان
مراوده ایشان است در بلاد یکدیگر و معاشرت و موانست ایشان است با یکدیگر و این
الفت بین این دو طائفه از سلاطین اسلام پیدا خواهد شد که ابواب تجارات را بر ایشان

ذکر باب دیم و اسامی جنود عقل و اضداد ایشان از خلاق و اسیت

باز کند و مدد جاجم بین الضدین پیدا شود و ثانیا کہ جہت و حکمت ہی خدا از این مودن
در ایات شریفہ مذکورہ با ان تاکیدات بلیغہ شاید این باشد کہ مودت باعث کاستن
امور معاش و معاد اسلامیان خواهد شد اما معاش بجہت مدن انواع مال التجار خارجہ
بلاد اسلامیان انچہ را کہ حاجت ایشان باشد بان و محتاج شدن اسلامیان دهمہ
چیز بانہا و معطل شدن جمیع کارخوانهای ایشان و فقد صنایع منافع و اجرتا جرا ایشان
و فقیر و محتاج شدن ایشان مدد رجا و اما معاد استعمال جمیع اجناس و دهنیات و عطریات
و ادویہ ایشان کہ مجهول النجاسة و الطهارة و المنفعة و المضرة است و رواج اموسیاسیہ
و قوانین ملیہ و معاشیہ ایشان در بلاد اسلامیان و تلبس بالبسہ ایشان و کثرت مواصلت
با ایشان کہ مودت و الفت با ایشان خواهد شد و نفرت از رفتار و کفتار پس از اسلامیان با داب و احکام
شرعیہ و اعتقادات قدیمہ اسلامیہ خود کہ از جملہ ان مرحلہ دعا و استجابت و رؤیای
مؤمنین است کہ اعتقادات ایشان با یات ذالہ بر این مطالب البتہ کاهیده خواهد شد و حال انکہ خداوند
عالم در بارہ دعا در یکجای از قران فرمود قل ما یعبؤ بکم ربی لولا دعائکم یعنی بکوای پیغمبر مابت
کہ اگر نبود دعاهای شما عنایتی خدا بشما نداشت و در جای دیکر فرمود ادعونی استجب لکم
یعنی دعا بکنید ای بندکان من تا مستجاب کنم برای شما و در جای دیکر فرمود اجیب دعوة الداع
اذا دعان فلیستجیبوا لی و لیؤمنوا بی یعنی من کہ خدایم اجابت میکنم دعای دعا کننده را هرکاه
مرا بخواند پس البتہ طلب اجابت دعای خود کنند بندکان من از من و البتہ بمن ایمان اورند
یعنی اعتقاد و اقرار بوجود من کہ خدایم داشته باشند کہ چون اعتقاد بمن داشته باشند دعا
خواهند کرد و طلب اجابت هم خواهند از من نمود و در جای دیکر فرمود امن یجیب المضطر اذا
دعاه و یکشف السوء یعنی ایخدایی کہ اجابت کند شخص مضطر را هرکاه بخواند ایخدا را و رفع کند
از خدا مدبی را از ان مضطر و در باب دعا کفار کہ نتیجہ اش بعکس است فرمود و ما دعاء الکافرین الا

موجب

کہ دعا کار آن است

فی ضلال یعنی نیست دعا کفار مکرر در کمراهی بجهت نداشتن ایمانی که تقوی است و اسباب
قبولی عمل است پس ممکن است بازدن تمام موجبات خیرات و برکات و تفضلات الهیه و استحقاق
این مردم برای همه کونه بلیات این همه نعمت سلامت و راحت و وسعت همه چیز از همین دعاها
اهمال دعا باشد و تفصیل این مطالب در چند دعا عقل مذکور خواهد شد و در باب رؤیا
اول خداوند عالم رؤیای حضرت یوسف ع در قرآن خبر داد و فرمود قال یا ابت انی رأیت
احد عشر کوکبا و الشمس و القمر رأیتهم لی ساجدین یعنی حضرت یوسف ع بپدر خود یعقوب
گفت که ای پدر من در عالم خواب دیدم یازده ستاره و آفتاب و ماه بمن سجده کردند پس
یعقوب بجهة اثر داشتن خواب یوسف فرمود یا بنی لا تقصص رؤیاک علی اخوتک فیکیدوا
لک کیدا ان الشیطان للانسان عدو مبین یعنی ای پسر من حکایت مکن خواب خود را
برای برادران خود تا مکری برای تو نکنند بدرستیکه شیطان دشمن آشکاری برای
انسان است و بعد ازان عبارتی فرمود در قرآن که مضمونش ان است خدا تو را خواهد
برکزید و تعلیم خواهد فرمود تعبیر خوابها را و نعمت خود را بر تو و بر آل یعقوب تمام خواهد
نمود چنانکه برد و پدرت ابراهیم و اسحق تمام کرده بود و بعد ازان خدا از خواب لن دنفر
زندان حضرت یوسف خبر داد و فرمود و دخل معه السجن فتیان قال احدهما انی اراني
اعصر خمرا و قال الاخر انی اراني احمل فوق راسی خبزا تاکل الطیر منه نبئنا بتاویله انا نریک من
المحسنین یعنی داخل زندان شدند با حضرت یوسف دو جوان یکی از انها با انحضرت عرض کرد
که من در خواب شراب میفشردم دیگری گفت که من در خواب دیدم بالای سر نانی کذارده
بودم و طیری او را بخورد تعبیر خواب ما را بفرما که ما تو را از نیکوکاران می بینیم پس حضرت
یوسف ع خواب ان دو نفر را تعبیر فرمود و خدا از تعبیرش خبر داد و فرمود یا صاحبی السجن
اما احدکما فیسقی ربه خمرا و اما الاخر فیصلب فتاکل الطیر من راسه یعنی ای دو رفیقان زندان

من امّا اوّلی شما ساقی شراب او باب خود خواهد شد یعنی مقرب نزد وی میشود و امّا دیگری
از شما بدار زده میشود پس طیری مغز سر او را خواهد خورد و بعد از این قضیه خواب ملک
ریّان را در دیدن نان و چاق و لاغر ذکر فرمود و بتعبیر حضرت یوسف صحبتی را و نیز خداوند
عالم رؤیای حضرت ابراهیم را در ذبح فرزندش اسماعیل خبر داد و فرمود یا بنی انی اری فی
المنام انی اذبحک قال یا ابت افعل ما تؤمر ستجدنی ان شاء الله من الصابرین یعنی حضرت
ابراهیم ع فرمود بفرزندش ای پسر من دیدم در خواب من تو را ذبح میکنم حضرت اسماعیل ع
عرض کرد در فتا و بفرما با نچه در خواب مامور شده انشاء الله مرا خواهی یافت از صبر کنندگان
و نیز از خواب حضرت صدیقه خبر داد و فرمود انما النجوی من الشیطان لیحزن الذین امنوا
لیس بضارهم شیئا یعنی این مطلب سر و پوشیده از شیطان است تا دلگیر کند کسانی را که
ایمان آورده اند و هیچ ضرری بایشان وارد نخواهد آورد در نزول آیه شریفه وارد
شده است که شبی از شبها حضرت زهراء سلام الله علیها در عالم رؤیا دید که رسول
خدا ص تشریف آورد بخانه طاهره اش و تحذره و شوهرش علی بن ابی طالب علیه السلام
و دو فرزندش حسن و حسین علیهما السلام را برداشته و رفتند بیرون مدینه بر غاله
را ذبح کردند و کباب کرده و خوردند و همگی مردند و از خواب بیدار شد و برای این خواب
تا صبح در وحشت بود که ناگاه اول صبح حضرت رسالت پناه دق الباب فرمود و بر
طبق رؤیا ان محذره و شوهرش و دو فرزندش را برداشته و روانه بیرون مدینه
شدند و بر غاله را ذبح فرمودند و کباب کرده و چون خواستند میل کنند فاطمه زهراء ع
از وحشت خواب شب مضطربانه بعقب دیواری رفت و پنهان کرد دید که جبرئیل امین
نازل شد و ان آیه شریفه مذکوره را آورد و خاطر مبارک ان محذره را تسلیه داد و آگر
توهم عیبی در این مطلب پیدا بشود برای راه داشتن شیاطین با اهل بیت گفته میشود

که او را شیاطین راهی بسوی فساد نیست عصمت خداوند او را همی بیاراید نظر بایهٔ شریفهٔ
لَاُغْوِيَنَّهُمْ اَجْمَعِيْنَ اِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِيْنَ که خلق را قادر نکند باغواء مگر بندگان خالص را
که اهل بیت عصمت باشند و نیز از رؤیای مؤمنین خدا خبر داد و فرمود لَهُمُ الْبُشْرٰى
فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا یعنی از برای مؤمنین در عالم دنیا خوابهای خوب بشارت است و امثال
این خوابها که در آیات و اخبار زیاده از حد شمار است و وارد شده که خواب مؤمن یک جزء
از هفتاد جزء نبوت است و بعضی از انبیاء در خواب انای بعضی از احکام الٰهی یا الهام یا وحی
میشد نه پس بیهوده سخن باین دراز نمی شود و این ضعف عقاید نیست مکر برای
مصاحبت و مؤالست و مجالست بعضی سست عقیدها و خارج مذهبها که برای لقمهٔ
نانی و هوا پرستی زمانی غافل از مرگ خود شده و خود را هی از دین و ایمان نموده بخیالات
فاسده چند روزه دنیا هر مذهب و هر ملتی را که دیده بلباس انها در آمده بطور یکه نه در
طریقهٔ خودش ثابت مانده و نه در رویهٔ انها کامل شده مثلاً اگر از یاد ریش تراشیش سؤال
بشود جواب گوید که کجای از قرآن حرمت ریش تراشی دارد و حال انکه خدا در قرآن فرموده
وَلَاٰمُرَنَّهُمْ فَلَيُغَيِّرُنَّ خَلْقَ اللّٰهِ یعنی البته تغییر میدهند مردم خلقت خدا را که از جمله مخلوق در
هیکل انسانی ریش است و از مستحسنات رجال است و هرگاه دلالت آشکاری در این
فرمان خدا فرض نشود که نه میشود که کجا از قرآن فرمایش ظاهری شده برای دور کعتی
نماز صبح و سه رکعتی مغرب و امثال انها خبر داده نشده بلکه بسیاری از چیزهای دیگر هم نداده
و باید خبر از آیهٔ شریفه وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوٰى اِنْ هُوَ اِلَّا وَحْيٌ يُّوْحٰى بگیرد که خداوند صادق
فرموده هیچ نطق پیغمبر ما از روی هوا نبوده بلکه جمیع سخنان مخصوص از وحی الٰهی بوده است
و باید شریفه وَمَا اٰتٰىكُمُ الرَّسُوْلُ فَخُذُوْهُ وَمَا نَهٰىكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوْا بگوید که چون جمیع اوامر و
نواهی حضرت رسول از اوامر و نواهی خدا بوده است پس هرچه را که او کرده است باید کرد

در هفدهم شهر ذی الحجه وفات آقا
اولاد امجد والد ماجد کبیر دانشمند
حاج میرزا احمد مجتهد اعلی الله درجته
حاج میرزا حسن خان ابن حاج
میرزا ابو القاسم خان ابن حاج
میرزا حسن خان ابن حاج
آقا محمد خان قاجار
قلعه نجفخان و آبنیه
از بناهای معظمه قدیمه
حضرت صلاح امور و فضله ارباب
جناب ایشان طی مدارج فضوای
غایتی را نموده

در باب دوم در وسائل جنود عقل و رؤس اخلاق ستایش

وهرچه را که نهی کرده است باید اجتناب نمود از جمله انها ریش تراشی است چنانکه ابن بابویه
قمی ملقب بصدوق مدفون در ری در علل الشرایع روایت نمود که انحضرت فرمود لا تشهوا
بالمجوس یعنی در ریش تراشی وسبیل گذاری شبیه بمجوس نشوید پس در ریش تراشی نظر باین
روایت بامر خدا حرام خواهد بود وامیر المؤمنان ع در باز داشتن کونه سبک ماهی از انسان
داد وفرمود که این ماهی از جند بنی مروان است که ریش تراشیده وسبیل را گذارده بودند
وخدا انها را بصورت سبک ماهی مسخشان کرده واین ریش تراشی است که سابقا مردم
در انجام ندادن امور مهمه یکدیگر را بند ریش تراشی میکرده ومیگفتند میکند یکر
که اگر فلان امر در فلان مدت انجام داده نشود ریش خواهیم تراشید چنانکه وارد شده
که چون رسولان حضرت عیسی را تکذیب نمودند وبامر پادشاه انطاکیه ریش ایشان
تراشیده شد وکشته شدند وبعد از کشته شدن حقیت ایشان بان پادشاه معلوم
شد ان پادشاه بمجازات این ظلم ریش خود وریش سایر مملکت خود را تراشید وریش
تراشی شیوه فرنگیان گردید واگر در شبیه شدن او باجانبه از حیثیت لباس ایراد
بشود گوید که لباس چه دخلی در دین وائین کسی دارد واین بیچاره خبری از این حدیث ندارد
که فرمود لا تاکلوا کما یاکل اعدائنا ولا تلبسوا ملابس اعدائنا فتکونوا اعدائنا یعنی نخورید
خوراکهای دشمنان ما را وبپوشید لباسهای دشمنان ما را پس شما هم اعداء ما میشوید
والا اعمی از این حدیث هم ندارد که در یکی از غزوات چون رسول خدا ص از جهاد فارغ شد
امر بدفن کشتگان مسلمانان نمود همه را دفن کردند مگر یک کشته که بلباس اهل جاهلیت
بوده ولی در اسلامش شبهه بوده پس امر ندفن خدا نحضرت وتکلیف دفن ان کشته
مجهول الحال را از انحضرت مستدعی شدند انحضرت فرمود دعوه ومن تشبه بقوم
فهو منهم یعنی واگذارید ان مرد را هر کسی که شبیه بقومی بشود از انها محسوب است چنانکه

وارد

وزد صفات خصال واخلاق لیسندیده تقوی و
زهادت ممتاز امثال واقران
وکم نظیر مروج مروت زمان خود لبیب
از حسن بلاغت وخلوص عقیدت
که نسبت باهل علم وعلماء ملوف
داشته ولا سیما باین فقیر حقیر
لهذا ایشان بعضا حبت خویش بهم
رسیده وبعد از
فواتح
بخاطر نشین
از دنیا رفتن ایشان
از دنیا رفتن ایشان
حاضل
بامضمون
انحلال از علماء وغیرهم وسایر خانیه
عجبه واشباه عجبه وخواسته
که در آن شهر عظیم
مانند نشده بود

وارد شده نصارای نجران خواستند بلباس جبابره خود وارد شوند برسول خدا انحضرت
ورود انها را با ان لباس اذن نداد و فرمود که لباس خود را تغییر بدهند و وارد شوند بر
انحضرت پس ابراهیم در دینی و ایمانی چرا علاقه محبت را از اهل بیت عصمت باین مطالب
سخیفه ناقصه مبتلائی و خود را در ایمان ثابت پنداری که فرد را در زمره کفار و منافقین میبینی
نیائی **فصل** و فرد بیست و ششم از جنود عقل طاعت است چنانکه فرمود قل اطیعوا
الله والرسول فان تولوا فان الله لا یحب الکافرین یعنی بگو ای پیغمبر بمردم اطاعت کنید
کنید خدا و رسولش را پس اگر پشت کردند خدا کفار را دوست نمیدارد مفهوم این
فرمایش اینست که لازمه اعراض و مخالفت خدا و رسول اعراض از ما انزل علی الرسول است
ولازمه اعراض از ما انزل علی الرسول بی اعتقادی بیوم الجزا است و کسی که ایمان بخدا
و رسول و ما انزل علی الرسول و یوم الجزاء ندارد کافر است و دلالت این آیه بر کفر غیر
مطیع مانند دلالت آیه اقیموا الصلوة ولا تکونوا من المشرکین است بر شرک تارک الصلوة
فصل و فرد بیست و هفتم از جنود عقل خضوع است چنانکه فرمود وخشعت الاصوات
للرحمن فلا تسمع الا همسا یعنی فرو افتادن صداها برای پروردگار پس نمیشنوی مگر نجوا
خطور قلبی انها را بدانکه این آیه دلالت دارد بر ذکر قلبی انسان از کثرت فروتنی او که خود
را از بی زبانی فانی و میت در حضور خدا مینماید پس از این جهت ذکر قلبی افضل است
از ذکر لسانی علاوه ذکر قلبی خالی است از شائبه سمعه که شنوانیدن ذکر خود بمردم
باشد و دیگر انکه جمیع عبادات ظاهریه و اذکار قلبیه اسباب پیدا شدن ذکر قلب است
که یاد داشتن خدا باشد و ایمان باو و خدا نمازی را که ستون دین است و فعل او ایمان
و ترک او شرک است علت ذکر قلب قرار داده و فرمود اقم الصلوة لذکری یعنی بپا دار نماز
نماز را برای یاد او ری من و نظر بانکه عبادات و اذکار قلبیه افضل از اعمال جوارح

انسان است فرمود نیة المؤمن خیر من عمله یعنی نیت شخص مؤمن بهتر از عمل او است
وخداوند عالم در بسیاری از آیات قرآنیه روی سخن بسوی صاحبان عقل و فکر و ذکر
وتدبیر وعلم وسایر صاحب دلان دارد کر فرمود افلا یعقلون وافلا یتفکرون وافلا
یتذکرون وافلا یعلمون وانما یتذکر اولوا الالباب زیرا که همه عقل و فکر و ذکر
وتدبیر وعلم منبعث از قلب است وقلب اشرف از جوارح است وعمل او اشرف از اعمال
جوارح است وبجهت این است که فرمود تفکر ساعة خیر من عبادة سبعین سنة یعنی
یک ساعت فکر در آثار واحکام الهیه بهتر است از هفتاد سال عبادت بدانکه
خشوع در نماز اگر بمعنی خضوع باشد مثل آیه مذکوره پس شامل جوارح وقلب هر
دو خواهد بود واگر خشوع مطلق باشد پس منحصر بعمل جوارح است چنانکه روایت
شده است که رسول خدا صلعم در وقت عبادت چشم مبارک خود را بجانب آسمان باز
میفرمود تا وقتیکه آیه شریفه والذین هم فی صلوتهم خاشعون نازل شد پس اخضرت
چشمهای مبارک خود را بمصلای خود انداخت پس لازمه امتثال اخضرت هم این است
که در مقام عبادت هر دو را از نظر قلبی وجوارحی داشته باشد بسوی خدا تا
خضوع وخشوع هر دو را داشته باشد برای حضرت او جل وعلا **فصل** فرد
بیست و هشتم از جنود عقل حق است چنانکه فرمود وقل الحق من ربکم فمن شاء فلیؤمن
ومن شاء فلیکفر یعنی بگو ای پیغمبر حق را پس هر که میخواهد ایمان بیاورد و هر که
میخواهد کافر بشود ومراد حق سزاوار است یعنی سزاوار شود بنده برای حسنات
وخیرات وسزاوار بیند خدای خود را بعبادت وسزاوار رسول خدا وائمه هدی است
باطاعت وسایر خلق باعانت که چون هر کسی هر کدام مراتب خودش سزاوار هر چه بیند
وانرا در باره اش بجای او ورد پس او را حق گویند مثلا خود را مخلوق خدا بیند که مربی

وضع و وازع دنیا و امر زنده عقبای خود است و باین جهتان خدا را حقیق و سزاوار بندگی
خود بیابد پس او را عبادت کند و پیغمبر و ائمه را واسطه معاد و معاش خود بیند و زحمت
کشد دنیا و دین پس انها را طاعت نماید نه مخالفت و اذیت و ظلم و قتل و نهب اموال و اسیری
عیال تا حقوقشان را منظور کرده باشد و قرآن را چون از جانب خدا است و دارای
احکام پس او را سزاوار تلاوت و عمل و احترام بیند پس تلاوت کند و محزونش دارد تا انکه
در طاقچها و صندوقها او را حبس کند و گرد و غبار بر او نشاند و هر مطلب صدق و
کذبی را با او سوگند یاد نماید و علماء را چون در جمیع عبادات و معاملات و اخلاق
انسانیه مرتبی و زحمت کش خود و حافظ دین و ملت و سزاوار اعانت و احسان اگرچه
بیک قلم باشد پس احسانشان نماید و زنان چون شوهران را منعم و کفیل خود بینند و
زحمت کش شب و روز و باین جهت سزاوار اطاعت و انقیاد پس اطاعتشان نمایند به
مخالفت و شوهران چون زنان خود را اسیر و زحمت کش خانه خود بینند و سزاوار
پس رعایتشان نمایند و پدران چون اولاد خود را تا زمان رشد و تکلیف جاهل عاجز
در امر معاش بینند و سزاوار تربیت و تادیب و تعلیم پس تربیت و تادیب و تعلیمشان نمایند
و اولاد چون پدران و مادران را از ابتداء حمل و وضع حمل تا زمان تکلیف زحمت کش
خود دیده اند در بیداریهای شب و زحمتهای روز و تهیه نفقه و کسوه و تربیت
و حضانت و حفاظت و باین جهات انها را سزاوار حرمت و خدمت و تواضع و رافت بینند
پس حرمت و خدمت و تواضع و رافتشان نمایند و ما دام الحیوة شکر نعمتشان را بجای
اورند و امثال انها که در مقدمه این وجیزه در باب حقوق مذکور شد تا انچه حق
یعنی سزاوار هر کس شناخته بشود و باطل نشود تا حضرتش بفرمایش خودش جل و علا
و یحق الله الحق بکلماته امام حق را ظاهر بفرماید و بان کلمه حق خود دین حق را ظاهر

این خود چیزی نیست که از نظر ما پنهان باشد و ما از آن غافل باشیم و ما از آن بی خبر باشیم و ما از آن بی نیاز باشیم و ما از آن بی نیاز باشیم و ما از آن بی نیاز باشیم

بفرماید و بان کلمه حق خود دین حق را ظاهر بفرماید و بهر کس که حقیق و سزاوار است هر
چه زاکر بخواهد بفرماید **فصل** و فرد بیست و نهم از جنود عقل محبت است چنانکه
فرهود قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله یعنی بکوای محمد با امت خود اکر شما دوست
میدارید خدا را پس متابعت بکنید مرا تا خدا هم شما را دوست بدارد بدانکه حب خدا
از جمله صفات فعلیه او است و صفات فعلیه خدا مانند صفات خلقیه نیست که محتاج
باآلات و مبادی و مقدمات باشد بلکه محبت خدا ایجاد آثار و صفات محبت است برای
بندکان و تفصیل این مطلب در باب شصت و دویم از جنود عقل در فرد فرح ذکر
خواهد شد پس مراد از محبت خدا نسبت به بندکان برداشتن حجاب است از قلوب
ایشان و اوردن ایشان است بدربار قرب خود و علامت این محبت کذشتن بنده است
از دار فانی و ترقیات او است بسوی عالم باقی و مراد از محبت خلق نسبت بخدا پیدا
شدن یکنوع حالتی است در دل بنده که انس پیدا کند ان بنده بذکر خدا و وحشت
دارد از ماسوای خدا و جمیع همتش منحصر در خدا است و نخواهد جز رضای خدا
را و تعظیم ندارد جز برای خدا و از فرط محبت بخدا دائما در اطاعت خدا است نه مخالف
و اما محبت خلق نسبت بامور دنیا سزاوار است که از برای خدا باشد نه برای هوس
و هواء دنیا که مبغوض خدا باشد چنانکه فرهود قد ایاکم و حب الدنیا فانها راس کل
خطیئة و باب کل بلیة و قران کل فتنة و داعی کل رزیة یعنی دور کنید خود را از محبت
دنیا زیرا که محبت دنیا سر هر فتنه مفاسدی و در هر کونه بلاء و خواننده هر کونه فتنها
و دعوت کننده هر مصیبتها است زیرا که واداء کند محبت دنیا و زخارف و ملک و
ریاستش صاحب خود را بمتابعت هوس و هواء و مخالفت خدا و رسول و ائمه هدی
پس ان مخالفتها واداء کند او را بظلم و فساد و قتل اولیاء خدا مانند فرعون و نمرود و

در باب دوم در ذمیمه و مساوی خوی عقل و در شرح اخلاق ایشان

وشداد و معاویه و یزید و ابن زیاد و ابن سعد و شمر و خلفاء بنی امیه و بنی عباس لعنهم الله
بلکه صاحب مذهب و ملت باغرضی نیست بیکدیگر و محبت بدنیا است حبس کننده مولد
بر صاحب خود و سایر بندگان مسخر خدا و موجب هلاک خود و نابودی فقراء و محبت
بدنیا است عذاب کننده صاحب مال در دنیا بانواع نزاع و جدال و زحمات و بلاء
کننده ایشان در عقبی بعقارب و حیات پس چه سرمایه بالاتر از محبت دنیا خواهد بود
برای تجارت خطیئات و سیئات برای نفعی که مکافات دنیا و عقوبات دوزخ جزاء باشد
پس نواهی آینده پروردگار ده نظر دارد باین بلیات عظیمه دنیا و آخرت همچنین حبس
نکردن طلا و نقره مسکوک و غیر مسکوک درد فائن و خزائن و ساختن اوانی و ظروف
و سایر اساس فرندگانی که چقدر عقوبتها دارد و لی محبت بخدا و رسول و اولیا و اداء
کند صاحب خود را بطاعت و عبادت و انقیاد و بود و ولایت منور میشود سر تا پای
اهل و داد چه خوش گفت

از محبت مرده زنده میشود واز محبت شاه بنده میشود
از محبت نار نوری میشود واز محبت مار موری میشود از محبت خارها گل
میشود واز محبت سرکها مل میشود آه شرر بار محبت ز لیخائی بیوسف در میان
کوچه نازیانه دست یوسف را در چین عبورش آتش زده محبت بخدا با باطاهر عریان
را بیابان کرده و هرگاه در میان برف کوهساران زمستان مینشست تمام برف اطرافش از
آتش عبور آن محبت آب میشده و آن اشعار جان گداز معروف بر زبان جاری داشته
محبت بخدا ذکریا را در میان درخت ازاره ظلم دو تا کرده و اه نکشید محبت بخدا حضرت
یحیی را غرق زهد و عبادت کرده و آخر سرش را در طشت طلا بریده و اصلا ننالیده
محبت بخدا ابراهیم خلیل را در آتش نمرود بی انداخته و مشوش و متململ باجد بی نشده محبت
بخدا فدای خاتم پیغمبران حضرت را از شنک دست امت جفاکار شکسته و ابدا در ترویج دین

حدا فساحه نفر بوده و در محراب فوت برب الکعبه گفته محبت بخدا پارهای جگر حسن
مجتبی مرا از شکم جفای جگده ملعونه از کلوبر یخته اصلا نتالیده محبت بخدا خامس العبا
حضرت سیدالشهداء مرا در بدر صحرای کربلاء کرده وجمیع دارائی خود از برادران
وفرزندان واعوان وانصار وعیال واموال را در راه خدا داده ودر وقت مواصلت
برحمت پروردگار منفر بود ترکت الخلق طرا فی هواکا وایتمت العیال لکی اراکا ولو قطعتنی
فی الحب ارباربا لما حن الفواد الی سواکا یعنی بمحبت تو ای خدا جمیع خلق را واگذار کردم
وبجهت ملاقات تو جمیع عیال را یتیم کردم واگر در محبت خود مرا پاره پاره کنی دل من
بغیر تو مائل نخواهد یعنی دشمن عاشق نیستند تو یک دل دو دلبر داشتن
یا دوستان باز در باید کرد دل برداشتن **فصل** فرد بوام از جنود عقل صدق است چنانکه فرموده
یوم ینفع الصادقین صدقهم یعنی در روز قیامت روزی است که نفع میدهد راست
گویان را راست کاران را صداقت و راستی انها و مراد از صداقتان است که زبان
حال و قالی را که انسان با خدا و خلق دارد مطابق یا واقع باشد و اظهار انی که در زبان
دارد مخالف افعال جوارحش نباشد و بالعکس و یا مکر و خدعه با خدا و خلق ننماید و
کفتار نکند که خورده نیاشد در عالم نسبی وانفند از کار و بار هر کسی پس باید
بفرمایش رسول اکرم عمل نمود که فرمود النجاة فی الصدق کما ان الهلاک فی الکذب
یعنی نجات در راستی است چنانکه هلاکت در دروغ است و همین پیغمبر صلعم بوکه در ساباط
کفار بد در خانه اش برای کشتن او سر در ابوذر او را در میان ردای خود کذارده و
بدوش کذارده واز خانه بیرونش برد کفار از وی سؤال کردند که چیست بدوش تو
ابوذر فرمود پیغمبر است کفار صدق ابوذر را حمل بر دروغ و خرافت کرده و متعرض پیغمبر
نشدند و پیغمبر از انها بیرون رفت و نجات یافت و فرمود نجات ندادم را الشب مکرر

ابوذر پس صداقت در همه حال نیکو است مگر در سه مقام که دروغ جائز شده است اول
در جنگ که جائز است دروغ و حیله برای غلبه بر خصم خود دوم باز زوجه که نظر بکثرت
طمع او نسبت بزوج خود و قادر نبودن زوج به تهیه مراد زوجه جائز شده است وعده
دروغ بزوجه تا در مهلکه اذیت او واقع نشود سیم در اصلاح بین الناس که اگر اصلاح
میان دو نفر بر استی ممکن نشود و ببعضی از دروغهای مصلحت آمیز ممکن شود پس جائز است
که بدروغ اصلاح نماید از اینجا که دروغ مصلحت آمیز به ز راست فتنه انگیز است

فصل و فرد سی و یکم از جنود عقل امانت است چنانکه فرمود اِنَّ اللّٰهَ یَأْمُرُکُمْ اَنْ
تُؤَدُّوا الْاَمَانٰتِ اِلٰی اَهْلِهَا یعنی بدرستیکه خدا امر میکند شما را که ادا کنید امانت را
بسوی صاحبانش آن برای رد امانات مطالب بیشمار است و در باب اول گذشت
و بمجدد احاجت ببیان ندارد **فصل** فرد سی و دویم از جنود عقل اخلاص است چنانکه
فرمود وَمَا اُمِرُوْا اِلَّا لِیَعْبُدُوا اللّٰهَ مُخْلِصِیْنَ لَهُ الدِّیْنَ یعنی ما مامور نشدند خلق مگر انکه عبادت
و بندگی کنند خدا را در حالتیکه خالص کننده باشند برای او دین را و مراد از اخلاص
عمل شریک نکردن غیر خدا است با خدا در بندگی وارد شده است که رسول خدا ص
فرمود اَلشِّرْکُ فِیْ اُمَّتِیْ اَخْفٰی مِنْ دَبِیْبِ النَّمْلِ یعنی شرک در امت من پنهانتر از جنبش مور چه است
که مراد از مخفی تر از شرک در این مقام ریا در عبادت است که قولا یا فعلا در برابر چشم مردم
کاری کند در عبادت خود که بنماید بمردم ان عبادت را و خراب کند عبادت خود را پس
لازم است بر هر عابد و صاحب عمل که اهتمام کند بر خلوص عمل خود تا فاسد نشود **فصل**
سی و سیم از جنود عقل معرفت است چنانکه فرمود وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْاِنْسَ اِلَّا لِیَعْبُدُوْنِ
یعنی خلق نکردم من جن و انس را مگر بجهت عبادت یعنی معرفت و مطالب معرفت در باب
اول این رجمه گذشت که انسان باید بعد از وجود و خلقت خود و شناختن خود و خدا او

اخلاص از جنود عقل است

دیر جنگ معرفت عقل است

پیغمبر خود و سایر افراد بنی آدم و سایر مخلوقات از حیوان و نبات و جماد و معرفت حقوق
هر یک پس ادای حقوقش را بنماید **فصل** فردسی و چهارم از جود عقل سلامت است
یعنی سلامت غیب چنانکه فرمود ان الله اصطفی لکم الدین فلا تموتن الا و انتم مسلمون
یعنی حضرت ابراهیم ع پسرش وصیت نمود که خدا برگزیداز برای شما دین را پس البته
نمیرید مگر بحال سلامت یعنی سلامت دل و زبان و جوارح برای خدا و پیغمبر و امام
و سایر خلق در حضور و غیاب تا نفرت و فرار و اذیت یکدیگر پیدا نکند و اما در سلامت
دل پیروی ابراهیم خلیل الرحمن ع را نماید چنانکه خدا در تعریف او فرمود اذ جاء ربه
بقلب سلیم یعنی زمانی که آمد ابراهیم ع پروردگار خود را با دلی که سالم بود از جمیع شکوک
و شبهات بشریه و مصفی بود از تمام ریب و عیب و دارا بود دل او یقین بخدا را و دمقا
حلت اعتمادی بغیر خدا نداشته که در آن حین افتادن با تش نمرودی هر دو بنصرت او
اظهار اعانت نمود اتکال باحدی جز خدا ننمود و خود را نسبت بخدا تفویض محض فرمود
و اما در سلامت زبان گویا باشد زبان او بتوحید خدا مانند سایر مسلمانان ظاهری
و تغییر ندهد زبان خود را در غیر خدا چنانکه خدا از اسلام زبانی مردم خبر داد و
فرمود قالت الاعراب امنا قل لم تؤمنوا و لکن قولوا اسلمنا و لما یدخل الایمان فی قلوبکم
یعنی اعراب مدعی شدند و گفتند که ما ایمان آورده ایم بگوای پیغمبر که شما ایمان و اقرار قلبی
بنیاورده اید بگویید که ما اسلام زبانی آورده ایم و ایمان در قلبهای شما سرایت نکرده است
و اما در سلامت جوارح پیروی حضرت ابراهیم و اسماعیل را نماید که خدا از سلامت
جوارح انها خبر داده و فرمود و لما اسلما و تله للجبین یعنی زمانیکه حضرت ابراهیم ع و
اسماعیل هر دو تا تن در دادند بذبح برای آن خوابیکه حضرت ابراهیم ع دیده بود که آن
آنحضرت خوابانید فرزند خود را بروی زمین و گرفت کارد را بدست خود برای ذبح

فرزند و حضرت اسماعیل هم خوابید بروی زمین و جوارح خود را منقاد امر پروردگار خود
نمود و صبر کرد بر این مطلب که هر دو ان پدر و پسر اطاعتشان امر پروردگار را بفعل بدن
و جوارح و حاضر کردن اعضاء بوده است پس هر کسی که نشانی از چنین اسلام در جوارح
و زبان داشته باشد داخل مسلمین خواهد بود و در مصداق فرمایش المسلم من سلم
الناس من یده و لسانه یعنی مسلمان ان کسی است که مردم از دست و زبان او سالم باشند
نه انکه با ادعاء مسلمانی مردم از شبهات قلبیه و لفلفه لسانیه و افعال جوارحیه او
مدام در تعب و اذیت باشند که از جمله اذیت غیبت و تهمت است که در باب غیبت خدا
در قرآن فرمود لا یغتب بعضکم بعضا ایحب احدکم ان یاکل لحم اخیه میتا فکرهتموه یعنی
غیبت نکند بعضی از شما ها بعضی را ایا دوست دارد یکی از شما ها که گوشت میته برادر
دینی خود را بخورد پس کراهت دارید از ان و در حدیث قدسی فرمود من ترک الغیبة
ظهرت محبته فی القلوب یعنی کسیکه ترک غیبت مردم کند محبتش در دلهای مردم ظاهر شود
و مفاد این حدیث ان است که غیبت مردم اذیت با یشان است و اذیت بخلق موجب
عداوت و برهم خوردن معاش و معاد هر دو خواهد شد و یک حکمت بزرگ خدا در
ستاریتا و جل و علا عیوب بندگانش را موهون نشدن ایشان است در قلوب و
ابصار و برهم نخوردن امور معاش ایشان است در نزد مردمان چنانکه نمامی که باعث
فتنه انگیزی است موجب اذیت مردم و شدید تر از قتل است و در باره ان خداوند
رحمن فرمود الفتنة اشد من القتل یعنی فتنه انگیزی بدتر از قتل است که نفی وجود مردم
باشد و شاید جهت بدتر بودن فتنه از قتل این باشد که قتل موجب نفی وجود یکنفر یا دو
نفر است ولی فتنه بسا شود که موجب برهم زدن دو طائفه بزرگ است و موجب قتل
هزار نفر و بسا باشد که فتنه موجب تضییع دین و دنیا در یک دوره عالم بشود چنانکه

وعای سرد در روجه
وی کمیل را بخوانید

تفتین دو زوجهٔ پیغمبر ما نزد پدران خود از برای فاطمهٔ اطهر و محبت پیغمبر ما نسبت بخدیجه
ظاهره اسباب عداوت و غضب حق فدک و خلافت علی بن ابی طالب و قتل حسن بزهر
و قتل حسین بشمشیر قاتل شد و بجهتاین خصومت کذائی قیام حضرت قائم عج این
همه خصومتها و عداوتها در دنیا پیدا شد پس اگر جمیع مردم متفق شوند در غیبت
فکردن و تهمت زدن و سخن چینی نکردن سلامتی بزرگی در تمام مردم پیدا خواهد شد
و از سلامتی دل و زبان در جوارح در همه مردم محبتها پیدا خواهد شد و مواسات در
مردمان و نظم امور معیشت ایشان پس معلوم شد باین صفت بزرگ اخلاق را که سلامت است
در وجود خود کامل نمود و لاسلمان صفت شد و انکه مسلمان و راحت دارین از این
این خلق بزرگ حاصل نمود **فصل** فردسی و پنجم از جنود عقل ملایمت است چنانکه

در بحث و اندازه عقل است

فرمود قل قادروا عن انفسکم العذاب یعنی بردارید بملایمت از جانهای خود عذاب را که
مراد از ملایمت زبان است که انسان دفع بکند با و شرور مردم را از خود تا خوشونت
او موجب هیجان قوهٔ غضبیه طرف مقابلش نشود که از جمله موجبات دفع شرور است
از خود ملایمت زبان است که در امر معروف و نهی از منکر مطلوب خدا شده و موسی
و هرون بامر خدا و قولا له قولا لینا در رسالت نزد فرعون مامور بملایمت و ملایمت
شد فقد یعنی بگویید شما و بقدر برای فرعون قول ملایم را تا متذکر شود و یا بترسد پس
باید انسان حبس کند نفس خود را از خشونت و ملایمت را پیشه کند با مردم تا دفع شرور و ایشان را
از خود بکند **فصل** فردسی و ششم از جنود عقل کتمان سر است چنانکه فرمود
و کان رجل مؤمن آل فرعون یکتم ایمانه یعنی مردی بود از آل فرعون که ایمان خود را از مردم
میپوشید نظر بانکه در زمان فرعون ایمان از اسرار بوده بجهت خوفی که مردم از فرعون
داشته اند بدانکه امور عالم یا علانیه و عیان است یا مخفی و پنهان است و از جمله اخلاق

در بحث کتمان عقل است

در خوارم آمد در روزش خودش

انسانیه اظهار اموری است که لایق باشد برای اظهار و از جمله از اخفاء اموری است که اظهارش لایق نباشد که عقل و شرع هر دو اولی را از علانیات شمرده و اظهارش را نیکو شمرده مانند اظهار نعمتهای الهیه از مال و جمال و کمال در نزد امناء و بی غرضان از مردمان چنانکه فرموده وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ یعنی اما نعمت پروردگار خود را اشکار کن و خبر ده بمردم و ثانی را از اسرار شمرده و اخفائش را از حاسدان و خائنان نیکو مانند مخفی و پنهان کردن حضرت یوسف ع خود را از برادران پنهان کردن کارهائی را که انها با نخضرت کرده بودند که نسبت دزدی ایشان بوده باشد این یا مبین و خود انحضرت را و خدا در حکایت این قضیه فرموده فَأَسَرَّهَا یوسُفُ فِی نَفْسِهِ یعنی مخفی کرد یوسف ع صدمات برادران خود را که باو زده بودند پس از بیان انسان در کمالات انسانیه معرفت بمکان علانیه و سر حاصل کند و اظهار کند چیزهائی را که لایق باظهار است و مخفی کند چیزهائی را که لایق باخفاء است و عکس و فتاری نکند که بمهلکه زبان خود از قلت عقل و ادراک واقع نشود مثل انکه در مجلس محاکمات شرعیه کتمان شهادت بشود با انکه خدا فرموده وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ یعنی کتمان شهادت نکنید تا حقوق مردم از این کتمان ضایع نشود یا نسبت بزنان محصنه و مردان محصن قذف بشود یعنی نسبت زنا داده بشود و حال انکه زنا دادن زنان و زنا کردن مردان در مرتبهٔ ستر است شرعا و شرعا هنوز کشف و شهود پیدا نکرده باشد که بشهادت مردم اظهار زنای انها بشود پس مفاسدی از قتل و ضرب و شتم و هتک حرمت و فضاحت پیدا بشود و شرف انسانی بغیر قانون شرع از دست برود که خدا در این مورد قذف کننده را مستحق هشتاد تازیانه کرده است که اظهار نموده است شخص قاذف چیزی را که بثبوت شرعی نرسیده و باید مخفی بماند مثل انکه نظر بایهٔ شریفه وَإِذْ أَسَرَّ النَّبِيُّ إِلَىٰ بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا رسول خدا ص بعضی از زنان خود در خفاء خبری داد و زوجه انحضرت انمطلب ستر را

افتاده بود پس از جانب خدا خبر بان حضرت رسید که زوجات خلاف تو رفتار کرده‌اند
از جمله مطالب سریه طاعات مخفیه از قبیل نماز و روزه و وضوء و غسل جنابت و عقاید
و نیات قلبیه و فرائض و بعضی از اعمال دیگر انسانیه است که خیر و شر واقعی انها در نزد
خدا ظاهر است نه روز قیامت چون روز قیامت شود بمقتضای ایه شریفه یوم تبلی السرائر
خالص و غیر خالص انها ظاهر میشود که خدا در دنیا اظهار نمیفرماید و بندگان خود را
در دنیا خفیف نمیفرماید **فصل** فرد سی و هفتم از جنود عقل صلوة است چنانکه
فرمود و اقم الصلوة ان الصلوة تنهی عن الفحشاء و المنکر یعنی بپادارید نماز را که نماز
باز میدارد انسان را از فحشاء و منکر و بیانی در ترک نماز اجمالا در باب اول این جزوه
گذشت و در این مقام گفته میشود که مراد خدا در این ایه شریفه این است که نماز موجب
ترک قبایح و منکرات است یعنی اگر کسی نماز را بشرایط و مقدمات و مقارناتیکه از جانب
شریعت مطهره مقرر است و مذکور در کتب فقهاء اسلام است بجا اورد هیچ فحشاء و
منکری در ان متصور نباشد بلکه نمازی خوانده است خالی از تمام نقایص و شبهات
و بدانکه مقدمات نماز شش است اول طهارت و ان بر دو قسم است طهارت ظاهریه
شرعیه ازالهٔ نجاست ظاهریه باز اله کردن بماء طاهر و ازالهٔ خبث باطنیه که ریح و بول و غائط
و جنابت باشد بوضوء و غسل و تیمم بخاک پاک و غیر مغصوب با ان اداب و شرایطیکه
از برای هر یا از شارع مقدس رسیده و طهارت واقعیه که تزکیه و تصفیه و تلطیف
نفس باشد از رذائل و صفات ذمیمه چنانکه در طهارت جنود عقل مذکور خواهد
شد دویم از مقدمات وقت شناختن است و تعیین وقت بجهت ان است که انسان
درک کند فضیلتی را که خدا از برای ان وقت قرار داده است و ترک نکند نمازش را
در ان وقت تا قضا شود و کاشف مسامحه اش در نماز و قلت اعتقادش بخدا نشود پس

طهارت ظاهره و باطنیه صلوة بیشتر

وقت شناختن بیشتر

ایمانش ضعیف گردد و مستحق عقوبت الهی بیتم از مقدمات قبله شناخت راست بجهة
انکه شخص متوجه شود بان مکانی که خدا او را خانهٔ خود قرار داده و باین توجه شود
عنایت و فضل و رحمت او کرد چهارم از مقدمات غصب نبودن لباس است که موقوف
بنکردن ظلم و سرقت و ترک ربا و ربح باکی دراموال حرام است که بیان این بنهایت است تا
شخص مصلی با لباس ظلم و غصب بدرباز خدا و قد عادل حضور پیدا نکرده باشد پنجم
از مقدمات پاک بودن لباس است از نجاسات و نجاسات ظاهریه و باطنیه تا نظیف و پاکیزه
بحضور مالک الملوک رفته باشد ششم از مقدمات پاک بودن محل سجده است و کذا زدن
جبهه است بر چیزیکه صحیح باشد سجده بر او خصوصا تربت حضرت سید الشهداء تا انکه
بهترین عبادات انسانی سجده است بروی زمین خالص پاک بی عیب شده باشد که از
او خلق شده و یا بروی تربت مطهره شفیع امت گذارده شده باشد و ایمانش کامل و
عبادتش مقبول درگاه حضرت احدیت بشود و چون مقدمات نماز مصلی بترتیب مذکور
صحیح شد و بعمل آمد پس مقارنات نمازش را صحیح کند و بداند که مقارنات نمازش هشت است
اول نیت که بخاطر او ردن نماز خاضر باشد با قصد تقرب بخدا و امتثال امر او برای رسیدن
بثواب و دوری از عقاب که اگر کسی رو بخدا برود و بیاد خدا و عبادت او و نزد پاشدن
باو نباشد مانند مست و بیهوشان است و خدا نهی از بجا اوردن این گونه نماز نموده و
فرموده است لا تقربوا الصلوة و انتم سکاری حتی تعلموا ما تقولون یعنی نزدیک نماز
نروید در حالتیکه مست و بیهوش باشید مگر انکه بدانید هر چیز را که میگوئید یعنی مانند
مستها سخنان از زبانها بیرون نیاید بعبادهٔ اخوی کسیکه نزد پادشاهان ظاهری دنیا
میرود البته با جمعیت حواس ظاهره و باطنه حاضر میشود و مادامیکه در حضور او است دایما نظر
باطراف و جوانب خود ندارد پس بطریق اولی باید در حضور مالک الملوک حقیقی با اطمینان خاطر

نهایت تواضع و تذلل و خضوع و خشوع بایستد از انجا که ان خدا است عالم بتمام کیفیات
جوارح و اعضا و قلب او دوم از مقارنات تکبیرة الاحرام است برای یاد کردن خدا بعظمت
و بزرگی با اعتقاد ثابت جازم بوجود او که اظهار ایمان خود را نموده باشد و بان ایمان در
زمرهٔ متقین محسوب شود پس بمقتضای فرمایش انما یتقبل الله من المتقین برای ان تقوی عملش
قبول بشود سیم از مقارنات قیام است با استقامت بدن و اعضا و دستها بافتاده که
شخص مصلی در حضور خدا مانند میت بین یدی الغسال بی حرکت و حس باشد در حضور
او خود را فانی و نابود فرض نماید چهارم از مقارنات قرائت حمد و سوره است که در
بعضی از فقرات ان اقرار بخدا و صفات او و ستایش او است و در بعضی دیگر مکالمه با حضرت
او و سؤال از او است چنانکه فرمود الصلوة معراج المؤمن یعنی نماز بمنزلهٔ معراج شخص
مؤمن است و چنانکه پیغمبر خاتم ص در معراج اسمان اظهار حوائج دنیویه و اخرویه خود
را نمود و از خدا قضا حاجات خود را مسئلت نمود شخص مصلی هم باید در معراج نماز خود
چنین باشد پنجم از مقارنات رکوع است که منحنی و خم شدن شخص مصلی باشد تا ان حدی
که از شارع و سید کاشف از تعظیم او باشد نزد حضرت احدیت ششم از مقارنات
سجود است که کاشف از انکسار و تذلل و خاکساری در مقام قرب حضرت
احدیت است هفتم از مقارنات تشهد است که اقرار بیگانگی خدا و نبوت محمد بن
عبد الله است و نظر بمقدم بودن کلمه عبده بر کلمه و رسوله مقدم بودن بندگی
انحضرت است بر رسالتش یعنی بندگی انحضرت بالاتر از رسالت او است پس از اعتقاد
بخلافت بلافصل او و بصلواتی که فرستاده میشود بدون فاصله بین اسم انحضرت
و الش هشتم از مقارنات سلام است که وداع از حضور خدا و مناجات است چنانکه
در اعراب در زمان مفارقت و وداع سلام است و چون شخص مصلی نماز خود

در باب دویم واساس جمیع عمل وقول ما در اخلاق است

را با وصف مذکور بجا اورد البته تمام حالات وصفات واذکار اورد الطاعت
خدا شده ومعصیتی در او نیست که فرض نخشاء وه منکر در او نشود والبته نماز
او مقبول درگاه حضرت احدیت خواهد بود بخلاف ان کسی که باین شرایط
اقدام در صلوة نکند چون نماز او با سمانها برده شود برگردد و بر سر
صاحبش بخورد و نظر باین مطلب دارد این فرمایش که فرمودند الصلوة
عمود الدین ان قبلت قبلت ما سواها وان ردت ردت ما سواها یعنی نماز ستون
دین است اگر قبول شد پس سایر عبادات هم قبول است واگر مردود شد وقبول
نشد پس سایر عبادات هم مردود است بجهت انکه نماز اسباب توجه عمده است
بسوی خدا واقرار او است زبانا خدا را واعتقاد باو است قلبا که معنی ایمان باشد
وکسی که اقرار بخدا و یقین باو داشته باشد پس حضور عبد نزد ان خدا معراجش
خواهد بود وکسی که بمعراج حاضر شود باشرایط واجزاء مشروعه صحیحه حاضر
خواهد شد البته نظر با اعتقاد یکه دارد بخدا پس بجهت اعتقادش بخدا مطیع وامر
ونواهی او خواهد شد واز جمله اوامر او صوم وحج وخمس وزکوة وجهاد وسایر
فروع دین است که جمیع انها متفرع بر اصل دین وایمان بخدا است پس قبولی نماز که
عمود دین است موجب قبولی انها خواهد شد وخرابی عمود وستون دین موجب
خرابی خود دین وخرابی خود دین باعث خرابی جمیع فروع او است پس هیچ عملی
مقبول نخواهد شد در صورتیکه خود نماز قبول نشده باشد پس باید اهتمام
در صحت وقبولی نماز نمود وجمیع اعمال خود را بجهت قبول شدن نماز مردود
الهی نمود ای بسا نمازها که باشرائط واحکام ظاهر بتیر شرعیه بجا اورده شود بمقدمات
ومقارنات ولی بواسطه ذره از عجب ورنا فساد باطنی پیدا کند مردود شود فصل فردوسی

در جود عقل و اسامی اخلاق است

جود عقل صوم است چنانکه فرمود یا ایها الذین امنوا کتب علیکم الصیام کما کتب علی
الذین من قبلکم لعلکم تتقون یعنی ای کسانیکه ایمان آورده اید نوشته شد بر شما روزه
چنانکه بر مردم سابق بر شما نوشته شد تا پرهیزکار شده باشید بدانکه بجای روزه
شرعی ظاهر اباحت و ترک چند چیز است از خوردن و آشامیدن و جماع کردن و دروغ
و دروغ بقاء بر چنانچه صبح و استمناء کردن و رسانیدن غبار غلیظ یا بخار غلیظ مانند غلیظ
است بخلق و فی کردن از روی اختیار و حقنه بمایع یعنی آبکی و ارتماس یعنی فرو بردن سر بزیر آب
یکدفعه و کذب بر خدا و رسول که ماند شخص حاضر در وطن و صحیح از امراض مجرد در ثبت ماه
ماه مبارک رمضان بیت روزه کند و فرد ای انشراد روزه بگیرد و از ابتداء طلوع فجر صادق
که مانند خیط ابیض سفید کار افق کشیده میشود تا کذشتن حمره مشرقی از بالای سر از جمیع امور
مذکوره اجتناب نماید و عمدا مرتکب هیچ یک از انها نشود پس روزه اش بحسب ظاهر صحیح است
و اما روزه حقیقی که مقبوله درگاه خدا باشد نگهداشتن انسان است نفس خود را از محرمات
الهیه یعنی باید روزه دار زبان خود را حفظ کند از غیبت و دروغ و سخن چینی و تهمت و فحش و
ناسزا و شماتت و افتخار و دروغ و بهتان و سوگند دروغ که از برای هر یک از این معاصی در قرآن و اخبار
نهی وارد شده است تا غیبت بهائم که فردا سی و چهارم جود عقل بود
گذشت که غیبت خوردن گوشت برادر مرده است چنانکه در اخبار وارد شده است که زن
مائمه از خدمت رسول خدام و در حضور او حضرت غیبتی کرد او حضرت فرمود که بواسطه
خوردن گوشت برادر مرده خود روزه خود را باطل کردی پس تو کن این چون از زن نبی نمود قطعه
گوشتی از خلق او بزمین افتاد و از برای دروغ تکلیفی در کافی و وابتی نمود از حضرت صادق ع
که خدا از برای شهود زور خلقها قرار داده و کلیدهای انها همه دروغ و شر است و از برای نمام
و سخن چینی و وابتی از حضرت صادق ع نمود در کافی که بهشت حرام است بر هر نمام و در نمود

امین

در جنود عقل و اضداد آن از اخلاق

امیر مؤمنان که بدترین مردم شما سخن چینانند که تفرقه زنند میان مردم انداز زند و از برای تهمت
روایتی از حضرت صادق ع نمود در کافی که هر که تهمت زند برادر خود را پاشیده شود ایمان
او از قلبش مانند پاشیده شدن نمک در آب و از برای فحاشی کلینی روایتی از امیر مؤمنان
و از حضرت از خاتم پیغمبران نمود در کافی که خدا حرام کرده است بهشت را بر هر فحاش بیحیائی
که ناکی از گفته خود بمردم و گفته مردم بخود نداشته باشد و فرمود از حضرت که مراد خدا از
این شر بهتر و شاید کم فی الاموال و الاولاد فحاشی است که خدا شریک کرده است شیطان را
در اموال و اولادها و نیز از عمر بن نعمان جعفی در کافی روایت نمود که گفت مردی بود در فرود
مصاحب حضرت صادق ع که هیچ وقت از حضرت مفارقت نمینمود روزی با مرد با آن
حضرت راه میرفت و غلامی بعقب سر آقای خود بود که ناگاه امرد رو بغلام خود کرد و سه
مرتبه او را صدا نمود و او را نمیداد در دفعه چهارم گفت یابن الفاعله یعنی ای پسر زنده
پس از حضرت دست خود را با تمام انگشتان بپیشانی زد و فرمود سبحان الله قذف میکنی
مادر این پسر را و نسبت بزنا میدهی او را و حال آنکه من تو را صاحب ورع میدانستم حالا منصرف
میشود که ورع نداری امرد عرض کرد فدایت شوم مادر این پسر از مشرکین و سندیان است
حضرت فرمود مگر نمیدانی که از برای هر امتی نکاحیست دور شو ای امرد از من عمر بن نعمان گفت
که دیگر امرد را با حضرت ندیدم تا از دنیا رفت و از برای شماست در کافی روایت از حضرت
صادق ع نمود که فرمود حضرت شما شتکننده بکسی که خدا رحم خواهد کرد و اینجز را او سرزنش
میاورد و از برای افتخار کردن در کافی از رسول خدا ص روایت نمود که فرمود حضرت ص اف
حسب انسان عجب و افتخار است و نیز از حضرت باقر ع روایت نمود که فرمود حضرت عجب
دارم از شخص متمایل بفخر که او لش نطفه کثیف بوده است و آخرش مردار خواهد بود در بین این دو خبری از
خود ندارد که با او چیست و نیز از حضرت صادق ع روایت نمود که فرمود حضرت رسول خدا

زا مردی اسدی عرض کرد یا رسول الله من پسر فلان پسر فلانم نامه پشت شماره کرده پس
الحضرت با مرد فرمود که تو بواسطه شماره کردن نسب خود و افتخارت بان نسب دهم اجداد
خود هستی در جهنم و ا بزای مرد خود و بانی خداوند بپیغمبر اخر الزمان در قران معجز نمایش
خبر داده و فرمود ما جعل الله لرجل من قلبین فی جوفه یعنی خدا ا برای مردی در دو دل در یک
رکلبوی در کافی از زهری و او از حضرت باقر علیه السلام روایت نمود که الحضرت فرمود
بد بنده ایست مرد دو زبان که رفیق خود را در حضورش تاره کند و در غیاب و از غیبت او
او را بخورد اگر غنی دنیا پیش بیند حسد بروی ببرد و اگر مبتلا پیش بیند محرومش شمارد و در
شده که خدا بحضرت عیسی خطاب فرمود که زبان خود را ظاهرا و باطنا یکی بگردان و قلب را
هم یکی و صلاح در یک دهن دو زبان و در یک غلاف دو تیغ شمشیر و در یک سینه دو
نیست پس نا بید شخص مکلف روزه دار حقیقی نظر بقبح معاصی مذکوره از جمیع انها اجتناب
کند و همچنین از استماع غنا بگوش خود که مراد از غنا عرفا صوت مطرب نا بهنجار است که اوقات
نا خوش بر خورد که نظر بعضی اندر ایات و اورده استماع اینگونه صوت بد تر از نفاق در نفاق است
پس مناسب در مقام غنا و لهو خود یک صوتی عرض شد که عرف هر گاه صوت روضه
خوانی را بشنود و بگوید روضه میخواند ضروری ندارد و هر گاه بگوید او را میخواند غنا است
خانکه در تلاوت قران بلحن خوش روایات بسیار مذکوره را خبار است و همچنین بنص ایه
شریفه قل للمؤمنین یغضوا من ابصارهم و قل للمؤمنات یغضضن من ابصارهن نا بهنر زنان
در نامحرم دوره دار چشمهای خود را از نظر بکید بگر هر گاه نامحرم نباشند بپوشند و همچنین
مردان چشمهای خود را از روی شهوت از پسرهای امرد نا بهنر زنان بپوشند که نظر بغرمایش رسول
خدا دو را خبار اخر الزمان از پسرها مانند عروسان خود را از پیش دهند و در انتظار مردانی
که تابع قوم لوط هند جلوه کرسازند و انها را از تمتع زنان و تولید باز دارند و از کتاب زاد المعاد

در خلق عقل و اسامی خلائق

نقلشده که من نظر الی غلام امرد بشهوة فکانما فلق علیا ستین مرة یعنی هر که نظر کند
بپسری از روی شهوت گویا علی را شصت مرتبه وطی بعضی از روایات همه معاصی فوق
است مگر شرک بخدا و لواط کم کفر است و وارد شده است از حضرت صادق که امیر المومنین
فرمود لواط زنا است و دخول در دبر کفر است و نیز فرمود کسیکه بپسری بشهوة
خدا بحاجی از آتش بدهد او را نداند و ملائکه آسمان و زمین و ملائکه رحمت و غضب
و جهنم برایش خواهند بود و فرمود رسول خدا کسیکه بپسری از روی شهوت خدا هزار
سال او را در جهنم عذاب کند و کسیکه با آن پسر جماع کند بوی بهشت را نمیشود و بوی هشت
پانصد سال از او دور میشود مگر کسیکه توبه کند و نقلشده که رسول خدا در آخر خطبهٔ خود
فرمود که هر که دخول کند بزنی اجنبی را یا در مرد یا پسری خدا او را مبعوث میدارد در روز
قیامت محشور خواهد فرمود که مردم از بوی او سوزانده میشوند تا او را داخل جهنم کنند و خدا
خطب و ضایع شمارد اعمال او را و میگذارد او را در تابوتی که سنگهای او آهن است پس اگر یک
رگ از رگهای او بچهار صد قسمت بگذارند همه میمیرند و عذاب و شدیدتر از عذاب مرد
است و از امیر المومنین هم روایت شده که هر که اصرار بلواط داشته باشد نمیرد تا بتلا کند
خدا بر او بسنگی از آنها که بقوم لوط انداخته گرد و مرگش از آن سنگها خواهد بود پس سنگی
خدا فرمود و امطرنا علیهم من سجیل یعنی انداختیم بر قوم لوط سنگی از سجیل و فرمود رسول
خدا کسیکه لواط کند با پسری خدا او را در قیامت محشور کند جنب و در کافی بر این فرمایش
کلینی نیفزوده که خدا بر او غضب کند و لعنت کند و جهنم برای او آماده کند پس فرمود
آنحضرت هر گاه سوار شود مردی بر مردی پس عرش خدا بلرزد و فرمود امیر مومنان هر گاه
بکنفر لواط کند یکنفر عرش خدا بلرزد و آنشخص حیض میشود بر حسب جهنم تا مردم از حساب
فارغ شوند پس آخر میشود آنشخص بجهنم و در کتاب معالم الزلفی از ابو القاسم روایت شده

در جنود عقل و اضداد آن از اخلاق و امثال

کرا او زد ند نزد عمر غلام مرا کرا قای خود را کشته بود پس عمر امر بقتل او نمود امیر المؤمنین ع
انغلام را طلبید و فرمود تو قای خود را کشتی عرض کرد بلی یا امیر المؤمنین فرمود چرا عرض
کرد که بر من غلبه نمود و بنا من لواط نمود پس امیر ع مقتول فرمود یا دفن کردند او را
عرض کردند بلی امیر ع فرمود که کی او را دفن کردند عرض کردند الان امیر ع امر فرمود بعبر
که انغلام را حبس کنند و کاری با او نکنند تا سه روز با ولیاء مقتول فرمود که بعد از سه روز
حاضر شوید پس بعد از سه روز حاضر شدند پس امیر ع دست عمر را گرفته آمدند نزد
قبر انمقتول امر فرمود انقبر را حفر کنند چون حفر کردند انرا در قبر ندیدند پس امیر ع فرمود
که دروغ نگفتم و دروغ نگفت شنیدم رسول خدا فرمود هر که از امت من عمل قوم لوط را
بکند و بمیرد بعد از انکه او را در قبر کنارند بعد از سه روز میان او را فرو برد و محشور کند
او را بقوم لوط و از برای سوء ظن خدا در قرآن فرموده ای بندگان من اجتناب کنید بسیاری از
گمانها را ان بعض الظن اثم بدرستیکه بعضی از گمانها معصیت است و امیر مؤمنان فرمود
ولا تظنن بکلمة خرجت من اخیک سوء و انت تجد لها فی الخیر محملا یعنی البته گمان مبر بسخنی که
از برادر دینی تو در آمده بدی را در حالتیکه او برای ان سخن محمل خیر را بیابی پس باید روزه دارد
جمیع جوارح و اعضاء خود را از معاصی خود نماید و روزه حقیقی بگیرد و چون روزه حقیقی
گرفت مورد عنایت بی نهایت الهی خواهد شد که فرمود الصوم لی و انا اجزی علیه بفتح
الف اجزی یعنی روزه دار برای من است که خدایم خودم جزای روزه را میدهم
و اگر کلمه اجزی اجزی خوانده بشود معنی حدیث انستکه روزه روزه دار برای من است
و خودم جزای او هستم در هر صورت برای تخصیص خدا جزای روزه دار را بخود داده
وجه بنظر رسیده است وجه اول انستکه نماز و سایر عبادات را هم مشرک بود بقصد خود
بجا میاورد و نظر بانچه شرکهم ما کانوا یعبدون من دون الله امداد از منکر خدا بوده اند و نظیری

برای او قرار نمیدادند ولی بعده نمیگرفتند بلکه روزه خاص این امت و خصاد روزه
خاص این امت را خاص خود قرار داده و البته عمل و عبادتیکه مخصوص خدا شد جزای
او با خود خدا خواهد شد وجه دویم اینکه جمیع اعمال و عبادات ظاهریه انسان
اگرچه در باطن برای خدا است ولی در ظاهر برای خودش است و در جوارح و اعضا ظاهره
او شریک ندارد و روزه امریست باطنی و خاص خدا است و احدی غیر از خدا مطلع بر او نیست
لهذا خدا و بندگان بمقتضای حدیث مذکور او را خاص خود قرار داده و جزای او را هم بنا
خودش قرار داده **فصل** و فرضی و نهم از جمود عقل حج است چنانکه فرموده
وَلِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا یعنی از برای خدا حق است بر مردم
حج خانه اش کسیکه قادر براه رفتن شود و مراد از قدرت اینکه مریض نباشد که سفر حج او
باعث مرض او شود نظر باینکه خداوند عالم بمقتضای رحمانیش و لا عَلَى الْمَرِيضِ حرج جمیع
تکالیف خود را از شخص مریض برداشته و همچنین استطاعت مالی داشته باشد یعنی
مقروض نباشد و خانه و مخارج خانه را داشته باشد و مؤونه سالیانه خود و عیال خود
را داشته باشد و بعد از شان خود مخارج رفتن از خانه خود بمکه و مراجعتن را داشته باشد
که با وجود شرایط مذکوره هرگاه کاهلی نورزد بمکه و حج خانه را بجا بیاورد در مضمون فرمایش
رسول خدا آواقع خواهد شد که فرمود من مات و لم یحج مات علی ای من الیهود و النصاری
هر کسیکه قدرت بر فراهم نمودن مخارج حج داشته باشد و حج نکند بمیرد مرده است مثل یهود و نصاری
پس بتکلیف ظاهری شخص مکلف در اداء حج ظاهری صحت و قدرت و بجا آوردن مناسک
است بانطوریکه از شارع مقدس رسیده است که فقهاء اسلام رضوان الله علیهم در
کتب خود ذکر کرده اند و اما تکلیف حاج حینی که متحمل این مشقت میشود برای وصول
شدن بحضرت احدیت اینست که او باید بداند مکه از مکانیست که خداوند

در جمود عقل و اسامی اخلاق

لامکان حضرت ابراهیم خلیل را مباشر بنای او فرموده و او خانه را منسوب بخود داده و مردم
را دعوت باینجا فرموده که از راه دور و نزدیک باینجا حاضر شوند و موده. توجهات الهیه
و فیوضات غیر متناهیه او شوند و ثانیا بدانند که تعالی را که بتحصیل کردن او خود را مستطیع
فرض کرده از چه ممری بتحصیل شده و با حقوق خدا و خلق را که در او بوده است را نموده
است یا نه و از اموال شان یا بغرور و مساکین نموده است یا نه یا انکه ربا آکل و باخوار
است آکل حرام است و رشوه اکل قاضی است و غل و غش اکل اهل صنعت است و فی انصاف
و دوکان داران اکل تاجر است و نقص بیرون و بخس مکیال و میزان اکل کاسب زارع و دارا است و حیله زیور
اکل صراف خوار و مهمل کردن ایام است تحصیل کرده و جمع نموده نه خودش خورده و نه بکسی
خورانیده و ثالث همان مراد خواسته است حج بیت الله رود و اکر نه در میان اهل ظاهر و خویش
و آشنای منقدتر باشد و خواسته نباشد که خرجش را دهند یا نباشد خودش یا نباشد خودش
و نشویش که مبادا مالش از دستش برود و یا نقصی پیدا بکند انما الاعمال بالنیات عمر خود را مراد
و بالسانا یا و تفویض مینماید و نیابد و در قصد و ارادهٔ او دست کرد از نمیکند خود را و
یا و عطا مینماید و ان عالم هم بجهة خرق و جهل امور الشرع نمیباید پس بی تصرف یا ورد بکند
ظاهرا و ان مرد حاج هم خوشدل شده و خود را مستطیع میبیند و حج بیت الله مینماید و نام و
شرف حاجیانرا با بن مکرو و حیله و جهالت محض اعتبار بر خود بکذارند و حال انکه تمام امورش
در واقع مظالم عباد است و با سطور ها نمیشود حلالش نمود مکر انکه تمام انرا اکر صاحبانش
معلوم باشد باید با نها برساند و اکر معلوم نباشد نباید برای انها رد مظالم بدهد از جهت
بی جهت طی مسافت خانه خدا را بر خود هموار نکند و نیز اکر مستطیع شرعی و اقعی نخواهد بود
نخواهد بود و حجش با اینکونه اموال شبهه ناک اکر هم ظاهر صحیح نامشد ولی ناجنا مقبول
عند الله نخواهد بود چنانکه بعضی از خرافات دیکر مانند صوفیات و پیرستاری و قدمشه

و مسجد و کار و اسرار قرآن و کتاب اگر از مال حلال نباشد از قبیل خبث است و کیفیت اینکه
اعمال ظاهر نیز بی‌ثمر کیفیت احسان آن بکدانه انار شخص دزد انار است که دانه انار را
دزدیده و نه دانه را خودش خورده و بکدانه را داده خدا و صاحبش داده که بمقتضای
فرمایش من جاء بالحسنة فله عشر امثالها از تصدق یکدانه انار ثواب ده دانه انار بصاحب
انار رسیده باشد و ذمه دزد هم از اشتغال بیرون آمده باشد و هم خودش بهره از آن
انارها برده باشد و نداشته است که یک بنده از بندگان خاص خدا که مانند امام عصر حضرت
حجة بن الحسن عجل الله بوده است اموال و وجوهاتی برایش از اطراف آورده میشد انحضرت
اموال حرام و شبهه انرا رد کرده و ما خذانها را اجر میداد پس مثل خدا و نه عالم که بصیر و
نقاد اعمال بندگانست و بمقتضای فرمایش انه یعلم خائنة الاعین و ما تخفی الصدور
خیانت چشمها و خطور بسنها را میداند و بمقتضای فرمایش دیگرش و الله یعلم المصلح
من المفسد اعمال ظاهر صالح و فاسد مفسد نزد او مشتبه نشود پس بطریق اولی خالص و
غیر خالص اعمال بندگان را تمیز میدهد چنانکه خودش در حدیث قدسی خطاب بمبندگانش
میفرماید یا بن آدم اخلص العمل فان الناقد بصیر یعنی ای پسر آدم خالص کن عمل خود را
که خدای نقاد بینا است و بینا است و یقیناً نظر بعضی از روایات روز قیامت از تمام اموال
سئوال خواهد و مورد گرفتار کجا تحصیل شده و در مصرفش کذلک که در چه راه صرف شده
افتد که نظر بمدیه شهر المؤمن خیر من عمله یعنی نیت خیر مؤمن بهتر از عمل اوست ثواب
افطار صوم مستحب بعضی مردم بهتر از خود صوم است که هر قدر فضیلت برای صوم
مستحبی رسیده باشد باضعاف و مضاعف برای افطارش رسیده نظر باینکه در بسا
صوم‌ها که ذاکر ای ریا و سمعه و شبهات دیگر است ولی نیت قلبی صائم در ابتداء چون
ذاکر ای معایب نیست هر گاه بخواهش نفس در اثنای روز نا افطار روزه مضاحب شود البته بهتر

از روزه یکروزه پر مفاسد خواهد بود و همچنین عطاء عبد الله مبارک قبل از رجح بهتر
از حجش خواهد بود که مالی ذا برداشته ورو ذا نه مکه نشد و در کوه ضعیفه بیچاره فقیره را
دید که مرغ ذا ریز ابرای اطفال خود نحضیر کرده بود پس عبد الله انمال خود را بذل ا ضعیفه
نمود لهذا خدا صورت او را در مکه با نظار خاجیان ذا دوده و در وقت هر عملی نا ایشان
حاضر در ان عمل بوده و خدا او را از خاجیان حقیقی محسوب فرمود که وقت مراجعت حجاج
حکایت او را بخودش مینمودند او دشده که یکی از سلاطین شوق مفرطی بر فتن مکه و حج
بیت الله داشته و خال خود را بوزرائش اطلاع داده و انها انسلطان را منع کردند و با و
گفتند که ایها الامیر هر گاه با لشکر و جمعیت بروی بیکه مدرت بر فتن نمیرسی و اگر نها بروی
دشمن فرا وان ذاری سلطان ممنوع عذر انها نشده و فرمود که شوق مفرطم مرا ذام میکذارد پس یکی انوزراء با و گفتا ایها الامیر اگر قصد رسیدن بثواب حج بیت الله را ذاری
فقیری در بلده ذاری از شما باشد ذادن مال او را با شد اجری و ما ب شدن و بر گذار
کردن اجر و ثواب بشما پس ان سلطان بزرا نصیحت رفت و مطلب خود را با و فهمید و ان فقیر
قبول نمود پس پادشاه با و فرمود که بچه مبلغ شی عمل حج خود را فقیر عرض نمود هر قدم و
کام خود را بتمام دنیا سلطان فرمود که مال من کم است و جمیع اموال من بهذر قیمتیک
کام تو نخواهد بود پس چگونه ابتیاع کنم حج را بقلیل از مال خود عرض کرد با نحر متیرمت
برای تو سلطان گفت که چیست مقدور من فقیر عرض کرد عدالت و رعایت و احسان
لو نسبت برعایا ایسلطان یکساعت توجه تو نسبت برعایا ثوابیت بی نهایت و تو توجه
یکساعت توجه خود را بمن عطا نما تا من ثواب شصت حج خود را بتو تفویض کنم و حال
انکه هر بار مغبون نمود را بعد پس ایعزیز نظری با بن طالب نما که قول هر عملی بمقتضای
فرمایش انما یتقبل الله من المتقین موقوف بر هیر کاریست و چون مقدمات اعمال

در وجود عقل و اسامی اخلاقست

حج خود را دانستی پس معرفت حاصل نما بهر یک از اعمال و مناسک حج و آن برهنه شدنست
و احرام پوشیدن و لبیک گفتن و گاهی از زمین نکندنست پس بعرفات رفتن و فاخن
نکرفتن و جماع نکردن و صید نکردن و طواف کردن و در می جمره کردن و سعی بین صفا و مروه
نمودن و پیش از این اعمال فرمانی کردنست که هر یک از این اعمال نشانی از مطلبی دارد و قابل
ترک نمودن تا از حجاج حقیقی محسوب شود نه ظاهری چنانکه حضرت صادق علیه السلام
سالی را حج تشریف برده و بابی بصیر خدمت آنحضرت بود عرض کرد اقا چه زیاد است جمعیت
حاج امسال آنحضرت فرمود بابی بصیر ما اکثر الضجیج و اقل الحجیج یعنی چه بسیار است
زاد و فریاد مردم و لبیک و کم است حج کننده پس کشف فرمود آنحضرت باطن حجاج را بابی
بصیر چون بابی بصیر نظر کرد هر یک از جمعیت را بصورت یکنوع از بهائم و سباع دید که
هر یک از ایشان موافق یکصفتی از صفات بهائم و سباع مجسم شده بودند و در آن صحرا جمع
شده بودند پس فرمود آنحضرت بابی بصیر که حج کننده من و تو و این شتر انند و هر چند
نظر آنحضرت باعمال فاسده ایشان بوده است که حج آنها را باطنا فاسد داشته است
و همین است حال حج کنندگان هر عصر و هر زمان ولی چون مردم مختلفند در مراتب سعادت
و شقاوت و در تصحیح عمل ظاهری خود و افساد آن پس نشاید یکسره جمیع حجاج را مأیوس
از حج و سایر اعمال واجبه و مستحبه نمود که مبادا از پاس کلی یکسره ترک اینعمل ظاهری هم
نمایند و از برای شیاطین جن و انس در متروک شدن حج و سایر اعمال سروری پیدا شود
و از مخالفت اوامر و نواهی بپردازد کاری مرادشان حاصل شود **فصل** وردهم
از جنود عقل جهاد است چنانکه فرموده وَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ یعنی و جهاد
نمایید باموال خود و جانهای خود و مراد از جهاد بذل مال و جانست برای اظهار کلمه
اسلام و اقامه شعائر ایمان پس بدانکه جهاد بر دو قسم است قسم اول جهاد بانفس است

در جنود عقل

در وجود عقل و اسباب اخلاق

وازورع و زریدن یعنی کف نفس و باز داشتن از نفس اسناز ارتکاب معاصی و تکهما
اولست از هوا و هوس و اینکونه از جهاد اعظم از جهاد با کفار است و اینکونه مجاهدت
مصداق قول خداوند ذوالجلال است که فرمود وَاَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ
الْهَوٰى فَاِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَاْوٰى یعنی کسیکه بترسد مقام پروردگار خود را و باز دارد نفس
خود را از هوا و هوس پس بدرستیکه بهشت جایگاه اوست پس باید چنین کسی در وقت
مقابله وجود عقل با وجود جهل بکوشد تا عقل خود را غلبه دهد بر جند جهل تا بتواند
در این جهاد با نفس و غلبه عقل بر جهل هوا را مغلوب خدا شمارد و کوی سعادت را از
میدان مثوبت برباید * نفس اژدرها استاو کی مرده است * از غم بی الهی افسرده است
اینکونه جهاد بعد از ابتلا و اوضیا خاص علماء است که بمقتضای آیه شریفه اِنَّمَا یَخْشَى
اللّٰهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمٰٓؤُا عاملین از علما بند که بواسطه اختصاص خوف خدا با یشان نظر
بفرمایش خداوند در این آیه شریفه خدا را مقدم بر هوای نفس میدارند که از جمله آنها میرزا ابو
علیه الرحمه بوده است که در حالاتش گفته اند و فرمایند که در مدرسه برای تحصیل علوم *
تشریف داشته وقت مغرب دختر پادشاه از حمام بیرون آمده و در اثناء راه که بخانه اش
میرفته راه را گم کرده و عبورش بمدرسه افتاده و خود را از خوف اغیار بطلاب مدرسه
پناهنده نموده و در حجره میرزا افتاده و کوشه ان حجره نشسته و فکر میرزا افتاده ما الطاف
دیگران رفته بود چون مراجعت نمود دختر را ندیدند تا نیمه شب چهارده در اطراف
نشسته جناب میرزا مشغول بمطالعه گردیدند که هوای نفس او را متوجه دختر و فامیل ما و کردند
چون میرزا این خیال از خاطر خطیر بدر کردند از خوف خدا انگشت خود را از شعله چراغ بسوزانیدند
و صورت خود را از ان دختر بگردانیدند چون قدری گذشت باز نفس امّاره انجناب را در
متوجه بان دختر و وسوسه نمود انجناب چاره جز سوزانیدن انگشت دیگر بر خود ندیدند و عمل

انگشت

امکث د یکرز اسوزاسید تا بصبح پنج انکشت خود را بسوزاسید و اصلا توجهی بان
دخترنمود پس دختر از مشاهده حال انجناب متحیر امده از حجره انجناب برفت و بحضرت
روی انجناب انقدر کوشیدند تا بوضلش رسیدند و گفتند که بدن مبارکش واسطه کیمیا
کردنید و از جمله مدا احمد اردبیلی بوده که در رهدش گفته اند که وقتی میل بسر شیر فرمود
و مدتی خود را وعده امروز و فردا داده تا اخر الامر بسر شیر و شکری که فرود در مکان خلوتی
از اده خورد نش را فرمود که فورا قبه خاصلا نمود و لقمه نرد نبک دهن برده خود را بروی
کاسه سر شیر نگاردده و بعضری انفاق فرمود گفته اند که روزی در صحن نجف اشرف دلوی
برای اب وضوء در چاه انداخته و پر از طلا و نقره مسکوک تا بالا امده عرض کرد خدایا احمد
از تو اب وضو میخواهد نه طلا و نیز از میرفیض الله تفرشی شاگرد انجناب در کتاب بعضی
از علماء ابرار حکایت شده که گفت حجره داشتم مشرف بقبه منوره امیر مومنان ع شبی
از شبهای تاریک بعد از مطالعه از حجره خود بیرون امدم در اطراف قبر نظر میکردم دیدم
کسیرا بنزد در صحن امد شناخت و بازشد و افتاد در دویم و در رسیدم بهمین طور پس مشرف
شد بقبر مطهر سلام کرد و از جانب قبر جواب سلام امد من صدا را نشناختم پس سوال
و جوابی در مسئله علمیه واقع شد و در وا نرشد بجانب کوفه من هم بعقب او روانه شدم
و مرا ندید وارد مسجد کوفه شد انجا هم در همان مسئله نامبرده سوال و جوابی گردد
برگشت و من هم با او برگشتم تا رسیدیم بدروازه شهر صبح شد خودم را بر او ظاهر کردم
و عرض کردم که من با شما بوده ام از اول تا اخر بمن بفرمائید از مردان اول را که در حجره با او تکلم
کردی جان مرد و دویم زاد در محراب مسجد پس انجناب از من برای خبر دادن نبردم عهد و میثاق
کرفت تا بعد از فوت و فرمود فرزندان بر من مسئله دو پنداده بود امدم خدمت امیر مومنان ع
در حرم و سوال نمودم انحضرت حواله داد مرا بمسجد کوفه حضرت حجت عجل الله فرجه و بمن فرمود

که حضرت مهدی علیه السلام است در مسجد کوفه است بروخدمت او و مسئله خود را از او سؤال
نماید از امر ذاوّل علی بن ابی طالب بوده و امر ذ دوّم در مسجد حضرت مهدی عجل الله
بوده است و نیز از خالات انجناب بسیار است و در این رجیزه گنجایش حکایت ندارد و تمام
این اثار از رهنما انجناب بوده است و از جمله شیخ مرتضی الا نصاری بوده که خود این فقیر
قبل از رسیدن فوتش که هزار و دویست و هشتاد و یک بوده است تقریبا بیست سال در
عتبات عالیات مجاور خاپر حسینی بوده ام و زیاده از ده سال از اکثر مقامات و مجالس
علمیه بوده ام برای تحصیل علم خالات و صفات انجناب را سمعا و بصرا شنیده و دیدم که در
تمام اوقات لیلا و نهارا بعبادت پروردگار و تحصیل و تدریس علوم شرعیه بوده و با
امدن کرورها در رسائل برای انجناب از تمام اطراف و جوانب لباسش دو سه قران و
خوراکش دو سه لقمه نان و خوابش دو سه ساعت و جمیع اساس البیت و کتب و ملزومات
علی التحقیق بیست و نه تومان و شش هزار دینار بوده و شیخ محمود عراقی رحمة الله علیه
در کتاب دار السلام خود ذکر خالات ان جناب را نموده و هم چنین بسیاری از علماء و فضلا
هر زمان که خالات و صفاتشان مذکور در کتب سابقین است که همگی خدا را مقدم بر هوا
و قسم دوّم از جهاد جهاد با کفار است و ان نیز بر شدن با ایشان است در رکاب پیغمبر
و امام از برای اظهار اسلام و ایمان با دل و جان نه برای غنیمت و ردن و طمع بما این و ان که
از برای اینکونه مجاهدین در باطن اساس و بنیانی نخواهد بود و چون تابع و سواد لشکر اند
امید است که از جناب خداوند رحمن بی بهره نباشند ولی اجر و ثواب حضرت کشان قاعدین
بلندان نظر بفرمایش خاتم پیغمبران ذا انها بهتر خواهد بود که فرمود اگر شهداء امتی اصناف
الفرش یعنی بیشتر شهداء امت من کسانی باشند که از روی جهاد با پیغمبر و امام زاده اند
و معذور از رفتن بوده اند پس تا ان نرود در رختخواب خود مرده اند ای بسا مجاهدین در

صفوری

در وجود عقل و اسامی اخلاف

در صفوف نکه مجبور برفتن شده اند و پا برای غنیمت رفته اند و کشته شده اند و مفاد
فرمایش انحضرت از استکه مرد از شخص نادر وی جهاد و نیت بی شائبه مجاهدت با نفس خود
و با کفار و مشرکین بمال و جان بشود تا بمقتضای این شریفه و من جاهد فینا لنهدینهم سبلنا
باز چند بزرگ عقل براه راست خدائی نائل بشود **فصل** و فرق چهل و یکم از جنود عقل
یکی بوالدین است چنانکه فرمود و قضی ربک ان لا تعبدوا الا ایاه و بالوالدین احسانا
یعنی امر فرمود پروردگار تو که بندگی نکنید مگر خود را و احسان بوالدین خود نمائید بدانکه
والدین انسان سه طایفه میباشند اول و اقدم بر همه والدین حقیقی این امت رحمه محمد و آله
اوست نظر بفرمایش خود پیغمبر ص با امیر المومنین که فرمود نا علی انا و انت ابوا هذه الامة
یعنی یا علی من و تو دو پدر این امتیم نظر بانکه بعد از خدا و قدرت الارباب از دو بزرگوار
رتبه الاتر و امری باهل عالمند و از جانب حق ایشانند واسطه فیوضات الهیه و رسانندهٔ
قانون مدد معاش بخلق و شفاعت کنندهٔ امت که شبها بخواب بوده اند و دعا برای ایام
و تعبها در خواست بخشایش امت کشیده و از ارحام از قوم دیده پس واجب بر امت است که اولاد
ایشانند احسان با ایشان و در تربیهٔ ایشان بکنند انظور یکه خدا در قرآن دستور العمل داده
و بجور و ستم تضییع حقوقشان نکنند و شفعاء خود را خصماء خود نسازند و در مصداق
فرمایش و بالوالدین کان شفعائه خصمائه واقع نشوند یعنی وای بر کسیکه شفیعهای او خصمهای
او شوند طایفهٔ دویم از والدین علماء و معلمینند که ایشان با زحمت بسیار و ریاضت
بیشمار فهم و استنباط احکام الهی کنند و ظاهرا از ذلت و مشقت خالی حرد م کنند و مردم
را از ظلمت جهل و نادانی بنور علم و دانش دستور العمل معاد و معاش خودشان آورند
و زمین موات وجود ایشان را بجوهٔ ابدی کشانند پس واجب بر متعلمین ایشان با شفاعت
و مضاعفه از والدین ظاهری احسانشان نمانند زیرا کبراء عظماء عدة نفوس روح استند و

واتفاق در ترتیب بدن بدون روح هستی ندارد لهذا گفته اند که چیزی بعد از موت
انسان مفنی وجودش نیست مگر جهل و ما ذا فی که بدون علم و معرفت انسان را بنائی نباشد
و نظر باین شریفه وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون یعنی لیعرفون معرفت است علت
ایجاد پس معرفت علت بقاء پس خوشا حال انانکه قدر و شرف علم را بدانند و علما
و معلمین را از پدر و مادر جسمانی محترم تر بدانند و حقوق انها و ایشان را بدرجات
علیاء گرامی بدارند طائفه سیم از والدین پدر و مادر جسمانی اند که خداوند عالم نظر
باین مذکوره امر باحسانشان فرموده و مراد از احسان نظر بروایت کلینی در کافی از حضرت
صادق ع خوش صحبتی و نیکو رفتاری بایشانست و وا ندارنکردن ایشانست بسوال از
چیزیکه محتاج باو شوند اگرچه مستغنی نباشند و فرمود از حضرت که مراد از قول خدا و لا
تقل لهما اف و لا تنهرهما انست که چون هر یک از پدر و مادر تو یا هر دو و یا پیر شوند و پیری
ایشان اسباب صدمه تو باشد نگوئید بایشان اف یعنی من از شما ضرر میکشم و هرگاه ترا
نزنند نهر یعنی زجر شان مکن و فرمود که مراد از قول کریم در این فرمایش که فرمود و قل لهما
قولا کریما اینست که هرگاه ترا نزنند بایشان بگو که خدا شما را بیامرزد و فرمود که مراد از خفض
جناح در قول خدا و اخفض لهما جناح الذل من الرحمة اینست که چشم خود را بسوی ایشان از
نکردانی مگر از روی رافت و رقت و صدای خود را بالای صدای ایشان بلند نکنی و دست
خود را بالای دستهایشان بلند نکنی و مقدم بر ایشان راه نروی و نیز در کافی از موسی بن
جعفر ع روایت شده که از حضرت فرمود مردی از رسول خدا صلعم سوال نمود از حق پدر بر
پسر حضرت فرمود که پسر مدام خود را باسم صدا نکند و پهلوی او راه نرود و قبل از
او ننشیند و از برای او فحش نستاند و نیز در کافی از حضرت صادق ع روایت شده که
فرمود مردی بر سول خدا عرض کرد که مرا وصیتی بفرما حضرت فرمود شرک بخدا نیاور

وقلب خود را با یمان مطمئن دار اگر چه عذاب بینی و در آتش بسوزی و والدین خود را اطاعت
نما و احسان با یشان نما خواه زنده باشند و خواه مرده و اگر بتو امر کنند که از مال خود یا
عیال خود دست بردار که این افعال تو کاشف ایمان تست پس ای برادر دینی
من اخلاق خود را درباره والدین بد مشنو و العمل خدا و رسول و ائمه هدی کامل نما تا نگه
نظر ما جعفر صادق از تو راضی بمیرد یا یشان شوی و حاجت مرکب تا از خدا بخواهی و با
مقام ادعاء اسلام نمائی و خدا نگه این بلیات متوالیه مخالفت را از تو برداشته و اساس دین
است و بی حجم مردمانست و خدا نگه این بیچاره پدران و مادران را برای تحصیل ادب و نان
تو چه زحمت بیپایانی کشیده اند و تو در عوض یا یشانی و بردن جسم و جانی بدشت
و زبان غافلی از عقوبت عاق یا یشان از خالق منان پس معرفتی بحقوق این سه نظایر از
والدین حاصل نما و بقدر امکان که خارج از طاقت بشریه نباشد در اطاعت و احسان
سعی و کوشش نما تا مبتلای عقوقشان نشوی وارد شده که فرمود رسول خدا صلعم کسیکه دعا
کند حق ابوین خود را خدا در بهشت هزار هزار درجه باو رحمت فرماید مسافت هر درجه
تا بد درجه مسافت صد سال راه است بلکه در راست یک درجه از نقره است و در درجه
دیگر از طلا و در درجه دیگر از مروارید است و در درجه دیگر از زبرجد است و در درجه دیگر
از مشک است و در درجه دیگر از عنبر است و در درجه دیگر از کافور است همین ترتیب تا آخر
درجات و فرمود حضرت صادق ع کسیکه میخواهد سکرات بر او آسان باشد نیکوئی به
کند بوالدین خود تا مرگ بر او آسان شود و هرگز زود نیاقتیر نشود و نیز وارد شده که
زکریا گفت من مردی بودم نصرانی پس مسلمان شدم و رفتم بمکه و وارد شدم بحضرت صادق ع
و در اثناء عرایضم عرض کردم یابن رسول الله پدر و مادرم نصرانی اند و مادرم اهل بیتم
چشم بسته اند تا یشان غذا میخورم حضرت فرمود که آیا گوشت خوک میخورند عرض کردم

فرمان معروف

نهاین رسول الله انحضرت فرمود بخور با انها و نکوئی کن با ما در خود و هر وقت مرد
بغیر خود برکنارش مکن خودت مباشر امرش باش **فصل** و در چهار دوم از جو
عقل ایشان معروف و حسن رفتار است چنانکه فرمودوا المؤمنین و المؤمنات بعضهم ه
اولیاء بعض یامرون بالمعروف و ینهون عن المنکر یعنی مردهای مؤمن و زنهای مؤمنه بعض
ایشان دوستار بعض دیگرند امر کنند یکدیگر را بمعروف و نهی کنند یکدیگر را از
منکر و مراد از معروف جمیع چیزها ییست که شرع و عقل هر دو انها را نکو بداند و
اسم است برای هر کونه طاعات خدا و تقربات و احسان بسوی ناس بعد از شناختن هر
فردی از ایشان که هم خودش در مقام اطاعت عامل بمعروف شود و هم دیگران را امر نماید
و هم خودش اجتناب از منکر کند و هم دیگران را نهی کند تا امر بمعروف و نهی از منکر وقت
ابتلاء مردم بد کار بانواع بلیات خود مبتلا نشوند بابتلاء دیگران چنانکه وارد شده که
قوم ادریس صد هزار نفر بوده اند شصت هزار انها از بدان و چهل هزار نفر از خوبان چون
بلا بر ایشان نازل شد همه صد هزار نفر را بخاک هلاک انداخت انحضرت جهت ابتلاء بنکار
را از قاضی الحاجات مسئلت نمود خطاب رسید بحهت امر بمعروف و نهی از منکر نکردن انجوها
ببدان و راضی شدن بعمل زشت بدان و عقلا حاکمست که هر کس بدون عذر شرعی کسرا نهی
از منکر ننماید البته راضی بعمل او و خوشحال خواهد بود و اگر کسی راضی بعمل او شد البته در صورت
وجود اسباب منکر برای او هم خودش فاعل آن منکر خواهد بود پس بمکافات عمل انقاعل مبتلا
خواهد شد و اگر کسی راضی بعمل فاعل منکر نشود و نهی ننماید دور دی از فاعل منکر پس ما بین دوری
و بیزاری مبتلا ببلای انها خواهد شد چنانکه مجلسی علیه الرحمة در بعض از کتب خود در ضمن
اخبار فتن آخر الزمان روایتی از حضرت صادق ع نمود که انحضرت فرمایشات مفصلی از سوء
افعال مردم آنزمان بجابر ان خبر فرمود پس بوی فرمود که نوای حزن مناش در آخر الزمان ما ان

در وجود عقل و اسامی حلاوتست

افعال مذمومه ازان بدکاران که هرگاه عذابی برایشان نازل شود بیوکاری نخواهد داشت
واکرهم مبتلا شوی رفته بسوی رحمت خداوند بدانکه خدا اجر نیکوکاران را ضایع نخواهد کذاشت
وچون دانستید ایشان طالب پس باید دانست او کاه که از برای امر معروف و نهی از منکر شرایط
ومعدات ثابت کرد باید معرف ما نیز ابتدا نمود پس اقدام بامر معروف و نهی از منکر نمود و از
شرایط موافق شرع شریف عاقل و بالغ بودن آمر و ناهیست که تکلیف بر غیر عاقل و بالغ نباشد و
تحالم بطریق امر و نهی بودنست و ممیز بیک و بد هر چه بودن است بتصدیق عقلاء زمان نه
برای خودش ای نیابنک در نزد امر بد نزد عقلاء صاحب تمیز است و بنا بد در نزد ناهی
نیک در نزد عقلاء صاحب تمیز است پس باید امر و نهی تعلق کرد بنیک و بد حقیقی عقلاء
نه نزد خودش یا ممیز بودن آمر و ناهی ضرر بر خود و نامردم دیکرد رجاز و ملاحظه
ایشان که اکر زمان و مکان و کسان ایشان مقتضی امر معروف و نهی از منکر نباشد و مظنه
ضرر نباشد امر و نهی جایز نخواهد بود و اکر آمر و ناهی خودش بتنهائی قادر بامر و نهی است
بخود او اکتفا میشود والا استعانت جوئیدن هم بیغرض و فساد و باید دانست ثانیا
که طبیعت جمیع افراد انسانیه سرشته شده است از چهار نوع از مخلوقات اول ملکوتیه
که عبادت هنکام انسانی و سایر اخلاق حمیده اش از او بروز کند دوم شیطانیه که
فتون با لوان مختلفه و تشکلش با شکال متفاوته از او پیدا میشود سیم بهیمیه که اکل
و شرب و نوم و جماع از آن برمیخیزد چهارم سبعیه که غضب و خشم از او ظاهر میشود پس
هر کسی مقابل شود بهر یک از طینتهای چهارکانه البته باعث همیجان همان طینت انسانیه
خواهد شد مثلا اکر کسی برابر شود بشخص عابدی در نافلهٔ قرآن و نماز کذاری پس مبدل
بعبادت و قرآن و نماز او خواهد نمود و هر کاه نظر کند بکسیکه طعام میخورد هر قدر یکه سیر
نباشد محض خواهش طبیعت انسانی خود باز مبدل بافطعام میکند و هر کاه نظر کند بزن

مناسب

صاحب عمره و نازی تو وه شما و آینه اش بحرکت نیاید و مثل بیجاع خواهد نمود و هر گاه حر
شود تا بشخص مثلوث مشهوری نگوید و شهوت پیدا خواهد نمود و هر گاه مقابل شود تا
صاحب غضب و خشمی پس خشم و غضب خواهد حاصل نمود و و حذار خالم بمطالب مذکوره
است پس هر گاه امر و نهی کند شخص امر و ناهی کبیر ابا لیبت و ملایمت مینه تمر و اثر خواهد
داشت و اگر بهمی امر و نهیش کند بخشونت و غضب پس این خشم و غضب محرک خشم و غضب
مامور و منهی خواهد بود و جز عداوت ثمری نخواهد بخشید و شاید حکمت فرمان خدا
رحمن در روان معجزنما بس بجانم پیغمبران همین مطلب نباشد که فرمود و لو کنت فظا غلیظ القلب
لا نفضوا من حولك یعنی اگر بوده نباشی پرسولا اکرم درشت کو و سخت دل نا امید خود هر
اینه همه اینها از اطراف تو پراکنده خواهند شد پس نباید ملاحظه فساد با المآل نمود و بملا
و لیبت امر بمعروف و نهی از منکر نمود چنانکه خدا بموسی و هرون وقت رفتن از مصر تا نزد فرعون
فرمود و قولا له قولا لینا لعله یتذکر او یخشی یعنی گفتگو کنید ا موسی و هرون نا فرعون با ملا
و لیبت و زبان نا مذکر شود و نا بترسد و در جای دیگر فرمود ادع الی سبیل ربك بالحکمة
و الموعظة الحسنة یعنی بخوان ای پیغمبر مردم را بسوی پروردگار نا دانش و نصیحت بگو و
بعد از ان فرمود و جادلهم بالتی هی احسن یعنی مجادله کن با ایشان بطور خوبی بگو و بدانکه
این لیبت و ملایمت و لمرتبه اظهار امر بمعروف و نهی از منکر است که نباید شخص مکلف عمل
نماید بان بعض آیات شریفه مذکوره و لیبت نباید نا بردم در این مطلب و در صورت بی فائده
شدن لیبت پس تکلیف شخص مکلف کناره کردن از تعامل منکر و تارك معروف است و اگر
مفید نشد پس نا خشونت و غلظت امر بمعروف کردن و نهی از منکر کردن است و اگر مفید نشد
پس تکلیف زدن است اگر محل لایق زدن نباشد و اگر زدن هم مفید نشد پس تکلیف جراحت است
در امر بمعروف و نهی از منکر است بالیاق و اگر جراحتهم مفید نشد پس تکلیف کشتن است

مانند بعضی از نیشابوریان مجتری که باحدة کثیره ترک سنت نکنند و تا تارکین صلوة متعدد
کرتا بعد برهای کثیره ترک صلوة کنند و این حدة مخصص مجتهد جامع الشرایط است و شرط امر
و ناهی بلند تر بودن از مامور و منهی است تا فاد ر بامر و نهی نباشد و ترجیح شخص امر و ناهی
مرجوح بر مامور و منهی راجح نشود و مذموم عقلا و شرع هر دو خواهد از انجا که معنی امر طلب
کردن متکلمست از مخاطب فعل بنگیرا بطور تفوق و بلندی بر تبه و معنی نهی طلب کردن متکلم است
از مخاطب ترک فعل بر شیئی را بطریق تفوق و بلندی بر تبه پس امر نهی شخص عوام جاهل بمرد
عالم دانشمند ناصواب است زیرا که فائده علم و دانش بصیر و حکیم بودن در تکالیف خود و دیگران
است و نقص افعال عالم در نظر عوام از نقص نادانی خود ان عوام است چنانکه مغرور فیلسوف
حکمت اموختن خطا است پس بعالم بحث نمودن کذلک است یعنی از قبیل زیره بکرمان بردن
فلنظره بتعمان و امر بمعروف رعایا نسبت بسلاطین اقبح از انست نظر بانکه سلاطین بیاعاد لند
مانند سلاطین سلف که در امور مملکتی خود ابصر از رعیتشان اند و عمل احسان برای
رعیت عین عدالت و بناسیاست شرعیه چونان وار رعایای خود را چون کوشفندان
محافظت میکردند و میکذارد ند که رعیت در لباس و اساس و غمازات اتحدود رعیتی خود
خارج شود و مداخلشان از مخارجشان افزونتر پس امور معاششان مختل و نارسا کشته
نام ظلم را بان سلاطین کذارند پس رعایا بچنین سلاطین جوائر معروف و نهی از منکر را ندارند
و یا انسلاطین ظالمند مانند سلاطین خالیه که رعیت را در نظر خود پست تر از بهائم شمارند
و هزارشان را برای انتفاع یکنفر مرد ظالم از خدا بیخبری با قطاع طریق فروشند که زاد و فریاد از رعایا
از ظلم ان سلاطین بآسمان رود و کسی بداد ایشان نرسد و این بخوار سلاطین نیاید و انظر ما انکره
جبة غضبیة و با غالب بر وافق و عدالت است نشاید امر بمعروف و نهی از منکر نمودن چون
سنت رعایای مظلوم بسلاطین ظالم اجور نسبت معدوم و در فرض ثبوت و طرف ثبات انکونه

سلاطین بی عدل و انصاف موجب هلاک خود و رعایا خواهند بود مگر انکه در غایات
خطاهای انکونه سلاطین را زود التماس نماید و شاید نظر ما بمطالب داشته است
احادیث وارده در ای معناء سلاطین در طول عمر ایشان اگر عادل نباشند و در اصلاح
حال ایشان اگر جایز باشند و همچنین است خالق قاطبه نامزد امر بمعروف و نهی از منکر
نسبت بیکدیگر که باید ملاحظه اولویت و افضلیت بشود و با شرایط مذکوره امر بمعروف و
نهی از منکر بشود تا مفید فائده بشود مثل امر بمعروف و نهی از منکر زمان خالد این
ولید که تمام از میان رفتند افعال ظاهریه مسلمان ظاهری از قانون شرع و سیاست ملکیه خارج
است که هرج و مرج کلی در امور معاد و معاش مردم پیدا شده **فصل** در چهارم
از خود عقل ستر است و ستر مخفی نمودن بعضی از امور است از مردم چنانکه در مود و تکلما
بینک و بینهم حجابا مستورا یعنی قرار دادیم میان تو و میان ایشان حجاب و پرده کنی زاده
و بنا انکه ستر کننده مطلق خدا است که ستر معاصی و عیوب بندگان خود را میکند در بلیه
و نامیده شده است باین جهت ستار العیوب و ستر بندگان پوشیدن از ایشان است عیوب
و افعال زشت مردم را بجهت ندریدن پرده ایشان و پا پوشیدن و از انظار مردم نمان عیب
و عصیان خود است از دیگران برای متجری نشدن ایشان در اظهار مردم نمان و پا مستور نمودن
عبادات و اعمال خود است بجهت پیدا نشدن ریا و سمعه در نزد مردم نمان که هر سه قسم
مذکور از ستر شرعا و عقلا محبوب است و فائده ان خفیف و خوار نکردن خلق است در انظار
که با عث عتاب وی او شود در نزد بیگانه و یا زود برهم خورد و معاشش شود در نزد مردم
یا اعتبار و در باب ستر عیوب خود بروایت کلینی ابان بن تغلب از حضرت صادق ع روایت
نمود که هر که اقتا کند معصیت خود را مخذول است در نزد مردم و هر که ستر کند مغفور است
از خدا و بعمل بحدیث را حضرت رضا از رسول خدا ص روایت نمود و در باب ستر نیکی و عبادات

خوانده ام کلینی در کافی از حضرت صادق ع و حضرت رسول روایت نمود که فرمود ندانم
دو بند کدام المنشر بالحسنة بعشر امثالها تا سبعمائة ضعف یعنی کسیکه بشناساند حسنه خود را از مردم
برابر شود یک حسنه او با هفتاد حسنه و وارد شده خیر الذکر الخفی یعنی بهتر بی ذکر پوشیده
انها است و نیز وارد شده که حضرت سجاد ع در مدینه طیبه گفانچه صد خوانه از فقراء
را امر فرمود و شبها قوتها بایشان میرساند و احدی او را نمی شناخت و چون آنحضرت فوت نمود
و امر گفانها آنحضرت منقطع شد دانسته شد که آنحضرت بوده است که قبلا انخوانها را در دنیا
رفته است پس لازم بر هر صاحب عقلست که معرفت بشناسد و فوائد آنرا پیدا کند و بر طبق آن منه و
امکنه و اشخاص حفظ این فوائد شریف جنود عقل را نماید و او را از خود دور و از راه خود را
جاسوس و مذهب خود را از مخالفین عنود نظر بفرمایش استاد ما بك و ذهبك و مذهبك
مخفی و مستور بدارد تا از شر دشمنان ایام محفوظ بماند و همچنین اهل مجالس و سخنان اهل اسرار
نظر بفرمایش آنجا لبن بالامانات خصوصا سلطان و صاحب شان را امانت نگذارد که از بی
باك بودن در افعال و اقوال مفاسد بر پا ندارد و حفظ مراتب وجود عقل خود را نموده باشد

فصل در پنجاه و چهارم از جنود عقل گفته است چنانکه فرمود من کفر بالله من بعد
ایمانه الا من اکره و قلبه مطمئن بالایمان یعنی کیست که کافر بشود بعد از ایمان مگر آنکه مجبور
شده باشد بکفر ظاهری ولی قلب او مطمئن بایمان باشد نازل شده است این آیه در مکه
برای عمار و پدر و مادرش که مردم مکه آنها را مجبور نموده بودند بر کفر و بعد از نزول آیه
شریفه مذکوره معذور شدند به تقیه و کفر لسانی ولی قلب او مطمئن بایمان بوده بدانکه تقیه
حفظ انسانست خود را در وقت ضرر جانی یا مالی یا عرضی و هر ضرر مانند واقع شدن شخص
مسلم است در خانه یا مملکت اسلامی یا یهودی متعصب متغلب و یا افتادنها که در آن وکند
و موارد مامور به تقیه است بدرجه که نماز خود را ترک کند و یا بغیر قانون شرع انور عمل کند

و وضوء خود را بطریق مخالفین نسازد و با سخنانی او زبان برا مکند موافق او را ء و طرق مردمان
مخالف نباشد و آیات قرآنیه در قلب تقیه بنماید از جمله و یدرؤن بالحسنة السیئة یعنی
دفع میکنند بحسنه نیکوئی سیئه و بدی را و از جمله لا تستوی الحسنة ولا السیئة یعنی مساوی
نیست حسنه با سیئه و از جمله ادفع بالتی هی احسن یعنی دفع کن بچیزی که او نیکوتر است بدیها
را که مراد از حسنه در آیات مذکوره تقیه است و مراد از سیئه عدم تقیه و افشا است و اخبار
در باب تقیه بسیار است از جمله فرمود امام محمد باقر ع التقیة من دینی و دین آبائی یعنی تقیه
از دین من و دین پدران من است و از جمله حضرت صادق ع فرمود با ابی بصیر التقیة من دین الله
یعنی تقیه از دین خدا است با ابی بصیر عرض کرد با بن رسول الله تقیه از دین خدا است و فرمود بلی
حضرت بلی قسم بخدا که تقیه از دین خدا است و فرمود بحضرت ابراهیم که حضرت یوسف بقافله
نزادزهای خود فرمود که انتم لسارقون یعنی شما ای اهل قافله دزد بگل عزیز مصر
میباشید بخدا دزد نبوده اند بلکه نسبت حضرت یوسف بزادزای خود زا بدزدی از
باب تقیه بوده است و نیز در کافی بسناد خود از حضرت صادق شنیده که حفظ کنید دین خود
را و پرده بنا و بپوشید بر او هر که تقیه ندارد بدان مانند مثل شما در میان مردم مثل زنبور
عسل است در طیور هواء که اگر طیور هواء بدانند چه در میان شکم زنبور عسل است
پاک زنبور بزادرهوا بخواهند گذاشت و اگر مردم بدانند محبت اهل بیت زادرد ل شما با
هزاینه میخورند شما را بزبانهای خود و تمام خواهند کرد شما را در ظاهر و خفیه خود و نیز
در کافی از حضرت صادق ع روایت نمود که او حضرت با بی عمرو کنانی فرمود ای اباعمر و اگر
خبر بدهم ترا بخبری و ترا فتوی بدهم بحکمی پس پیروی و دو با زبانی نزد من و از من سؤال مکنی
همان مطلب را و ترا جواب بدهم بخلاف حدیث اول و فتوای اول را پا کدام یک را خواهی گرفت
ابی عمرو عرض کرد دو یکی را با بن رسول الله و او کنار میکنم اول را حضرت فرمود که بخود

وصواب دهنا دکرده یا ابا عمرو و یا دارد خدا عبادت را مکرر سه بار قسم بخدا ای ابا عمرو
خیر من و شما خواهد بود و میخواهد خدا از برای ما و شما در دین خود مکر تقیه را کرمراد
از حضرت باقی عمرو است که حکم ثانی من از باب تقیه است و نیز کلینی در کافی در روایت کرده
که مردی از حضرت صادق ع سئوال نمود که مردم گویند علی بن ابی طالب ع در کوفه بالای
منبر فرمود ایها الناس بدرستیکه بمن زود دروغها شما خواهید شد بسبب من پس
شما مرا سب کنید پس ما مورخواهید شد ببیزاری از من شما بیزار از من نشوید پس حضرت
صادق ع در جواب او فرمود که مردم چه دروغها بر علی میبندند یعنی علی بالای منبر
چنین نفرمود بلکه فرمود که شما باین زودی ما مورخواهید شد بسب من شما سبم بکنید
پس ما مورخواهید شد ببیزاری من و من بدین محمد م و نفرمود انحضرت که شما از من بیزاری
بجوئید پس او مرد سائل عرض کرد یا بن رسول الله من کشته شدن را بر بیزاری جستن علی بن ابی طالب
اختیار میکنم پس حضرت صادق ع باو فرمود که قسم بخدا اینکار تو منفعت و ضرری بر
علی ندارد و فائده ندارد برای علی مکر کار عمار یاسر در مکه که اهل مکه او را اجبار کردند
بکفر و انجناب بتقیه خود اظهار کفر نمود ولکن قلبا و مطمئن بایمان بوده پس خدا آیه من
کفر بالله را در باره او نازل فرمود و رسول خدا بعمار فرمود ای عمار خدا عذر ترا از باب
تقیه باین آیه قبول فرمود پس اگر مردم برکشند از ایمان خود تو هم برکرد ظاهر بیزاری در کافی
روایت از هشام کندی شده که فرمود حضرت صادق ع اجتناب کنید از کار یکه عائبت
از او سرزنش بیابید بدرستیکه پسر بدا فتراء زند پدر خود را بعملش پس نسبوی هر که بود
زن او باشد نه شیر او در عشیره اش در زاید و عیادت مریضش بکنند و تشییع جنازه اش
کنند و با این افعال شما بر شما در هیچ خیری سبقت نخواهند گرفت قسم بخدا که عبادت نکرده
نشد خدا بچیزیکه بهتر از تقیه نباشد در نزد او پس نباید شخص مکلف غافل در مواردتقیه

ترك نفیه نكند و طرق تفیه را از بعض مطالب مذكوره در اخبار و كتب برای ارشاد بكرد
از جمله سید جزائری جلیله در حمله انوار المؤمنین ذكر نموده كه در مورد دوری با رسول خدا
براهی صرفتم كه ناگاه شیخی امد آنجا نمودم كه بر من سلام كرد و متوجه من گردید و گفت السلام
علیك یا رابع الخلفاء و رحمة الله و بركاته الیس هو كذلك یا رسول الله فقال بلی ثم
قضی یعنی انشیخ بمن گفت سلام بر تو ای خلیفه چهارم پس رو بسوی رسول خدا صلعم نمود و
عرض كرد یا چنین نیست یا رسول الله انحضرت فرمود بلی پس انشیخ روانه شد و رفت پس من
عرض كردم كه بود این شخص یا رسول الله كه تصدیق او را فرمودی در باب خلیفه چهارم بود
من رسول خدا فرمود بلی یا علی تو رابع خلفائی و عهد میكنم خدا زاد را بمطلب كه در كتاب
خود بگوا فرموده انی جاعل فی الارض خلیفة یعنی من بندی در زمین خلیفه خواهم گذاشت و این
خلیفه اول از ذری زمین ادم بوده است و در جای دیگر فرمود یا داود انا جعلناك خلیفة
فی الارض فاحكم بین الناس یعنی ای داود بدرستیكه من تراد در زمین خلیفه قرار داده پس
حكم بكن میان مردم كه داود خلیفه دویم از زمین بوده است و حكایت نموده كه بداد خود
هرون گفت اخلفنی فی قومی و اصلح و لا تتبع سبیل المفسدین یعنی ای محمد من تو خلیفه من
باش در قوم من و اصلاح بكن و متابعت راه فساد كنندگان و خطا كه هرون خلیفه پیغمبر
امت و فرمود در بارهٔ تو یا علی و اذان من الله یوم الحج الاكبر یعنی اعلان از جانب خدا است
بخلق در حج بزرگ كه تو بوده رسانندهٔ امر خدا بخلق و تو بوده وصی من در میان امت
چهارم بان طور یكه انشیخ بعد از سلام بتو عرض نمود و او برادر من حضرت خضر بوده است
و از این روایت معلوم میشود كه این رفتار و گفتار حضرت خضر با امیر مؤمنان ع از برای
مصلحت تقیه بوده تا اهل دین و اسلام هم ارشاد شده و در موارد لازمه تقیه كرده و از
دشمن خلاص شده باشد چنانكه نوشته اند در زمان سابق حاكم مختص شرف پادشاه بصره

نوشت که من در تحت قبهٔ خلیفهٔ چهارم دعا گوی شما بم وقتم برای اینا اظهار خود خورد خاطر
بصره بفتن خاصتا بنمود که او اهل سنت است پس با و محبت پیدا کرد و هذا یای زیادی برایش
فرستاد و از جمله طرف نقبه نوشته اند در بلاد اهل خلاف و سؤال کنند از تو خلیفه را بگو
خلیفهٔ اول صدیق است و خلیفهٔ دویم فاروق است و خلیفهٔ سیم ذو النورین است و خوف از
عبارات مکن که همه اینها القاب امیر مؤمنان است چنانکه صدیق اکبر و فاروق اعظم ذو القب
امیر مؤمنان است و نورین حسن و سبطند که امیر مؤمنان ذو النورین یعنی صاحب دو نور است
پس از ایات و اخبار و بیانات مذکوره باید معرفت بفوائد نقیه حاصل نمود و باین تکلیف شرعی
در صورت و خوب عمل نمود **فصل** و هر زن چهل و پنجم از خود غفلت نصافت چنانکه
فرمود یا ایها الذین امنوا کونوا قوامین بالقسط شهداء لله و لو علی انفسکم و الوالدین و الاقربین
ان یکن غنیا او فقیرا فالله اولی بهما فلا تتبعوا الهوی ان تعدلوا و ان تلوا او تعرضوا فان الله
کان بما تعملون خبیرا یعنی ای کسانیکه ایمان آورده اید بپا دارنده باشید قسط و انصاف را
شهادت دهندگان برای خدا اگرچه ضرر بر خود و پدر و مادر و قرابت شما باشد خواه
فقیر باشد و خواه غنی که مراد خدا از این فرمایش نظر بخواهش امام حق انصاف و حق گوئیست
که نباید او را از دست داد اگرچه ضرر بر خود و پدر و مادر و اقربا فقیر وارد شود چنانکه امیر
حمزهٔ ثمالی از علی بن الحسین علیهما السلام روایت نمود که رسول خدا صلعم در آخر یکی از خطبها
فرمود خوشا بحال کسیکه نیکو نباشد خلقش و پاکیزه نباشد طینتش و صالح نباشد باطن او
و نیکو باشد ظاهر او و زیاد نماید از خود انصاف کند و زیاد نماید از سخن خود نیاسائل کند و انفاق
بدهد بمردم زیاد از نفس خود و هر زنی سکوتی از حضرت صادق علیه السلام روایت نمود که رسول خدا فرمود
سید اعمال انصاف مردم است از نفس خود و مواساة برادر دینی است در راه خدا و
ذکر خدا است در هر حالی و هر زنی از امه از حضرت صادق علیه السلام روایت نمود که فرمود از حضرت
امتحان شده مؤمن نخواهد بود مگر آنکه شده باشد از سه خصلت عرضه کرد مذا بحضرت که چیست

در حدود عقل و اساس اخلاق

ان سه خصلت پاین رسول الله انحضرت فرمود مواساة یا مرد م از هر چه بدست او است و
انصاف مردم از خود و ذکر خدا بسیار و نمیگویم که ذکر خدا سبحان الله والحمد لله است
بلکه مراد از ذکر خدا یاد داشتن خدا است در نزد هر چه با و حلال است و هر چه با و حرام
است و نیز از حضرت صادق ع روایت شده که انحضرت فرمود خدا وحی فرستاد بحضرت
آدم که من جمع کرده ام کلمات خود را در چهار کلمات آدم عرض کرد خدایا چیست چهار
کلمه خطاب رسید یکی برای من است و یکی برای تست و یکی میان من و تست و یکی میان
تو و مردمست انکه برای من است عبادت خالص بی شریک تست و انکه برای تست جزای
اعمالست و انکه برای من و تست دعاء از تست و اجابت از منست و انکه میان تو و مردم است
راضی شدن تست برای مردم هر چه را که برای خود راضی باشی و کراهت تست برای مردم
هر چه را که برای خود کراهت بداری پس باید انسان تهذیب باخلاق نماید و عقل خود را
بحفظ جنود ش و این چند اوصاف کامل نماید **فصل** و از جمله جنود عقل طهارت است چنانکه فرمود و انزلنا من السماء ماء طهورا یعنی باز گردیم از اسمان
آب طاهر کننده را و مراد از طهارت نزاهت و نظافت از ادناس و ارجاس یعنی کثافات است باید
دانست که کثافات بر دو قسم است قلیله و کثیره و هر یک از ان دو ظاهره محسوسه است
و یا باطنیه غیر محسوسه اما کثافات قلیله محسوسه بسیار است از جمله انها حرکت دست و
صورت و اعضاء بدن و لباس و ظروف و سایر ملزومات و اساس البیت انست که
خانه اش نام نهاده اند و طهارت از خباثت باطنیه استحبابا و تارعنکبوت و خاکروبه
که تطهیر بیوت از انها بجاروب است و کلاب و صور مجسمه و غیر مجسمه و الات لهو و لعب و قمار
و امثال انها که تطهیر مساجد از این اشیاء یرفع انهاست و کثافات کثیره محسوسه مانند
بول و غایط و خون و منی و سگ و خوک صحرائی و میته و شراب و فقاع و نبیذ و عرق الجنب

از حرام و اب انکور قبل از ذهاب ثلثین که طهارتش از انها نیز بابست و نامیده شده است
هر دو اینها طهارتش بطهارتش از خبث و امّا کثافات باطنیه نیز بردو قسم است قلیله و کثیره
امّا قلیله باطنیه مانند دیچ که طهارتش از بوضوء است با اب و یا بدلش از وضوء است
بخاک و شاید از امتعه و کثافت کثیره باطنیه مانند جنابت و حیض و نفاس و استحاضه که
طهارت و ازاله انکونه کثافات بغسل یا ابیت بفتاوی که از شارع مقدس رسیده و
فقهاء اسلام متعرض شده اند و در حکم ادناس غیر محسوسه باطنیه است مکروهات متعاصی
صغیره و کبیره که از شارع مقدس رسیده که ضد جمیع خلق غیر از انبیاء و اوصیاء و ائمه
و ملئکه همه کسی موافق خود دارای است که در مکروهات بهتر اجتنابست و در معاصی
صغیره و کبیره نباید بوی خود را پاک و طاهر نمود و در عدد معاصی کبیره و معرفت بان
اختلافست بعضی گفته اند انها معاصی است که خدا وعده جهنم بانها داده و بعضی گفته اند
که هفتصد است و بعضی دیگر قائل بهفتاد اند و بعضی قائل بهفتند قتل نفس عاق والدین
اکل ربا بعد البینه که مراد بیرون رفتن از ملک کفر است با سلام و معاودت بلاد کفر
و قذف محصنه یعنی نسبت زنا بزنان عفیفه دادنست و اکل مال یتیم و فرار از جهاد است
و بعضی از علماء بجای فرار از جهاد کفر را قائلند و بعضی دیگر قائلند که همه معاصی کبیره
است و لی نسبت بعضی بعضی دیگر بزرگتر است و کلینی در کافی از حضرت عبد العظیم بن عبد
الله الحسنی روایت نمود که گفت خبر داد مرا حضرت امام محمد تقی ع که فرمود شنیده ام از پدرم
علی بن موسی الرضا ع که فرمود شنیدم از پدرم موسی بن جعفر ع که فرمود وارد شد عمرو
عبید بر حضرت صادق ع و سلام کرد و نشست پس این آیه شریفه الذین یجتنبون کبائر الاثم
و الفواحش را تلاوت نمود و ساکت شد حضرت صادق ع فرمود که چرا ساکت شدی
ای عمرو عرض کرد دوست داشتم معاصی کبیره را از کتاب خدا بدانم از حضرت فرمود بلی ای

عمر و بدانکه اکبر کبائر شرک بخدا است که فرمود انه لا ییأس من روح الله الا القوم الکافرون
یعنی بدرستیکه ناامید نشوند از رحمت خدا مگر قوم کافرین و بعد از او ایمن از مکر خدا
است که فرموده لا یأمن مکر الله الا القوم الخاسرون یعنی ایمن از مکر خدا نیستند مگر قوم
زیان کار و بعد از ان غلو در دین است که خدا غالی را دشمن دارد و الدین عند الله الاسلام
قتل نفس است که فرموده و من یقتل مؤمنا متعمدا فجزاؤه جهنم خالدا فیها یعنی کسیکه بکشد
مؤمنی را از روی عمد پس جزاء او جهنم است و مخلد در اوست و مراد از این کشتن شدن
کشتن کسی است مؤمن را بجهة ایمان او و قذف محصنه است که فرمود ان الذین یرمون المحصنات
الغافلات المؤمنات لعنوا فی الدنیا و الاخرة و لهم عذاب عظیم یعنی هر قذف کننده شده اند در دنیا و آخرت و برای ایشان عذاب
عظیم است و اکل مال یتیم است که فرمود انما یأکلون فی بطونهم نارا و سیصلون سعیرا
یعنی کسانیکه مال یتیم را بخورند خواهند خورد آتش را در شکم خود و بزودی داخل
خواهند شد در طبقه سعیر و فرار از جهاد و ضعوف جهاد است که فرمود و من یولهم
یومئذ دبره متحرفا لقتال او متحیزا الی فئة فقد باء بغضب من الله و ماوه جهنم و
بئس المصیر یعنی کسیکه پشت خود را برگرداند در روز جهاد بسوی دشمنان که از حرف قتال
قتال نباشد پیدا کردن بسوی دشمن نباشد بلکه قصد متحیز شدن بفئه فرار نباشد پس بتحقیق
محقق شده است بجانب غضب خدا و برگشتن بسوی جهنم خواهد بود و جهنم برگشتن بدیست
و اکل ربا است که فرمود الذین یأکلون الربوا لا یقومون الا کما یقوم الذی یتخبطه
الشیطان من المس یعنی کسانیکه ربا میخورند بر نمیخیزند از قبرهای خود مگر مانند کسانیکه
شیطان از مس خود دیوانه او را مخبوط و مصروع کرده باشد یعنی ربا خوران مانند دیوانه ها بیرون
میایند و عمل سحر که فرمود و لقد علموا لمن اشتراه ما له فی الاخرة من خلاق یعنی دانستند
کسانیکه سحر را خریدند که در آخرت بهره ندارند و زنا است که فرمود و من یفعل ذلک یلق

اما ما یضاعف له العذاب و یخلد فیه مهانا یعنی کسیکه زنا کند عقوبت و جزاء خود
خواهد رسید و عذاب او مضاعف شود و بخلود خواری مخلد در جهنم است و یمین یعنی
قسم ما حواست که فرمود الذین یشترون بعهد الله و ایمانهم ثمنا قلیلا اولئک لا خلاق
لهم فی الاخرة یعنی کسانیکه ثمن قلیل را بعهدها و قسمهای خود خریداری میکنند برای ایشان
در آخرت بهره نیست و غلول یعنی خیانت در غنیمت جهاد است که فرمود و من یغلل یات
بما غل یوم القیمة یعنی کسیکه بغنیمت جهاد خیانت کند روز قیامت با همان غنیمت خیانت
شده خواهد آمد و منع زکوة است که فرمود فتکوی بها جباههم و جنوبهم و ظهورهم یعنی کنایه
که اموال خود را کنج و ذخیره کنند و زکوة ندهند روز قیامت داغ کذاشته میشود بان اموال
پیشانیها و پهلوها و پشتهای ایشان و شهادت زور و کتمان شهادت حق است که فرمود و من
یکتمها فانه آثم قلبه یعنی کسیکه کتمان شهادت بکند بدرستیکه قلب او معصیتکار است
و شرب خمر است که حضرت صادق علیه السلام فرمود نام او را ببرد و نام پدر او را نبرد
که خدا نهی از او نموده مثل آنکه نهی از عبادت شیطان یعنی بیان نموده است و شاید نظر امام
علیه السلام در این بیان بآیه باشد که فرمود انما الخمر و المیسر و الانصاب و الازلام رجس
من عمل الشیطان فاجتنبوه لعلکم تفلحون یعنی خمر که مطلق مسکرات است و میسر که مطلق آلات
قمار حتی قاب گردو است و انصاب که مطلق ظروف قسمت کنی است و ازلام که مطلق قرعه‌ها
بنها است همه آنها نجاستی است از عمل شیطان پس اجتناب بکنید از نجاست و از اثر آن کار
بشوید و نهی از خود او و ثانی هم صریحا نموده و فرموده فاجتنبوا الرجس من الاوثان یعنی اجتناب بکنید
نجاستی را که بتها باشند و بعضی گفته‌اند که مراد از رجس شطرنج و غناء و قول زور است و
از جمله کبائر ترک نماز است متعمدا با هر چیزی که خدا را واجب کرده باشد زیرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود
هر که ترک نماز کند متعمدا پس بتحقیق از ذمه خدا و رسول او بیزار شده است و در روایت

دیگر ترک نماز او را معاصی کبیره شمرده شده است و از جمله نقض عهد و قطع رحم است که خدا فرمود لهم اللعنة و لهم سوء الدار یعنی لعنت و خانه بد که جهنم است برای شکنندگان عهد و قطع کنندگان رحم است و چون عمرو بن عبید این فرمایشها را از حضرت صادق علیه السلام از آیات مذکوره قرآن شنید برخواست و گریه بلند صدا و فریاد از منزل آن حضرت بیرون رفت و گفت که هلاک شد هر که برای خود چیزی گفت و با شما خانواده علم و فضیلت نزاع نمود پس باید شخص عاقل با بسط همت و تنظیف خود از جمیع ارجاس ظاهریه و باطنیه صغیره و کبیره خصوصا از این بیت معصیت کبیره که امام جعفر صادق علیه السلام از آیات شریفه و عده عقاب انها داده اجتناب نماید و تهذیب اخلاق خود نماید بعد از یکه ممکن نشود چنانکه خداوند عالم فرموده انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا یعنی اراده فرموده است خدا که ببرد از شما اهل بیت جمیع نجاست را و شما را طاهر و پاکیزه بفرماید طاهر کردنی **فصل** و ورد چهارد هفتم از جنود عقل حیا است چنانکه فرمود ایاکم و الجلوس فی الطرقات فقالوا و لا بد لنا من مجالسنا نتحدث فیها فقال فاذا ابیتم فاعطوا الطریق حقه قالوا و ما حقه قال غض البصر و کف الاذی و رد السلام و الامر بالمعروف و النهی عن المنکر یعنی بپرهیزید از نشستن در راهها گفتند که ناچاریم از مجالس خود که حدیث کنیم در آنها فرمود پس اگر ابا دارید از ترک مجالس پس بدهید حق راه را گفتند حق راه چیست فرمود غض بصر و کف اذیت و رد سلام و امر بمعروف و نهی از منکر یعنی ای مردم هرگاه دعوت شوید بخانه پیغمبر صلعم پس از اذن آن حضرت داخل خانه اش شوید و طعام خود را بخورید و برخیزید و پراکنده بشوید و ننشینید و بنای صحبت و خبر کوفی نکنارید که این کارها اذیت میکند پیغمبر را و آن حضرت حیا میکند از شما و خدا از حق کوئی حیا نمیکند بدانکه چون در این آیه شریفه اسنی از حیاء خدا و حیاء پیغمبر برده شده پس بهمت معرف معنی حیاء او و حیاء خدا و خلق تا بیگانه نشود که مراد از حیا شکسته شدن خاک و تغیر و انفعالست که عارض انسان میشود و منزوی و منقبض میکرداند او را یعنی برده میشود او را از او بکلب بعضی از افعال و اقوال نشدن در غیب و منقصت و حیاء با این معنی مختص بانسان

در وجود عقل و روح و اثبات خلاف وشت

که دارای جسم و آلات خوف و انفعالست و زاهی بخدا اینکه دارای آلات جسمانیه نباشد
ندارد و لفظ حیاء در این آیه و سایر آیات قرآنیه که نسبت بخدا داده ممکن است برای او
جل و علا نه حقیقت حیاء چنانکه تصریح شده که حیاء در این حدیث هم مثلست که فرموده
ان الله حیی کریم یستحیی اذا رفع العبد الیه ان یردهما صفرا حتی یضع فیهما خیرا یعنی بدرستیکه
خدا زنده و کریم است حیا میکند که بنده اش دستهای خود را بسوی او دراز کند تا از خالی
برگرداند تا بگذارد در آنها چیزی از او و چون دانسته شد که برای پیغمبر صلعم منصرا نیه شریفه حیاء
و خجالت انکه صادر از او ترک بهتر از واجبا تو وجود و ممکن الوجود است پس نظر بایه شریفه
و لکم فی رسول الله اسوة حسنة لازمست که امتان بحضرتهم از بابت تا متی بپیغمبر خود چنان
زانکه یکی از وجود بزرگ عقل و درک قویم در نیست ملتزم نباشند که اگر حیاء در مرتبهم نباشد
و پرده انفعال و تاثر و تغیر روی ایشان کشیده نشود و وفا بعهدی نخواهند نمود و احسان
بصغیری نخواهند نمود و ظلم از حامی نخواهند نمود بلکه اکثر صفات حمیده و اخلاق پسندیده
ایشان از خدا و خلق بحیاء است و ترک صفات ذمیمه و فجور و معاصی از حیاء است و نظر
بفرمایش الحیاء من الایمان حیا از ایمانست و نظر بفرمایش لا دین لمن لا حیاء له مرد بیحیا دین
ندارد زیرا که حفظ حقوق خدا و خلق او ندارد و چنین کسی تا کی در هیچ کونه معاصی نکند
و کسیکه تا کی در هیچ معاصی نکند و مجری در فسوق و ترک صفات حمیده شد اعتقادی
بخدا ندارد و کسیکه اعتقاد بخدا نداشته باشد البته بدین نخواهد بود ماشد عزیزم این
عهد و زمان که بکسره حیا از صغیر و کبیر و اناث و ذکور و زن و فرزند و پار و بیکانه نشان
برداشته شده و تمام احترامات و تعففات محرمین و بزرگان از میان برداشته شده و نشانی
از اطاعت خدا و خلق و صفات پسندیده ایشان نمانده و جمیع بزرگان و علماء و پیران و صاحب
عنوانان خود را خفیف و حقیر و سخاره کذارده و بلیات کونا کون ظاهری و باطنی از درد تنها

در وجود عقل و حواس و اخلاق

۱۴۰ بخود قرار نداده و خود را از بهشت و اخروی هم البته محروم ساخته بخلاف اهل حیاء که
نظر بفرمایش حضرت صادق علیه السلام الحیاء من الایمان و الایمان فی الجنة حیاء از ایمان و ایمان
در بهشت است البته اهل حیاء داخل بهشت خواهند شد کلینی در کافی از حضرت صادق
علیه السلام روایت نمود که رسول خدا صلعم فرمود چهار چیز است در هر که پیدا شود از سر
تا قدمش معاصی باشد خدا بجهتش چهار چیز بدل میکند معاصی او را بحسنات و از چهار
چیز حیاء و شکر و حسن خلق و صدق در گفتار و کردار است پس باید معرفت بحیاء و فوائد شر
خاصل نمود و از حیاء بهره بیابد باخلاق پسندیده و تحصیل صفات حمیده نمود **فصل**
در چهار و هشتم از خود عقل را گفت چنانکه فرمود و لقد آتینا لقمان الحکمة و
وصینا الانسان بوالدیه یعنی بدادیم و آگاه کردیم انسان را بنیکی
و جعلنا فی قلوب الذین اتبعوه رأفة و رحمة و رهبانیة یعنی از پی انبیا عیسی بن مریم راه
او زدیم رأفت و عطوفت نمودیم بجهت او و قرار دادیم در دلهای تابعین او رأفت را که مراد مهربانی
بر کراهیت و رحمت را که مطلق مهربانی است و رهبانیت را که خوف و خشیت از حضرت
احدیت و رهبانان ملتصف باین صفت بوده اند و باین جهت از خلق عزلت و کناره می
گرفتند و در شکاف کوهها منزل میگرفتند و خدا از عبادت و بندگی میکرد نه بدعتی که
مطلق برای حضرت خواست که بدون کراهت نسبت ببندگان خود رؤف و مهربان است و
با اینهمه جرم و عصیان و عدم استحقاقشان رحمت و غفران او را باو مورد هر گونه نعمت و
شوند و نعمتان خدا و نعمتان خاتم پیغمبران صاحب رأفت را نسبت باتباع امت خود که با
از همه جور و اذیت و مخالفت ایشان از همه رأفت زاید بر همه وقت حتی زمان دخلش با ایشان
داشته و بعد از خشت در قبر هم بر و ایشان ناطق بقول ربانی بوده و نعمتان خدا و نعمت
و حضرت حبی مرتب برامت لازمست که نسبت بیکدیگر صاحب رأفت باشند تا از این اصل
انسانیت بی بهره و ادب که صفات پسندیده شخص بر و فتست بی نصیب و از صفات بد ایشان

وتفرد کرمیکنم دیانتمام پانزده صفت از ان اوصاف ناصفات ذلیله رذیله خوت کرنا بیاد
نزاد دران ایمانی نظر براف جود شان بمقتضای فرمان خدا ایها الذین آمنوا جوه نابکد بکر عقد
اخوت بیند نه چنانکه در عهد رسول خدا صد و سیان اصحاب عقد اخوت بسته شد و هر
دو نفر از ایشان نابکد بکر برادر شدند و علی بن ابیطالب علیه السلام نا اخر الرسول گفتند بعد از عقد اخوت
عقد برادری نیست و با پرخبت علی علیه السلام نا اخر الرسول گفتند بعد از عقد اخوت
اینکه کلا در نسب برادر و شقیقی است در خوبکد بکر مسئول بنا رند نه مانند برادران نسبی و زمان و
کنا بنکه ادعاء برادری کنند و ابدا از برادری نشانی ندارند بلکه برادری اینان بجهت
برداشتن کلاه از سر یکدیگر و بعضی از خصوصی و مجوز است نه مواسات و مهربانی در زمان
و جان و اب و نان و حفظ غیب و ناموس و دین و ایمان در غیبت و حضورشان چنانکه کلینی
از حضرت صادق علیه السلام روایت نمود که انحضرت فرمود المسلم اخو المسلم لا یظلمه و لا یخذله
و لا یغتابه و لا یحرمه یعنی مسلمان برادر مسلمان است ظلم نمیکند او را و مخذول نمی
کند او را و غیبت نمیکند او را و خیانتش نمیکند و از خصوصش محرومش نمیکند صفت دویم رذ
زیارت برادر دینی است که بعد از امکان یکدیگر را دیدن کنند و از خالد برقی روایت شده
شیوه مرضیه رسول خدا با اصحاب این بود که اگر سه روز بر انحضرت میگذشت و یکی از اصحاب
خود را نمیدید بدیدن او میرفت هر گاه غایب بود و فرضش را ادا میفرمود هر گاه مریض بود
بود و عیادتش میکرد هر گاه ناخوش بود و طلب مغفرت برایش میفرمود هر گاه مرده بود و
فضیلت بسیار برای زیارت برادر دینی وارد شده از انجمله کلینی در کافی از حضرت صادق ع
روایت نمود که انحضرت فرمود من زار اخاه فی الله قال الله عز و جل اما ای زرت و ثوابک
علی و لست ارضی لک ثوابا دون الجنة یعنی کسیکه زیارت میکند برادر دینی خود را خطاب
متعال از مصدر جلال خطاب باو میفرماید که تو مرا زیارت کرده و ثواب تو نیست مگر

در حقوق عقلی و اخلاقی

برای تو ثوابی را نمی‌نویسم بغیر از بهشت را و نمی‌وارد شده که هر مؤمنی بیرون برود از خانه
خود برای زیارت برادر دینی خود و عارف نباشد بار ننویسند خدا برای او بهر قدمی حسنه
را و محو میکند سیئه را و بلند میکند برای او درجه را و چون در خانه برادر دینی خود را
در میان آسمان خود را بر او میکشاید و چون ملاقات کنند یکدیگر را و مصافحه و معانقه
کنند با یکدیگر خداوند با ایشان مباهات کند و بملائکه فخر و تیه نماید و میفرماید با نها که ببینید دو بنده
مرا که یکدیگر را زیارت کرده و دوستی با یکدیگر نموده اند حق این دو بر من است که بعد از این
کار ایشان عذاب ایشان نکنم و چون شخص زائر برگردد بمنزل خود ملائکه مشایعتش کنند و خدا حفظ
میکند از بلاء دنیا و عذاب عقبی صفت سیم از صفات رؤف مصافحه با برادر دینی است
که دست در میان دو دست یکدیگر گذارند چنانکه کلینی در کافی روایت کرده که حضرت صادق
بابی عبده فرمود ما من مسلم لقی اخاه المسلم فصافحه و شبک اصابعه فی اصابعه الا
تناثرت عنهما ذنوبهما کما تناثر الورق من الشجرة یعنی هیچ مسلمانی نیست که برادر مسلمان
خود را ملاقات نماید پس مصافحه با او نماید و انگشتان خود را در میان انگشتان او باز کند
مگر انکه بزودی گناه هر دو مانند ریختن برگ درخت از درخت فرو ریزد که حضرت باقر علیه السلام
فرمود که چون مؤمنین با یکدیگر مصافحه کنند خداوند عالم خود را در میان دو دست ایشان
ایشان گذارد و با محبت تر از خود ایشان با ایشان روی نماید صفت چهارم از صفات رؤف
معانقه با برادر دینی است که یکدیگر را در کنار خود گیرند چنانکه در کافی روایت شده
که حضرت صادق علیه السلام فرمود ان المؤمنین اذا اعتنقا غمرتهما الرحمة فاذا التزما تناثرت
عنهما ذنوبهما کما تتناثر الورق من الشجرة یعنی چون مؤمنین با یکدیگر معانقه کنند
غرضا من اغراض الدنیا قبل ان یفترقا مغفورا لهما یعنی چون مؤمنین با یکدیگر معانقه کنند
یعنی مزه یکدیگر را بکنند بکدیگر را بکنار خود در رحمت خدا هر دو را فرا گیرد و وقتیکه بچسبند بهم و غرض از
اغراض دنیوی را منظور نداشته باشند با یشان گفته میشود که امرزیده شده اند هر دو و باید

اخر روایت ذکر شده که چون این دو نفر نابکار سؤال او جواب کنند ملئکه نیکند بگر گویند
که دروغ میدانیم از ایشان که برای ایشان سرشت و خداستر انرا خواسته است صفت پنجم
از صفات رؤفاد خالص راست در قلب نزادر دینی که این مطلب عقلاً و نقلاً فضیلتش
بیشمار است از انجاکه مسرور کردن نزادر دینی احیاء نفس اوست از مکاره و الام دنیویه که
مانع شوند او را از تمام افعال دنیویه و اخرویه و باز دارند او را از تکالیف شخصیه خود ش
و اخوان ایمانش که اگر صاحب هم و غمی فاقد مانع هم و غم باشد مندرجا از نوادر غم بر غم
زوال عقلش خواهد شد یا فناء حیوتش و شرح این مطلب در باب سیم این مختصر مذکور
خواهد شد اینستکه بروایت کلینی در کافی حضرت باقر علیه السلام از رسول خدا صلعم روایت نمود که
فرمود انحضرت من سر مؤمنا فقد سرنی و من سرنی فقد سر الله یعنی کسیکه مسرور و خوشحال
کند مؤمنرا پس بتحقیق مرا مسرور کرده و کسیکه مرا مسرور کند خدا را مسرور کرده است و نیز
از حضرت باقر علیه السلام روایت نمود که خدا در وقت مناجات بموسی خطاب فرمود که از برای من
بندگانیست که مباح میکنم برایشان بهشت را و حکم میکنم برایشان دخول بهشت را موسی
عرضکرد کدامند انها ای پروردگار من خطاب رسید آنکسیکه داخل کند سرور را در قلب
مؤمنی پس حضرت باقر علیه السلام بر او فرمود که مرد مؤمنی در مملکت شخص جبار ی مغضوب بان
جبار شده بود پس از جور انجبار فرار نمود و در بلاد مشرکین وارد بر مشرکی شد و پناه باو
آورد و او مشرک مؤمن را پناه داد و او را مهمان خود نمود و مهربانی زیادی با او نمود چون وقت
موت او مشرک رسید خطاب از رب الارباب با مشرک رسید که ای بنده مشرک من اکرام تو
منزلی در بهشت بود هر اینه تو را منزلی میدادم در آن بهشت و چون تو را در بهشت منزلی نیست
ای آتش او را احرکت بده و اذیت مرسان قدر ذره او میرسد را وی عرضکرد از کجا اباا در بهشت
انحضرت فرمود از مرحبا که خدا بخواهد و نیز از رسول خدا صلعم روایت شده که انحضرت فرمو

در وجود عقل و رئیس اخلاق

۱۴۴
قلبه

مَنْ اَدْخَلَ عَلَی مُؤْمِنٍ سُرُوراً فَرَّحَ اللّٰهُ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ یعنی کسیکه سروری در قلب مومن داخل کند
خوشحال کند خدا قلب او را در روز جزا و نیز در کافی روایت شده که چون نجاشی حاکم اهواز
وفات یافت یکی از دعاگویان بحضرت صادق ع عرض کردند که نجاشی مالیاتی از من میخواهد
و از اهل ایمان نیست و اطاعت شما را نمیکند اگر مصلحت بداند سفارشی در باره من با و بفرماید
بفرمایید پس حضرت صادق ع باو نوشت بسم الله الرحمن الرحیم سترا حبک بستر الله یعنی امید
نجاشی برادر خود را مسرور دار تا خدا مسرورت سازد چون از نجاشی کتاب را از حضرت
گرفت و داخل مجلس نجاشی شد و بدست نجاشی داد و باو گفت که این کتاب از مولایت حضرت
صادق ع است پس نجاشی گرفت و بوسید او را و بر دیدگان خود نهاد و گفت که چه حاجت
داری ایمرد گفت که از تو میخواهم مالیاتی که از من میگیری نجاشی گفت چه قدر است ایمرد گفت
هزار درهم است پس نجاشی کاتب خود را حاضر ساخت و امر کرد او را باخراج ایمالیات از
او پس از کاتب ایمالیات را از اسم ایمرد بیرون کرد پس امر کرد که از کاتب بقدر ایمالیات برای
ایمرد برقرار نماید کرد و سالهای بعد شرا خذ کند پس رو با ایمرد کرد و گفت ایا از من مسرور
شدی ایمرد گفت بلی فدایت شوم پس نجاشی امر کرد یک غلام و یک کنیز و یک مرکبی با و بدهند
پس امر کرد که صندوق لباسهی او بدهند و هر چه او میداد سؤال میکرد که ایا باین مسرور شد
ثمودم ایمرد عرض میکرد بلی فدایت شوم هر چه ایمرد بلی میگفت نجاشی عطاء خود را زیاد می
کرد تا فارغ شد و با ایمرد گفت که فرش این اطاق را هم که کاغذ و لایم را دوخته بود
از تو باشد برچین پس ایمرد انفرش را هم برداشت و رفت و آمد خدمت حضرت صادق ع
و کیفیت کذشته میان خود و نجاشی را عرض نمود ایحضرت مسرور شد پس ایمرد عرض کرد
بابن رسول الله جناب شما هم از فعل نجاشی مسرور شدی ایحضرت فرمود بلی و الله خدا او
رسولش مسرور شد خوشحال شدند پس ای برادر دینی نظر باین جود لا یتناهی یک صفت

در وجود عقل و اضداد او از خلاف

در اخلاق بد سرزد در قلب برادر دینی تو تا که از زلات ناشی شده نظر نما پس زلات خود را نسبت
ببرادر دینی خود زیاده صفت ششم از صفات رؤف سعی و اهتمام در امور برادران دینی است
که هر گاه مردی اقدامی میکند در امر برادر دینی چه و اهتمام میدهد امر او نکند تا شود که از امر
بجهت مشاحت از دست فوت شود و امور معاد و معاش او از تنهائی و غربت مختل گردد و این
مرد هم از این مشاحت خود از دائره اسلام و مسلمانی خارج نشود چنانکه در کافی از رسول
خدا صلعم روایت شده که فرمود انحضرت من اصبح لا یهتم بامور المسلمین فلیس بمسلم یعنی
کسیکه صبح کند و اهتمام در امور مسلمانان نکند پس چنین کسی مسلمان نیست صفت هفتم
از صفات رؤف نصیحت برادر دینی است و حکمت نصیحت هدایت شخص جاهل است براه
مستقیم و نگاهداری او است از بعض شرور و مفاسد ای بسا جاهل که لایق نصیحت باشد
و هر گاه در امور دینش نصیحت نپذیرد خود سر شود و گمراه در امور خود مگر آنکه جاهل
جاهل مرکب باشد و لایق بنصیحت نباشد و هر چه باو نصیحت کرده بشود سودمند نباشد
پس نصیحت مسلم برادر دینی خود را کاشف راف با اوست و موجب اجور لایعد و لایحصی چنانکه
از حضرت صادق ع روایت شده که فرمود علیک بالنصیحة لله فی خلقه فلن تلقاه بعمل افضل
منه یعنی بر تو باد بنصیحت در خلق برای خدا که هر گز عملی را افضل از او نخواهی یافت و وارد
شده که رسول خدا صلعم فرمود ان اعظم الناس منزلة عند الله امشاهم فی الارض بالنصیحة
لخلقه یعنی عظیم ترین مردم در قدر نزد خدا کسی است که بیشتر قدم زند بر زمین برای نصیحت
خلقش و وارد شده که حضرت صادق ع فرمود کسیکه قدم بر زند برای حاجت برادر خود و
نصیحت نکند او را ماند کسی است که خیانت باخدا و رسول کرده باشد و خدا خصم او خواهد
بود صفت هشتم از صفات رؤف قضاء حاجت برادر دینی است که وارد شده فرمود حضرت
صادق ع کسیکه بگردد در خانه خدا برای طواف نوشته میشود برای او شش هزار حسنه

در وجود عقل و رأس جنود

و محو میشود از او شصد هزار بیشه و بلند میشود از برای او شصد هزار درجه و قضاء حاجت برای
دینی بهتر است از طواف و طواف و طواف و طواف و طواف و طواف و طواف و طواف و
طواف و طواف و کلیینی در کافی از علی بن موسی الرضا علیه الاف التحیة و الثناء روایت
نمود که فرمود انحضرت هر که بیاورد حاجتی را نزد برادر مؤمن از حاجت رحمتی است که گشاده
شده است بسوی او پس هر که از حاجت زائل کند و صل کرده است خود را بولایت ما و ولایت
ما و صلت بولایت خدا و اگر وارد کند ان حاجت را در صورتیکه قدرت بر ادای او داشته باشد
مسلط کند در قبر او را ژدها بر او که بگزد او را تا روز قیامت صفت نهم از صفات رؤف قهار
کردن زائل حاجت برادر ان دینی است چنانکه روایت شده است از حضرت صادق علیه السلام که فرمود
انحضرت هر که همراهی کند در حوائج برادر دینی خود بجهت خدا مینویسد خدا برای او هزار
هزار حسنه و مینا مرزند برای او خویشان و برادران و همسایگان و آشنایان او را و هر کسی را
که با او یک نیکی کرده باشد و چون روز قیامت شود خطاب الهی با او رسد که بگذار آنرا
که با او یک نیکی کرده باشد بیرون شتاب و او را از آتش جهنم مگر ناصبی را و هر کلیینی
از رسول خدا روایت نمود که فرمود ان لله عبادا فی الارض یسعون فی حوائج الناس هم الامنون
یوم القیمة یعنی بتحقیق خدا بندگانیست در روی زمین که سعی کنند در حوائج مردم چون روز قیامت
شود ایشان را ایمن دارد از عذاب الهی صفت دهم از صفات رؤف زائل کردن غم برادر از دینی است
چنانکه روایت شده است من اغاث اخاه المؤمن اللهفان عند جهده فنفس
کربته و اغاثه علی نجاح حاجته کتب الله بذلک عز و جل ثنتین و سبعین رحمة من الله
یعجل له منها واحدة یصلح بها امر معیشته و یدخر له احدی و سبعین رحمة لاقرانه یوم القیمة
یعنی هر که دادرسی کند برادر دینی مضطرب فریاد کن خود را در وقت بلا و سختی او و زائل
کند هم و غم او را و اغاثه کند او را بر رسیدن بحاجتش خدا هفتاد و دو رحمت از برای او مینویسد

در وجود عقل و دین و اخلاق و آداب

که پیکرا در دنیا با وعظ میکند تا اصلاح کند باوامر خود ذرا و هفتاد و یک رحمت ذرا بش
ذخیره میکند برای هول و فزع قیامت و صفت یازدهم از صفات رؤف ضیافت نمودن
دینی و اطعام اوست چنانکه از رسول خدا صلعم روایت شده که فرمود هر گاه مهمانی داخل
خانه مؤمنی میشود داخل میشود با او هزار رحمت و هزار برکت و میانرود خدا
گناه اهل آن خانه را اگرچه زیاده از کف دریا باشد و برگ درختها و با وعظ میکند خدا
ثواب هزار شهید را و مینویسد خدا برای صاحب خانه بهر لقمه که مهمان میخورد یک حج و
یک عمره و بنا میشود برای او شهری در بهشت و هر که گرامی بدارد مهمان را مانند آنست که
هفتاد پیغمبر را گرامی داشته باشد و در باب مطلق اطعام نمودن دینی چه در خانه و چه
در بیرون از حضرت صادق ع روایت شده که فرمود من اشبع مؤمنا وجبت له الجنة و من
اشبع کافرا کان حقا علی الله ان یملا جوفه من الزقوم مؤمنا کان او کافرا یعنی هر که اطعام
کند مؤمنی را واجب میشود برای او بهشت و هر که کافری را اطعام کند و سیرش سازد حق خدا
است که روز قیامت شکم او را پر از زقوم نماید خواه اطعام کننده مؤمن باشد خواه کافر
صفت دوازدهم از صفات رؤف پوشانیدن برادر دینی است چنانکه از حضرت صادق ع
روایت شده که فرمود لباس بدهد برادر دینی خود را تا بستانی یا زمستانی برخدا حقست
که او را از لباس بهشت بپوشاند و سکرات مرگ را بر او آسان گرداند و قبر او را وسیع کند
و چون سر از قبر خود بیرون آورد از ملئکه بشارت بیند پس فرمود از حضرت که همین است معنی
قول خدا که فرمود و تتلقیهم الملئکة هذا یومکم الذی توعدون یعنی ملئکه ان لباس
دهند کار را ملاقات کنند و گویند این همان روزیست که وعده داده شده اید صفت سیزدهم
از صفات رؤف اصلاح میان دو برادر دینی است که منجر بتفرقه و مفسده نشود چنانکه
خداوند عالم در قرآن فرموده فاصلحوا بین اخویکم یعنی اصلاح کنید میان دو برادر خود

در حقوق عشرت و اخلاق

میان زن و شوهر

وارد حضرت صادق ع روایت شده کسیکه اصلاح کند دو صد پیوخدا است و خدا صد پیو
خود را عذاب نخواهد نمود و نیز از انحضرت روایت شده که هر که اصلاح کند میان زن و
خدا اصلاح دهد میان او و بندگان در روز قیامت و در اصلاح میان زن و شوهر
از رسول خدا ص روایت شده که هر که قدم بردارد در اصلاح بین زن و شوهر خدا ثواب هزار
شهید که در راه خدا جهاد کرده باو عطا میفرماید و بهر گامیکه برمیدارد و کلمه که حرف
میزند خدا ثواب یکسال عبادت باو عطا میفرماید که تمام از قائم اللیل و صائم النهار
بوده باشد و نیز از حضرت صادق ع روایت شده است که فرمود صدقه یحبه الله نیز
الشاجر اذا تفاسدوا و تقارب بینهم اذا تباعدوا یعنی صدقه را که خدا دوست میدارد
اصلاح میان مردمست هر گاه فسادی پیدا کنند و دور نزدیک کردن بین ایشانست هر گاه
با یکدیگر دوری جویند و نیز از انحضرت فرمود بمفضل هر گاه میان دو نفر از شیعیان ما نزاعی
پیدا شد از مال من بایشان بده برای اصلاح میان ایشان و نیز روایت از امیر مؤمنان ع
شده که در شب وفات خود انحضرت در ضمن وصایای خود بفرزند ارجمندش امام حسن ع
فرمود که اصلاح ذات البین افضل من الصلوة یعنی اصلاح بین دو نفر افضل از نماز
است صفت چهاردهم از صفات رؤف دعا کردن برادر دینی است در غیاب او چنانکه
از حضرت صادق ع روایت شده است که فرمود انحضرت دعاء المرء لاخیه یظهر الغیب
یدر الرزق و یدفع المکروه یعنی دعاء برادر دینی در غیابش روزی را امید و شده و مکروه
را دفع میکند و روایت شده از حضرت باقر ع فرمود که آیه شریفه و یستجیب الذین امنوا
و عملوا الصالحات و یزیدهم من فضله برای دعاء برادر دینی است در غیابش که خدا
وعده استجابت باو داده است صفت پانزدهم از صفات رؤف سلام کردن بر برادر دینی
است چنانکه خدا فرموده یعنی شرش و اذا جاءک الذین یؤمنون بآیاتنا فقل سلام

علیکم کتب ربکم علی نفسه الرحمة یعنی هر وقتی کسانی که نامهای ما ایمان آورده اند نزد
تو بیایند بگو سلام بر شما باد پروردگار شما رحمت را بر خود نوشته است بر تو باد که اخضر
بهر که میرسید اگرچه کودک بوده است سلام بر او میکرد و سبقت سلام داشت و میفرمود
دوست دارم از دنیای شما سه چیز را افشاء سلام و اطعام طعام و نماز در شب را که مردم
بخواب باشند و فرمود اخضرت هر که بگوید السلام علیکم خداوند حسنه برایش مینویسد
و هر که بگوید السلام علیکم و رحمة الله خدا بیست حسنه باو عطا میفرماید و هر که بگوید
السلام علیکم و رحمة الله و برکاته خدا سی حسنه برایش مینویسد و فرمود اخضرت
بخیل ترین مردم کسی است که بکند رد بسلمانی و با و سلام نکند و فرمود که قبل از سلام با تما
سخن نگویید جوابش ندهید و در کافی از حضرت صادق ع روایت شده که فرمود سبقت بکرد
در سلام هر که کوچکتر است بزرگتر و رونده بر نشسته و سواره بر پیاده و صاحب اشتر بر صاحب
حمار و صاحب اسب بر اشتر و جمع قلیل بر جمع کثیر و از جمله صفات رؤف ملاطفت مسلم است
بر مسلم و اکرام او است و تهیه تحفه برای او است و تبسم بروی او است که فرمود حضرت صادق ع
هر که تبسم کند بروی برادر مؤمن خود برای او یک حسنه است و فرمود حضرت باقر ع هر که تبسم
کند بروی برادر مؤمن خود برای او یک حسنه است پس باید مؤمن رؤف حفظ رافت خود را بمراقبت
این صفات نماید و نظایر این صفات در کتب صحیحه اخبار در اخلاق از بیانات ائمه اطهار بسیار است
که همه انها متفرع بر رافت است یعنی شخص رؤف نسبت بیرادران دینی خود دارای این صفات حمیده
مذکوره خواهد بود پس رافت سرمایه نظام عالم و بقاء نسل بنی آدم و از ارکان قویم و جند عظیم
عقلست و باید معرفت باو و فوائد و صفاتش خاصه نمود و اتراد در وجود خود کامل نمود و بنبکا
خدا برافت رفتار نمود **فصل** و خود چهل و نهم از جنود عقل را حشت چنانکه فرمود فامّا ان
کان من المقربین فروح و ریحان و جنة نعیم یعنی پس اگر بوده باشد آن بنده از مقربان خدا پس دارای

در وجود عقل و رئوس خلاف آن

راحت در بجان و بهشت پر نعمت خواهد بود بدانکه تقرب خلق بخالق بجهت عقل و غلبه
جود او ست بر جهل که از لوازم هوای نفس و ظلمت و شیطنت او ست چنانکه فرمود وَاَمَّا
مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوٰى فَاِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَاْوٰى یعنی کسیکه بترسد مقام
پروردگار خود را و نهی کند نفس خود را از هوا پس بدرستیکه بهشت منزلگاه اوست و بیان این
مطلب انستکه خوف بنده از پروردگار بواسطه معرفتان بنده است باو جل و علا از معرفت
باو خالی نشود مگر بعقل ان بنده و چون دارای عقل شد پس صاحب عبادت و بندگی خواهد
شد چنانکه فرمود اَلْعَقْلُ مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمٰنُ وَاكْتُسِبَ بِهِ الْجِنَانُ یعنی بعقل عبادت کرده میشود
خدا و کسب بهشت میشود و کسیکه خود را خالی کند از هواهای نفسانیه و مشتهیات او الله
از خیالات تنها هم خالی خواهد بود و بقی از خیالات خود اگر صفات ذمیمه خود از بخل و
حسد و کینه و سوء ظن و امثالان دور خواهد شد و چون از این مطالب دور شود در دنیا
و برزخ و عقبی راحت خواهد شد و همه جا برای او بهشت خواهد شد و این ست معنی بهشت
حقیقتا چنانکه در کافی از حضرت موسی بن جعفر ع وارد شده که هشام بن حکم فرمود کسیکه
راحت غناء را بدون مال نخواهد و راحت قلب را از حسد بردن بخلق نخواهد تضرع و زاری
بدرگاه خدا خواهد نمود که خدا عقل او را زیاد کند و مفهوم فرمایش ایحضرت انستکه راحت
انسان در قناعت ست باید دارد و کسیکه چشم باموال دنیوی نداشته باشد چه درد خواهد
و چه درد نخواهد مردم حد یقفی برای او در مال دنیا نخواهد بود و حریص در جمع مال خواهد
بود از هر ممر نکه بوده باشد و حسد بمال دارا هم خواهد داشت و بتحصیل مال از بی تعب هم نخواهد
بود پس چنین کسی از نقصان عقلش دائم در تعب و مشقت خواهد بود برای خود ش بجهت
نزاع جهلش با جود عقلش که از خواب و ازدام و اکل و شرب و عبادات خود خواهد
افتاد و برای دنکران بجهت دنیا بشان نظر بملازم بودنش با سبعیت و بهیمیت و شیطنتی

در جحود عقل و قرائن خلاف آن

که دارد پس مصاحب جهنم خواهد بود و بعید از و اخص که جنت اوست پس این صفت جهنمی
او در برزخ و قیامتش ممثل خواهد شد بآن عذاب قبر و آتش قیامت و این مطالب از بی عقلی
اوست لهذا شخص قانع از خدا طلب عقل مینماید تا بر احت سعادت ابدیه نائل بشود

فصل و دیگر از جحود عقل سهولت است چنانکه فرمود و بتوا کم فی الارض
یتخذون من سهولها قصورا و تنحتون الجبال فاذکروا الاء الله و لا تعثوا فی الارض
مفسدین یعنی جای داد خدا شما را در زمین و در مکانهای سهل و نرم انها که قصرها بپا
میدارید و از کوهها خانها میتراشید پس یاد او در نعمتهای باطنی خدا درباره خود باشید و فسا
نکنید در روی زمین تا مفسد محسوب نشوید که خداوند عالم قصور در امکنه سهل و نرم و
خانهای از کوهها را از نعمتهای خود قرار داده که بندهای صالح خود را امر بشکر از نعمتها
فرموده نظر بانکه خدا سهولت هر چیز را برای بندگان خود طالبست مر عسرت را تا ایشان را
بمهلکه مشقت نیندازد تا باشد مثل انکه قرآن خود را سهل و آسان نازل نموده چنانکه
فرموده و لقد یسرنا القرآن فهل من مدکر یعنی هر اینه بتحقیق ما قرآن را سهل و آسان کرده ایم
ایا کیست که متذکر بشود و مراد از سهولت قرآن آسانی آیات و عبارات آنست که معنا
و لغت نازل نشده تا از ادراک بشر خارج باشد و شامل میشود آسانی قرآن آسانی احکام آنرا
که خدا احکام و تکالیف امت پیغمبر آخر الزمان را نسبت بسایر امم سهل و آسان فرستاده
چنانکه خود پیغمبر فرموده انی بعثت علی شریعة سمحة سهلة یعنی مبعوث شدم من بپیغمبری
بر شریعت پاکیزه آسان تا بمقتضای این شریعه لا یکلف الله نفسا الا وسعها تکلیف شاقی
از جانب خدا باحدی از بندگان نشده باشد پس نظر بانکه سهولت از جحود عقل و نادانیست
اولست بر هر فردی از افراد انسان لازم و متحتم که بقدر امکان سهولت امر معاش بلکه امر معاد را
هم اختیار نماید تا از عسر و حرج معاش و در بعضی از ممالک کذب واقع نشود که فرمود ابتغاء

فی الصدق فی کما ان الهلاک فی الکذب یعنی نجاة در راستی است چنانکه هلاکت در دروغ
است مگر در سه مقام یکی خصلت است که جایز است خلیه بجهت فریب خصم و غلبه براو دویم
در اصلاح ذات البین که ممکن شود اصلاح بین زید و بکر بدروغ واردشده که فرمود حضرت
صادق ع مصلح کذاب نیست و صلح کذب نیست یعنی منقلب شود موضوعیت کذب در
اصلاح بصلح سیم برای زوجه که اگر زوج برای زوجه خود دنیا و ما فیها را حاضر نماید جهنم
وار سیری ندارد پس در بعضی موارد وعده کذب بار مجوز شده است شرعا و در غیر این سه محل را نمی
قرین نجات است چنانکه در لیلة المبیت که کفار در خانه پیغمبر را محاصره کردند بجهت قتل النبی و
و علی بن ابیطالب بجای آنحضرت خوابیده بود ابی ذر آنحضرت را در عبا پیچیده و در بر کفار از خانه
بیرون آورد چون کفار سئوال کردند ابی ذر گفت پیغمبر است ان کفار ابی ذر را پیر مرد احمق فرض کرده
و سخنش را دروغ پنداشتند پس اعتنائی با نحضرت نکرده و تفحص میان عبا نمایند تا ابی
ذر آنحضرت را از میان کفار سالم بیرون برد پس آنحضرت فرمود که نجاة نداد مرا نسب مکر
و استکوئی اما در یعنی هرگاه اباذر لطفر می نداد بود در پیغمبر صه در میان عبا کفار بشک افتاده
و البته تفحص در عبا میکردند و او را میافتند و بقتلش میرسانیدند و نیز در بعضی از مهالک
خدعه و سرقت و خیانت امانت و زنا و قمار و شرب خمر و عاق والدین که موجب هزار ان فتنه و
فساد و عقوبت است در دنیا و آخرت واقع نشود و در عسر حرج معادی هم در بعضی از مهالک
عجب و ریاء و سمعه عبادت کثیره فوق العاده خود واقع نشود و نام مهالک اخلاق امر معاش یا
روی داد در مرض از کثرت عبادت یعنی انقدر عبادت کند که امر معاش در پیش از عسر
مختل شود و نام مریض شود مانند رسول خدا که در اواخر از کثرت عبادت شبها پاهای شریفش
ورم کرده بود که این آیه شریفه نازل شد قم اللیل الا قلیلا نصفه او انقص منه قلیلا یعنی
بپا کن نیمی از شب را بجهت عبادت مگر قلیلی از نصف شب را یا کم نمودا از آن نصف چیزی را و در جای

دیگر برای خلق بی اندازه اش نسبت بامت باغی فرمود لعلک باخع نفسک ان لا یکونوا
مؤمنین یعنی ای پیغمبر مخواهی خود را بجهت ایمان نیاوردن مردم بکشی که غرض از ایجاد طالب
واقع نشد نبد کانست در عشرت حتی در امور معاد بلکه بتحصیل کمند ثوابهای دنیا و
وفضایل بیشمار زاد در عملهای سهل و آسان مانند اب دادن تشنه و مشغول کردن خلق
الاعباء لعن بقاتلین او چنانکه وارد شده حضرت بتجاد را مهمانی بوده و در نیمه شب
تشنه بر خواست و آبی آشامید و لعن کرد بر قاتلین خامس الاعباء چون صبح شد حضرت
سید بتجاد با مهمان فرمود که ایمرد دیشب عملی از تو سر زد که افضل از عبادات تمام شب
من بوده و افطار دادن صائم اگرچه بپاره خرما باشد و اصلاح کردن اگرچه بین دو نفر باشد
و بک سلام خالص از راه دور و نزدیک با تمه هدی علیهم السلام کردن و مردم را از دست
و زبان خود سالم داشتن و در رکعتی نماز با حضور قلب و امثال انها از سایر حسنات که
باین امور سهله جنت را بسهولت تحصیل نماید و بعشرت واقع نشود **فصل** و در پنجاه و
یکم از جنود عقل برکت چنانکه فرمود و لو ان اهل القری امنوا و اتقوا لفتحنا علیهم
برکات من السماء یعنی اگر اهل قریها ایمان بیاورند و پرهیزکار شوند هر اینه باز میکنیم
برای ایشان از اسمان برکتها و خیرها از اکه این امر صریحست در برکت داشتن اهل ایمان و تقوی
و نزول هر گونه خیری برای ایشان و توسعه هر نعمتی برای ایشان نظر باینکه مراد از ایمان اقرار
بخدا و رسولش و احکام منزله در قرآن و اعتقاد قلبی بانها و عمل بجوارح است و کسیکه باین
صفات باشد البته عامل بجمیع دستورالعمل پیغمبر خود خواهد بود و چنین کسی البته دارای
جمیع خیرات و برکات است بلکه احکام خدا و رسول برای اشخاص مؤمن و مطیع عین خیرات و برکات
عالم امکانست چنانکه نظر بفرمایش رسول خدا انما هی اعمالکم ترد الیکم یعنی این بدیها
همان اعمال زشته شماها است که برمیگردد بشماها مخالفتها از ان احکام عین شرور و سیئات و

که فرمود

وبلیّات است وموئید بر خلقت هر چیز نیکو برای مؤمن فرمایش حضرت حق تعالی است قل من حرّم زینة
الله والطیبات من الرزق قل هی للذین امنوا یعنی بگو ای پیغمبر که کی حرام کرده است زینت
خدا پیدا کرده را بگو ای پیغمبر این زینت و رزق نیکو برای کسانی آفریده شده است که
ایمان آورده اند و بروایت کلینی در کافی حضرت باقر علیه السلام فرمود وما خلق الله عزّ وجلّ
خلقا اکرم علی الله من مؤمن لان الملئکة خدام المؤمنین وان جوار الله للمؤمنین وان الجنة
للمؤمنین وان حور العین للمؤمنین یعنی خلق نفرمود خداوند عزّ وجلّ خلقی را که گرامی تر باشد
نزد خدا از مؤمن زیرا که ملئکه خدام مؤمنند و جوار خدا برای مؤمنین است و بهشت برای
مؤمنین است و حور العین برای مؤمنین است و در اخبار این فرمایش آنحضرت فرمود فما بال من
جهل الفرائض کان کافرا پس ما کی ندارد کسیکه انکار فرائض و واجبات را بکند کافر باشد
پس از آیات و احادیث مستفاد میشود که جمیع خیرات برای مؤمن و اهل نعوت و بلیّات
و تغیر نعمتها و زوال نعمتها از معاصیست که باعث آن بلیّات و تغییر نعمتها است چنانکه
معاصی موجبات هر بلیّه را در کتاب محزن الفرائد خود مشروحا ذکر کرده ام پس کسیکه ترک
معاصی کند ترک موجبات هر گونه بلیّات را کرده و جمیع برکات حضرت قاضی الحاجات را نزد یک کرده و نیز موئید دیگر برای خیر و برکت داشتن اهل ایمان و تقوی این آیه شریفه
است که فرمود من کان یؤمن بالله والیوم الآخر ومن یتق الله یجعل له مخرجا ویرزقه من
حیث لا یحتسب یعنی کسیکه ایمان بخدا و روز جزا بیاورد و پرهیزکاری از معاصی را شعار خود
کند خدا برایش راه معاشی قرار میدهد و روزی میدهد او را از جائیکه گمان ندارد و
در ضدّ این مطلب در جای دیگر فرمود ومن اعرض عن ذکری فان له معیشة ضنکا یعنی
کسیکه اعراض از یاد او و ذکر من بکند بد زندگیست برای او معیشت تنگ است پس باید این دو
امر عظیم ایمان و تقوی را برای برکت و رزق خود غنیمت دانست که روزش مستمر باشد نقصا

پیدا نکند با اشخاص معهد ایمان که حدی برای معاش قلبشان نموده از جهات
عدیده برکت در معاششان پیدا شده مانند صحت جسم و فراشش اسراف و تبذیر و بعضی
از اشخاص بی باک و بی ایمان که بحد یدی در امور معیشتشان منظور نشده و بامال کثیر
از باب مرض و عوارض دیگر مال کثیر او بی برکت میشود و عقل معاش از دستش میرود پس
باید سعی در موجبات برکت نمود نه سعی در جمع مال و باید کردن انمال و باید دانست که
عمده اسباب برکت و زیاد شدن مال نظر بفرمان خدا در قرآن انفاق در راه خدا است
چنانکه در آیه شریفه فرموده مَثَلُ مَا يُنْفِقُونَ فِي هٰذِهِ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا كَمَثَلِ حَبَّةٍ اَنْبَتَتْ
سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِّائَةُ حَبَّةٍ وَاللّٰهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَّشَآءُ یعنی مثل چیزیکه منفقین
انفاق کنند در راه دنیا مثل دانه ایست که هفت خوشه برویاند و در هر خوشه صد دانه باشد
و خدا برای هر کسی که بخواهد زیاد کند که انفاق در آیه را از هر یک بمقصد وعده فرموده
و در جای دیگر فرموده وَمَا اَنْفَقْتُمْ مِّنْ شَيْءٍ فَاِنَّ اللّٰهَ يُخْلِفُهٗ یعنی هر چیزیرا که انفاق بکنید پس
بدرستیکه خدا بجایش خواهد نهاد و در جای دیگر برای خصوص زیاد کردن مال فرموده
الْعَمَلُ داد و فرموده وَمَنْ قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهٗ فَلْيُنْفِقْ مِمَّآ اٰتٰىهُ اللّٰهُ یعنی کسیکه تنگ بشود روزش
البته انفاق بکند از هر چه که خدا باو داده است که انفاق را موجب برکت و زیادی رزق و روزی قرار
داده و در جای دیگر قرض الحسنه داد را موجب برکت و زیاد شدن مال قرار داده که فرموده
مَنْ ذَا الَّذِيْ يُقْرِضُ اللّٰهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضٰعِفَهٗ یعنی کیست که بخدا قرض الحسنه بدهد تا خدا
دو یا بر او عطا بفرماید پس انسان عاقل حفظ کند برکت را که از جود عقلست بحفظ موجبات
خصوصا انفاق و لا اقل در این چند روزه دنیا امر معاش خود با برکت بوده باشد **فصل**
در پنجاه و دوم از جود عقل و قوامست چنانکه فرموده وَالَّذِيْنَ اِذَآ اَنْفَقُوْا لَمْ يُسْرِفُوْا وَلَمْ
يَقْتُرُوْا وَكَانَ بَيْنَ ذٰلِكَ قَوَامًا یعنی و کسانیکه چون انفاق کنند اسراف نکنند که مراد از اسراف

در جحود عقل و رأس اخلاقست

زیاده از حد اعتدالست و اقتار هم نکند که مراد قبض ید و اعسار باشد بلکه انفاق
ایشان میانه روی باشد پس مراد خدا و پیغامبر میانه روی در انفاقست چنانکه خود
پیغمبر صلعم لباس بدن اطهر را از فرط انفاق بسائل داد و در گوشه حجره بی همه نشست بود
که این آیه شریفه در باب قوام و میانه روی با نزول نازل شد لا تجعل یدك مغلولة الی
عنقك و لا تبسطها کل البسط فتقعد ملوما محسورا یعنی دست خود را ای پیغمبر
از انفاق مکردن بگردن خود غل مکن و از کثرت انفاق باز مکن یعنی بنشینی ملامت
زده و منقطع از انفاق پس میانه روی در معیشت از شیوه غافلان و محجوب خداوند
رخص است که انسان را از هواهای نفسانیه و وساوس شیطانیه دور سازد و بمهلکه فقر
و عسرت نیندازد و از برای تاکید میانه روی است که فرموده اند مؤمن نیست کسیکه نداند
و تعهد نکند که در معیشت خود و از برای عیال خود راه صواب پیماید و در معیشت تقوا
خود کرده و ملتفت دارائی و مدد از معیشت خود نشده و در مسکن و ملبس و مأکل ضابط
و معاشرت بمثل نفسانی رفتار کرده و غایت مفروض و پریشان نماند و جمیع دارائیش
بباد فنا نرفته و در گوشه ذلت و خواری نشسته پس باید در جمیع امور معاد و معاش
میانه روی را اقتضا نمود **فصل** و پنجاه و سیم از جنود عقل حکمت چنانکه فرمود
و انك لتلقی القرآن من لدن حکیم علیم یعنی بدرستیکه تو ای پیغمبر برخوردی میکنی قرآن
را از نزد خدای حکیم دانا بدانکه حکیم مطلق و دانای مصالح عباد و تکالیفات ایشان خدا است
که بحکمت بالغه خود آنچه را که مبتدکان عظام فرموده و میکند اگرچه در تمام اوقات و ساعات
عمر هر کس باشد یا از آنها بکاهد همه بر وفق حکمت و دانائی و صلاح ایشانست پس هر کسیکه
در اثناء عمر خود هر چه از فقر و غناء و مرض و صحت و عزت و ذلت و راحت و مشقت و امثال
اینها در خود ببیند جمیعا از جانب حکیم علی الاطلاق و خبر مبتدکان سزا پا جهل و نقصانات

هر که زبان فضولی در یکی از این کلمات و عطفیات بگشود کار خود در آن نماید از شرک ظاهر
تا خفی یا اخفی بیرون نخواهد بود در طریقت نزد سالک هر چه اید جز اوست خلق
از انبیاء و اولیاء و بندگان خاص خدا که در زمان سلف در اعلی مدارج فقر و عسرت و
ابتلا و آفت ظاهر بوده اند قادر شکوه و اظهار حال خود بخدا بوده اند و اگر غرض حالی
ه شده اند جواب عتاب امیز از حضرت رب الارباب میشنیدند تا الاثر از فقر و فاقه
خار کن در عصر ما اسرائیلی تصور نتوان نمودن که با آخر دستهای خود خار صحرا را کنده
و فروخته و معاش عیال خود مینمود پس قناعت پیشه نمود و بتوسط حضرت موسی چند
مرتبه از خدا مسئلت پیشه نمود که دستم از نداشتن پیشه خار کنی مجروح شده جواب میامد
که ای موسی من مصلحت این بنده خوار کن خود را در داشتن پیشه میدانم تا اخر الامر بخواهش خضر
موسی پیشه با مزد عطا شد فورا از میز و سبع پر خوار یزا با همان پیشه خط کشیده و با خود
تعهد نموده که هر که وارد انخط بشود با همان پیشه بقتلش برساند که ناگاه مرد پیچری برای
کندن خار وارد انخط شده و فورا مقتول از مرد خار کن گردید پس خطاب مستطاب بحضرت
موسی رسید که ای موسی من نشناسانم بندگانم تا انها خود نشان بخود شان پس خدا است
دانای امور بندگان و بعد از او خاتم پیغمبران حکیم است نسبت با شان خود که خدا در باره او
فرمود و یعلمهم الکتاب و الحکمة یعنی تعلیم میکند رسول خدا با هل مکه کتاب و حکمت را
که مراد از کتاب طریق ظاهر و بعد تعلیم و مراد از حکمت راه عقلی باطنست و او نبوده مبارک
محزن حکمت نظریه بوده است در تعلیم اصول توحید و معارف الهیه و معدن حکمت عملیه
بوده است در تهذیب اخلاق و تبلیغ قواعد سیاسات مدنیه باکمل الطرق و اتم الوجوه
که احدی از هر مذهب و ملت منکر حکمت او نشده و اعتقاد همگی بر اینست که محمد بن
عبد الله مرد حکیمی بوده و اوامر و نواهی او بر طبق قانون بوده لهذا جمیع مستحبات و قوانین

در وجود عقل و رد بر خلافیست

۱۵۸

اثبات

حکمه او را بهتر از اسلامیان در زجر خود رواج داده و کوشواره گرانبهاء خود ساخته و ایرادی
که با بشان متوان نمود که شخص حکیم دروغگو نخواهد بود بلکه دروغ منافی حکمت است پس با
باید منکر الحضرت شد و یا باید غرض را از خود دور نمود و انصاف را از دست مخود و الحضرت را
در دعوی بوگش صادق فرمود مرکانت و بعد از الحضرت نظر بفرمایش خدا و انه فی ام الکتاب
لدینا لعلی حکیم حکیم بنا بر اطلاع حکیم و دانای مصالح خود و سایر امت بوده و جمیع رفتار
الحضرت در هر زمان از جمله غزوات و خانه نشینی در شعب و بیع منا و نهادن کردن بر شما
جفا و عبادات و مناجات در هند و معاشرات و مخالطات و سایر کیفیات الحضرت همه از روی
حکمت و دانش بوده است و بس و از جمله کسانی را که خدا در قرآن حکیم یاد کرده لقمان است که در باره
او فرمود و آتینا لقمان الحکمة یعنی عطا کردیم بلقمان عقل و فهم را پس بر مردم هم لازم است که
بقدر طاقت بشریه دانش و معرفت حاصل کنند بنفس خود و سایر موجودات و ادای تکلیف خود
و خدا و رسول و امام و سایر خلق را بنماید بنحویکه در باب اول این رجزه بیان شد **فصل دوم**
فرد پنجاه و چهارم از جمود عقل غافیست چنانکه فرمود ثم صرفکم عنهم لیبتلیکم و لقد
عفی عنکم و الله ذو فضل علی المؤمنین یعنی پس منصرف کرد خدا شما را از انها تا مبتلا کند
شما را و هر اینه بتحقیق عفو نمود خدا شما را از ان ابتلا و خدا صاحب فضلست که مراد از عفو
در این مقام نظر با بتلاء قبلش صحتا از بلا و عافیت از ابتلاء است و عفو از تقصیر یا گناه در
فرد چهار دهم از جمود عقل گذشت و وینه بر این مطلب فقرات این دعاء است اللهم انی اسئلک
العفو و العافیة و المعافاة یعنی خدایا تو را سؤال میکنم عفو از گناه را و عافیت از بلاء را و
عفو از گناه من و گذشت را از بلیات تو کرسته لفظ از مادهٔ عفو در این دعاء مذکور است
و این مغایرت دلیل بر تفاوت معانی انهاست چنانکه ذکر شد و قرینهٔ بر تفاوت معانی عفو
عبارتیاند دعاء است که عرض خدا میکند اللهم اغفر لنا و عافنا و اعف عنا فی الدنیا و

در جحود عقل و سر خلافت

الآخرة انك على كل شيء قدير يعني خدايا بسامر زمارا وعافيت بده مارا وعفو بعني كدشت
مكن از تقصير ما كه در اين دعاء هم دو لفظ اداء شده ودليل بر مغايرت وكاهي استعمال
ميشود لفظ عفو در ميانه روي چنانكه خداوند در قرآن فرمود يسئلونك ماذا ينفقون قل
العفو يعني سؤال ميكنند ترا اي پيغمبر از حد انفاق خودشان بكو ميانه رو يعني زيادي از
قوت جمله عقل كه غافيت ستاننده اش از ابتلاء است واين بهترين نعمتهاي الهي است واز براي اين
غافيت كرد دوري از بلاء نباشد اسباب بسيار يست كه گذشت واز جمله انها ضيافتست كه
چون مهمان بخانه انسان آيد خدا بلاهاي ان خانه را با مهمان بيرون ميبرد وغافيت با هل ان خانه
عطا كند پس بايد عقل را بنگاهداري اين فرد شريف كامل نمود **فصل** و فرد پنجاه و پنجم از
جحود عقل وقار است چنانكه فرمود وما لكم لا ترجون لله وقارا يعني چه شده است شما را كه
نميرسيد عظمت خدا را بدانكه لازمست برنبدگان خدا كه هم خودشان را با عظمت وراه برند
ومجالست ومعاشرت ومكالمت دهند وهم بندگان خود را نيز فرا گيرند واز شده است كه
مردم خامس العباء را از كثرت وقار در مشي نسبت بكبر ميدادند وخالا انكه ذرة از كبر
در انوجود مبارك راه نداشته بلكه عظمت خدا منشاء است ونيز مرد فقير را هم عظيم نبايد
شمرد وتحقيرش ننمود خصوصا هر گاه از غنا بفقر رسيده باشد واز عزت بذلت زيرا كه
اينگونه اشخاص رقيق القلب هستند ونرود مبادا دلشكسته شوند وچون شخص فقير نمود
را آزرده بي عزت پندارد لهذا هر گونه كفتار ورفتار مردم را براي خواري خود توهم كند باين
جهت كبر قلب پيدا كند وبمقتضاي فرمايش خدا انا عند المنكسرة قلوبهم يعني من نزد
شكسته دلانم واين فرمايش لكل كبد حراء اجر يعني براي هر دل سوخته اثريست واين فرمايش
لكل كبد حراء اجر يعني براي هر دل سوخته اثريست شايد از سر قلب بمرد فقير تا سوختكي
دلش اثري براي مردم پيدا خواهد كرد گفت پيغمبر تكبر رحم ار پديد هر خرزد از غني آفتي

خانه فرهنگ ایران

در وجود عقل و فرق او از خلاف است

۱۰۰

یا انکه شاید دنیا عکس رخسار یکدیگر باشد و ارباب مکاشفات خلاف یکدیگر گفته و نافهمیده و آن
نشنیده و اعتراض کرده اند چنانکه فرمود لا تنهی الفقیر علی ان رفع بیتا و لا تهر فقد فسر بعضی
حضرت خواهر مکن شخص فقیر را شاید تو پشت شوی حضرت از وی روی کار او را ملتفت نباید پس باید
دانست که ارشاد بشنیدن تو فرض است که فرمود لتؤمنوا بالله و رسوله و تعزروه و توقروه
و تسبحوه بکرة و اصیلا یعنی تا بخدا و رسول او ایمان آورید شما خدا و رسول او را توقیر دهید و او را تعظیم کنید
او را بتسبیح کنید او را صبح و شام و او را بزرگ و قار فواید بیشمار است تا بداند او را برای وجود خود
و بمرتبه تحصیل نمود تا از توهمات مردم لئام بمانند صفات اسوده بود **فصل** فرد
نجاه و ششم از وجود عقل سعادت است چنانکه فرمود و اما الذین سعدوا ففی الجنة خالدین
یعنی و اما کسانیکه سعادت یافته اند پس ایشان در بهشت اند و مراد از سعادت از توفیقات الهیه
و توجهات ربانیه حضرت اوست که شامل میشود کسانرا که بر وفق طبیعت خود حاضر شوند
برای صفات حمیده و اخلاق پسندیده و حسن سلوک و وقار و کردار با بیگانه و یار و عبادت بروردگار
و رسیدن بمقامات عالیه و فیوضات اخرویه و در اثناء عمر خود با غایت کار پس ظاهر شود
آثار سعادت مثلا مادر عقل برای هر کسیکه بیاد زمانی از زمان عمر خود با یاران حسنات و
اخیار با شرور و موفق شود نداند در چین نکوتر در شکم مادر خود این صفت با او بوده باشد
تا در دنیا مجبور بحسنات شود و اجتناب از سیئات و لازم اند جبر بنا ای اشخاصیکه در عالم
ذرات سعادت با ایشان نمانده شده و در عمر خود بشرور و شقاوت افتاده و بنا کنا بنکه
در ازل زمان قبول شقاوت کرده و در اثناء عمر خود بسعادت و افعال حسنه و عبادت ناظر
شده مانند حر بن یزید تا حی که اخر زمان شقاوتش گردن زاه بود بر خامس اعبا و انداختن
رعب و خوف در دلهای صغیر و کبیر رجال و نساء اهلبیت و یاران و برادران و فرزندان
اول و اول زمان سعادتش بوده است تا استشهاد نظر بعربت پیغمبر و جهاد در راه الشرور

جهادش

در حضور عقل و رئیس اخلاق است

که انجوا امر بفیض سعادت فائز شد و اول شهید دین گردید شد در رکاب انحضرت و
فائز بفیض شهداء فائز شد و هب و انجوان نصرانی و امثالها و کیفیت بروز
سعادت در دنیا اینکه خدا بعد از قبول کردن بندگانش انچه را که در عالم ذر خواسته
بودند و او در ایشان بدو دنیا جمیع عهدها و قولهای سابق را از نظرشان محو فرمود که
کیفیت قول انها را و سلسله عمل و رفتار ایندار عمل قرار ندهند که بی امتحان در بندگی
نمانند بلکه با رسال رسل و انزال کتب در دنیا همه را بعد از بلوغ تکلیف جدید فرمود
تا هر کسی در عالم دنیا که خانه عملست باختیار خود سعادت و شقاوت را متولد نماید و در
بندگی خود امتحان حاصل نماید پس توجیه حدیث شریف الشقی شقی فی بطن امه و
السعید سعید فی بطن امه که معنی ظاهریش اینستکه سعید دنیا سعید شکم مادر و شقی دنیا
شقی شکم مادر است انچه بنظر این فقیر رسیده اینستکه سعادت یافته دنیا انکسی است
در شکم مادرش که بوده خدا عالم بسعادت او بوده است یعنی انکس سعید بالمآل و عاقبت
امر بوده است و شقاوت یافته دنیا هم انکسی است که در شکم مادرش که بوده خدا عالم بشقاوت
بوده نه انکه در ابتداء خلقت مجبورا و از روی حتم او را سعید و شقی خلق فرموده باشد و
در دنیا هم سعید و شقی مجبوری باشد و اگر اینرا باشد پس محو کردن خدا قبولهای عالم ذر
بندگان را در دنیا لغو و بیفائده و عرض خواهد بود و مسئله بداء خدا هم که تغییر امور است
بقضاء مجدد از میان خواهد رفت و ارسال رسل و انزال کتب هم با انعهدهای سابق بی
ثمر خواهد بود علاوه سعادت و شقاوت برای شخص مکلف نشده و انسان در شکم مادر تکلیف
ندارد بلکه بعد از آمدن بدنیا و رسیدن بحد بلوغ سعید و شقی خوانده خواهد شد و موید
بر همه این مطالب تغییر رفتار و گفتار انسانست در حسنات و سیئات عالم دنیا و بدانکه
علامت سعادت تنبه و تاثر انسانست در اوامر و نواهی الهی و خواهش نفس او تسلیم رضات

نسخه کاری

پرورد کار برا و علامت شقاوت عدم تعبد و تعبد اوست در جمیع امور جزئی و کلی اوست
در معاصی و مخالفت خدا و پرهیز اوست نسبت ببندگان از او پس ناچار از خدا توفیق عبادت
خواست و دوری از شقاوت را **فصل** و فرد پنجاه و هفتم از جنود عقل توبه است
چنانکه فرمود یا أیها الذین آمنوا توبوا إلی الله توبة نصوحا یعنی ای کسانیکه ایمان آورده اید
بازگشته کنید بسوی خدا مانند توبه و بازگشت نصوح یعنی بزبان استغفار و دلها هم نادم از
افعال زشت خود بشوید و بجوارح هم از افعال زشت بعمل نیاورید و قصد خود را هم رجوع بطاعت
معصیت بزرگ دانسته و از امیر المؤمنین ع در نهج البلاغه دارد شده که فرمود استغفار شامل بیست و شش چیز
نخست از ندامت بر گذشته و اعاده نماز واجبات گذشته و ادای مظالم عباد و حلالیت خواستن
از خصماء و عزم بر نکردن بمعاصی خدا و چشانیدن مزه ریاضت دنیا را بنفس خود چنانکه چشانیده
بود بان نفس حلاوت معاصی را مانند نصوح که مردی بوده است دلال حمام زنها بعد از
مدتی که نسبت دزدی باو داده بودند و خواستند که او را در حمام تفحص کنند رفت در میان
خزانهٔ حمام و خبر باسمان کرد و توبه کرد پس از بیرون آمدن از حمام از شغل خود دست کشید
و سر ببیابان گذاشت و بدن خود را از کشیدن بار مسلک گداخت و غایتا و بسعادت رسید
پس ای برادر دینی اگر توبهٔ واقعی هست پس چه باشد حال توبه کنندگان ظاهری کبیک
کلمه از استغفار خود را از توبه کنندگان محسوب دارند و خطا را از خود راضی و ممنون ندانند
اما کیست که ندامت حقیقی از معاصی گذشته خود داشته باشد و حسرت برای تلف شدن
جوانی خود و کیست که قضاء اجبان گذشته صوم و صلوة خود را موافق شریعت مطهره انجام
نماید و کیست که از اداء مظالم عباد را نماید و بنا در ترک خطاء خود را از خود راضی نماید
و وسوسهٔ شیطانیه و نفسانیه را از خود دور کند و عزم کند بر ترک معاصی سابقه و
جبران خود را مانند نصوح بمشقت عبادت اندازد پس وای بر ما نکوهندگان اهل اسلام که تمام

همتشان مخالفت اوامر و نواهی الهی نباشد و خود را از خبر خاص ائمه هدی علیهم السلام
بدانند و احدی نباشد که در امر توبه الی عفو امام خود امیر مؤمنان را نماید نادر مصداق
فرمایش خدا واقع بشود که فرمود کتب ربکم علی نفسه الرحمة انه من عمل منکم سوءا بجهالة
ثم تاب من بعده فانه غفور رحیم یعنی نوشت پروردگار تو بر نفس خود رحمت را که هر که
بنادانی معصیتی کند پس توبه کند بعد از معصیت خود و اصلاح کند امر خود را بعد از آن
توبه بدرستیکه خدا بسیار آمرزنده و رحیم است نفرمود که شاید مراد را اصلاح بعد از
توبه بجای او ردن از شش شرط فرمایش امیر مؤمنان ع نباشد که مذکور کردند و باید
دانست که برای توبه وقت معینی نیست بلکه تا قبل از حضور موت توبه ثابت مقبول درگاه
حضرت احدیت چنانکه از حضرت صادق ع روایت شده که از حضرت رسول
خدا فرمود هر که توبه کند یکسال قبل از موت خود خدا توبه او را قبول کند پس فرمود که
یکسال زیاد است هر که توبه کند یکماه قبل از موت خود خدا توبه او را قبول کند پس فرمود
که یکماه زیاد است هر که توبه کند یک جمعه قبل از موت خود خدا قبول کند توبه او را
پس فرمود که یک جمعه زیاد است هر که توبه کند یک روز قبل از موت خود خدا توبه او
را قبول کند پس فرمود که یک روز زیاد است هر کس توبه کند قبل از دیدن ملک الموت خود معاینه خدا
توبه او را قبول کند و نیز از حضرت صادق ع روایت شده که فرمود هر گاه بنده توبه کند
و جان او بحلقوم او رسیده باشد و بعد از حضرت فرمود که برای شخص عالم توبه نیست بلکه توبه
برای شخص جاهل است و بدانکه شاید مراد رسول خدا از ذکر سال و ماه و هفته در حدیث
اول نه آن باشد که وقت موت انسان معلوم باشد برای انسان که توبه اش را قبل از آن وقت
مذکوره نماید زیرا که وقت موت احدی معلوم نیست بلکه مراد آن باشد که توبه اش یکسال
یا یک ماه یا یک هفته قبل از موتش اتفاق بیفتد و روا نیست که موت برای هر کس ناگهان

نسخه

در جنود عقل و جهل و اخلاق

وبی خبراست بامر مبدء اشتغل فدعره طول الامل والموت یاتی بغته و الصبر صندوق العمل یعنی آنکه مشغول بدنیای خود ش است ومغرور کرده است اورا آرزوی طولانی دنیا ومرگ میاید ناگهان وقبر صندوق عملست یعنی هرکس هرمقدار از کوشش عمل خیر وشر دارد وقبرش سپرده میشود مانند امواتیکه در صندوق سپرده میشود مانند اموالیکه در صندوق سپرده میشود باید دانست که چون انسان بدنیا بیاید خوف ورجا باشد نه امیدواری محض داشته باشد ونه خوف محض از اینجا که بجرمی در معاصی که امیدواری خیر دارد یاس از رحمت خدا که از خوف ذاید هرد وبنص این شریفه قرانیه از معاصی کبیره است وانسان نباید بجهت فضل پروردگار امیدوار باشد ونظر بنقصان اعمال خوف از او جل وعلا پس باید نظر بشرائط مذکوره توبه کرد ناچار باید اینها کما ینبغی بجا آورد البته در خوف خداوند کافی نیست ونظر بایات واخبار ورجاء بخدا امیدوار فضل و رحمتا وهم بوده باشد تا یاس وقنوط از رحمت پروردگار حاصل نکند وبهترین آیات قرانیه برای امیدواری مومنین بندگان خدا این آیه شریفه است که فرمود قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا یعنی بگوای پیغمبر ببندگان من که اسراف در معصیت من کرده اند بر نفوس خود ما یوس از رحمت خدا نباشید بدرستیکه خدا جمیع معصیتها را میامرزد وبهترین اخبار برای امیدواری بندگان معصیت کار این خبر مرویست در اصول کافی از محمد بن مسلم واو حضرت صادق علیه السلام که فرمود ایحضرت بمحمد بن مسلم ای محمد بن مسلم مغاصی بنده مومن هرگاه توبه کند از او امرزیده است پس بعد از توبه وامرزش اگر از سر بگیرد عملی کند واین مطلب از خواص مومنست یعنی هرگاه بعد از توبه معصیت کند وباز توبه بکند این کار از مومن است محمد بن مسلم گفت عرض کردم اقا اگر بعد از توبه واستغفار باز اعاده معصیت کند وتوبه بکند امرزیده است فرمود ایحضرت ای محمد بن مسلم بنده مومن

در جحود عقل و قرآن خلافت

را که میبیند پشیمان میشود بر معصیت خود و استغفار میکند و توبه میکند یا خدا
تمام مرزداود را محمد بن مسلم گفت عرض کردم اگر چه چندین مرتبه این کار را میکند یعنی معصیت
بکند و توبه بکند انحضرت فرمود هر چه اعاده بکند بعد از معصیت توبه را خدا اعاده
میکند امرزش را و خدا امرزنده و رحیم است قبول میکند توبه را از بندگان خود وارد شده
که موسی بن جعفر ع فرمود که جدم رسول خدا فرمود شفاعت من از برای اصحاب معاصی
کبیره از امت من است و اما نیکوکاران چیزی بر آنها نیست پس ابن ابی عمیر عرض کرد یا ابن رسول الله
چگونه شفاعت برای اهل معصیت کبیره است و حال انکه خدا فرمود و لا یشفعون الا
لمن ارتضی یعنی شفاعت نمیکنند برای کسی که از او راضی باشد خدا از اهل کبائر راضی
نیست پس فرمود انحضرت ای ابا احمد هیچ مومنی نیست که معصیتی بکند مگر انکه قدمش
امید و نادم میشود بحقیقت فرمود جدم رسول خدا کفایت میکند برای توبه همان ندامت شخص
غاصب پس بنا نهاد فرمود ندکه خاصلش انستکه ندامت کاشف را اعتقاد بر وجود جزا است
و اعتقاد بر وجود جزا دینست و مراد خدا در قرآن لا یشفعون الا لمن ارتضی یعنی شفاعت
نمیکنند مگر برای کسیکه خدا از او راضی باشد و کسیکه اعتقاد بر وجود جزا ندارد صاحب
دینست پس شفاعت برای او خواهد بود و نیز وارد شده که شخصی خدمت حضرت صادق
عرض کرد که جماعتی از دوستان و شیعیان شما را می بینم که فرو رفته اند در معاصی چگونه خواهد
بود حالشان در قیامت انحضرت فرمود توبه کند بعد از معصیت پس خدا همه مرزدانها را
پس آنشخص عرض کرد اگر توبه نکرد خدا انحضرت فرمود که خدا مبتلا کند انها را بدردها و
مرضها و نقص مال و اولاد تا کفاره معاصی انها بشود آنشخص عرض کرد که اگر مبتلا نا پیدا
نشد خدا انحضرت فرمود که خدا مبتلا کند انها را بسلطان جائر عرض کرد اگر آنرا هم مبتلا
نشد انحضرت فرمود که خدا مبتلا کند او را بزوجه ناسازگار تا کفاره گناهانش بشود آن

در اصول کافی نظر میکنیم
میبینیم که کلینی ره
هم روی اتا استغفار و توبه
را در جنود عقل شمارده
و میبینیم که در جنود
جهل هم توبه و استغفار
را شمارده و میبینیم
که توبه و استغفار
را در جنود جهل
شمارده و میبینیم
که توبه و استغفار
را در جنود عقل

در وجود عقل و رسل خلافت

انشخص عرض کرد که اگر زنم بد نشد پس از حضرت غضبناک شد و فرمود که اگر هیچ بد از او نمی‌گفتی نشد که کفارهٔ ذنوبش بشود شفاعت ما بدادا یشان میرسد زیرا که لاف نوای مرد چنین خوب

باز با باز اهر انچه کردی با باز کرکا دو کبر و بت پرستی با بازا کابن دزکه مادر زکه نا مشدی

بشت صد بار اگر توبه شکستی با بازا و نیز در کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود انحضرت خطاب خدا بداود نبی رسید که بروبدا نیال بگو بکه بنده مرا معصیت کردی ترا امرزیدم باز معصیتم کردی ترا امرزیدم باز مرا معصیت کردی ترا امرزیدم اگر دفعه چهارم مرا معصیت کنی ترا نخواهم امرزید چون داود این پیغام را بدانیال رسانید دانیال گفت که در میان خدا و من چون شب شد وقت سحر بخدا عرض کرد که داود پیغمبر تو مرا خبر داد که من یکبنده مرا معصیت کرده ام مرا امرزیده دفعه دیگر ترا معصیت کرده ام مرا امرزیده دفعه دیگر شترا معصیت کرده ام مرا امرزیده اگر دفعه چهارم ترا معصیت کنم نخواهی امرزید من هم عرضم بتوان اشتکه اگر مرا حفظ نکنی ترا معصیت خواهم کرد پس ترا معصیت خواهم کرد پس ترا مجبور خواهم کرد خطاب رسید من هم ترا خواهم امرزید بازترا خواهم امرزید بازترا خواهم امرزید

فصل

امرزید

فرد پنجاه و هشتم از جنود عقل و رحم است چنانکه فرمود ان الله غفور رحیم یعنی بدرستیکه خدا امرزنده و رحم کننده است بدانکه رحم در خدا عطوف و مهربانی است و در خلق رقت قلبیست که انسان نیابد نسبت بمخلوقات خصوصا با فراد بشر و رقیق القلب باشد بدانکه اول شخص رقیق القلب پیغمبر اخر الزمان بود نسبت بامت چه در جنود خود کرنا ان صدمات و اذیات بایشان بر او سخت نمیشود بلکه دائما بخدا عرض مینمود رب اهد قومی فانهم لا یعلمون یعنی خدایا هدایت کن قوم مرا بدرستیکه ایشان جاهلند و معرفت ندارند و چه در جنود رحم خدا رحمت کرا دن قبض روح خود و ابقا بعض ارواح نداد تا جبرئیل امین از جانب رب العزه امر بشر امت را برای ابلاغ فرمود و وارد شده که در میان فرزندان آدم

انحضرت حرکت داشت چون کوش داده شد دعاء امت را از وی شنیدند و در قیامت
برای ایشان مضطرب خواهد بود تا اشارا شفاعت بفرماید بخلاف سایر انبیاء که
باذیت دیدن از امتانها ازفرین مینمودند پس نامید همه این امت پیغمبر شهم بمقتضای
فرمان خدا و لکم فی رسول الله اسوة حسنة بایستی پیغمبر خود نسبت بنکد بگرزق کند
در بلیات و صدمات دار زق خود در مقام معاونت و مواسات بزایند و در مصداق
فرمایش خداد ر قران واضح نشوند که فرمود قولوا للفاسیته قلوبهم یعنی وای بر کسانیکه
دلهاشان بر حق و قساوت دارد و در مصداق فرمایش دیگر او جل و علا که فرمود ثم
قست قلوبکم فهی کالحجارة او اشد قسوة یعنی پر شقی و بیرحم شده است دلهای شما پس
این دلهای شما مانند سنگ است یا سخت تر **فصل** و در پنجاه و نهم از جنود عقل
محافظت است و مراد از محافظت مواظبت و مزامنت در اموراست و خداوند عالم در کلام
خود بکجا اشاره بمزامنت حدود خود نموده که فرموده الحافظون لحدود الله یعنی کسانیکه
مواظبت کنند حدود خداوندی و بکجا اشاره بمواظبت فروج مؤمنین نموده و فرموده
والذینهم لفروجهم حافظون الا علی ازواجهم یعنی و کسانیکه فروج خود را حفظ کنند
مگر برای جفتهای خود و بکجا اشاره بمزامنت و مواظبت نماز نموده و فرموده والذینهم علی
صلوتهم یحافظون یعنی و کسانیکه مواظبت نمازهای خود میکنند که این سه امر مذکور در
سه آیه مذکوره هر سه امر عظیم و در کن قویم ایمانست که خداوند عالم مؤمنین را باین اوصاف
خاصه ستایش نموده زیرا که در آیه اولی ذکر مطلق حدود را فرموده آن شامل جمیع اوامر و نواهی
الهی است که بخلق فرستاده انشاء از عبادات و معاملات و عقود و ایقاعات و اخلاق
و بیانات که قران و کتب اخبار مملو است از انها و این رجزه کجا میرسد ذکر صد هزار یک از اندک
از انچه که تکالیف فرق فرد بنی آدم را اخلاد در محکمات و متشابهات و مجملات و مبینات و

ومبینات وبطون قرآنیه رسانیده وفهم قرآنکه امام است بیان همه آنرا نموده است ودر
آیهٔ ثانیه مواظبت فروج را اشاره فرموده که اهم مطالبست نظر بمفاسد وهرج و مرج عظیمه که از
بی باکی در فروج از وجوه کثیره پیدا میشود اولاد در عقود وانکحه وصدور زنا از مردم بی علم و
اطلاع که بدون صحت شرعی واقع میشود چه در ابتداء نکاح نسوان وچه در طلاق ایشان و
چه بعد از طلاق ایشانکه برای هر کدام احکام وشرایطی از شریعت مطهره رسیده مواظبت
در اکثر انها نمیشود ونکاح وطلاق وعده بعد از طلاق ونکاح بعد از ان بقانون شرع
واقع نمیشود وفساد پیدا میکند وتولید وتولد از انکونه عقود وایقاعات فاسده شایعه
حرمت زا پیدا کند واکثر نطفها باشبهه یا حرام منعقد میشود وثانیا ان نطفهائیکه از مادر
ایتام ووقف در بناء وظلم ودزدی واکل حقوق واهل ارث پیدا میشود وثالثا ان نطفها
که در زنا وایام حیض ونفاس واستحاضهٔ نسوان منعقد میشود که اثر انکونه نطفها مردمی
هستند که خالشان در این عصر اخر الزمان بر همه مردمان عیانست که انکونه نطفها منشاء
بروز هزار کونه فسوق وفجور وظلم وعدوان وعصیانست وبعد از این مفصلا مذکور خواهد
شد پس باید بقدر امکان در مواظبت امور مذکوره فروج هم کوشید تا شربت سعادت
نوشید وعذاب دنیا وعقاب اخرا نچشید ودر آیهٔ ثالثه مواظبت نمازها خصوصا
نماز وسطی را اشاره فرموده که بقولی انماز وسطی نماز ظهر است وبعضی دیگر نماز عصر
است که باید مواظبت نمود ومساهله ننموده وارد نشده هر کدر در نماز کاهلی وغافلی وفراموشی
نماید خداوند عالم او را در تاریکه جایگاه عقوبت کرفتار کند شش در خال چهره وسه
در خال موی وسه در بر وسه در قیامت ان شش که در خال چهرست رفش بر کنار زاله
ورفش بر کنار عمر ورفش بینای صالحان از صورت ومستجاب نشدن دعاها ومقبول
نشدن صدقات ومقبول نشدن شاید خیرات واما سه که در خال موی است کرسنه مردن

در حدود عقل و رسم خلافت

با فرض خود در جمیع غذاها و نشستن با فرض اشامیدن از جمیع اینها و ذلیل مردن با
فرض عزیز داشتن در نزد مردمست و آنسه گردو قرابست تا آریک بودن قبر و تنگ شدن
قبر و معذب بودن در قرابست و آنسه گرد قیامت محشور شدن بصورت خوک و
در آن شدن حساب و در خود در جهنم است و چون دانسته شد این عقوبت برای اهل
مناهی در نماز پس باید پیش از نماز بر دل کین نماز بود که خدا انها را در قرآن شرک خوانده و وارد
مَنْ تَرَكَ الصَّلٰوةَ مُتَعَمِّدًا فَقَدْ كَفَرَ یعنی کسیکه ترک کند نماز را عمدا پس کافر شده است و
صدوق در خلال الشرایع روایت نمود که جهت نامیدن تارک الصلوة را کافر و نامیدن
سایر اهل عصیان را بقا سوا انستکه مردم در معاصی مغلوب نفس و مضطر در شهوت اند
و معاصی را از روی اضطرار بجا اورند ولی در ترک نماز مختار بند و اضطراری در تارک
صلوة متصور نیست لهذا کافر نامیده شده اند پس باید اعتقاد بخدا حاصل نمود و اعتقاد
بثواب فعل نماز و عقاب ترک ان پیدا نمود و نماز را محافظت و مواظبت نمود و خود را از زمره
نماز داخل کفار و مشرکین محسوب ننمود

فصل دوم در شصتم از جنود عقل در غا است

چنانکه فرمود قُلْ مَا يَعْبَؤُا بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ یعنی بگوای پیغمبر اگر نبود دعاء شما ها
بر ورد کار من اعتنائی بشما نمیفرمود بدانکه مراد از دعاء توجه مخلوقست بخالق در وقت حاجت
خواستن از ذات ذو الجلال او پس دعاء کاشف از اعتقاد خلقست بخدا که ایمان باو باشد
و کسیکه مؤمن بخدا شد و با بهترین با و خواهش حاجتها را نمود البته از فیض او محروم نخواهد
شد و غرض خدا هم در خلقت خلق همین بوده است با خلق و اعتقاد خلق بوده است
بوجود حق که فرمود کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف یعنی من
گنجی بوده ام پنهان دوست داشتم شناخته بشوم پس خلق کردم خلق را تا شناخته بشوم
و اشکار کردم و چون بنده خدای خود را شناخت و در هر حاجت سؤال از او بکند البته

در حدود دعا و عقل است

۱۱

اجابت او و بشنوند ناله که در سجود دوازده بکرد و از مسلک عبادی یعنی از راه واجب
شوند الداعی اذا دعان فلیستجیبوا لی و لیؤمنوا بی لعلهم یرشدون یعنی هرگاه سؤال کند
تو را بندگان من از من بدرستیکه من نزدیکم باشانم را اجابت کنم دعا کننده را اوقتیکه
انها از من طلبا اجابت کنند و ایمان بمن آورند و شاید مراد از این فرمایش این باشد که باید
بندگان من بمن اعتقاد کنند و از من حاجت بخواهند نه از دیگری و در زیاده دیگر مذمت
از متکبرین در دخول نموده و وعده جهنم بانها داده و فرموده ان الذین یستکبرون عن عبادتی
سیدخلون جهنم داخرین یعنی بدرستیکه کسانیکه تکبر مینمایند از بندگی من زود است که
داخل جهنم میشوند در حالتیکه کوچک و ذلیل باشند و در زیاده دیگر مدح از حضرت ابراهیم
نموده از باب کثرت دعای او و فرموده ان ابراهیم لاواه حلیم یعنی بدرستیکه ابراهیم کثیر الدعا
و برد بار بوده و در روایات بسیار در رد بلاء بدعا وارد شده از جمله در روایت کلینی این
در کافی از حضرت صادق ع که الحضرت فرمود الدعاء یرد القضاء بعدما ابرم ابراما
فاکثر من الدعاء فانه مفتاح کل رحمة و نجاح کل حاجة و لا ینال ما عند الله عز و
جل الا بالدعاء و لیس باب یکثر قرعه الا یوشک ان یفتح لصاحبه یعنی دعا رد میکند
قضاء حتم را بعد از اصرار پس زیاد بکن تو دعا را که دعا کلید هر گونه رحمت و قضاء هر گونه
حاجت است و وارد نمیشود خیرهای خدا و مدی مگر بدعا و نیست دری که کوبیده بشود بسیار
مگر امکه زود یا دیر باز خواهد شد برای کوبنده چنانکه گفته اند من دق بابا ولج ولج یعنی
کسیکه بکوبد در را ولج بکند در کوبیدن را زود یا دیر باز خواهد شد و نیز در کافی
در روایتی از ابی ولاد شده که فرمود حضرت موسی بن جعفر ع ما من بلاء ینزل علی عبد
فیلهمه الله عز و جل الدعاء الا کان کشف ذلک البلاء وشیکا یعنی هیچ بلائی نازل
نمیشود بر بنده مؤمنی که الهام بکند خدا او را بدعاء مگر امکه بسرعتان بلاء زا از او رفع

خواهد

خواهد فرمود و نیز وارد شده که بکوشید عافیت از زوال بلاء از باب معروف شدن نزد
اهل ایمان چنانکه روایت شده که حضرت صادق ع فرمود که هرگاه سنت بگیرد دو
دعاء قبل از نزول بلاء دعاء او مستجاب شود وقت نزول بلاء و میگوید که صوت نشنود دعا
کننده را ایمان معروف است و محبوب خواهد شد و باید دعا کننده دعا را قبل از نزول بلا
نماید چنانکه در کافی بروایت شده که حضرت سجاد فرمود الدعاء بعد ما ینزل البلاء لا
ینفع بعضی دعا بعد از نزول بلاء نفعی ندارد و نیز روایت شده که حضرت صادق ع فرمود
بهشت بنده که دست خود را بجناب خدا دراز کند مگر اینکه خدا حیاء کند که دست او را خالی
برگرداند بکند او را و از فضل و رحمت خود هرچه را اگر بخواهد پس هرگاه از شما دعا کند
دست خود را بر نگرداند مگر اینکه بمالد بسر و صورت خود پیش نظر باینکه پراست اند دست از
رحمت پروردگار و باید دعا کننده وقت دعا حاجات خود را نام ببرد چنانکه از حضرت
صادق ع روایت شده که آنحضرت فرمود خداوند عالم دانا است بحوائج تو و هرچه را
که در دل ازاده کرده ولکن دوست میدارد که حاجت خود را نام ببری پس در وقت دعا
حاجت خود را نام ببر و بدانکه روایت شده که حضرت صادق ع فرمود که امیر المؤمنین ع
فرمود اغتنموا الدعاء عند اربع عند قرائة القرآن و عند الاذان و عند نزول
الغیث و عند التقاء الصفین یعنی مغتنم بشوید در دعا بچهار وقت در وقت
قرائت قرآن و در وقت اذان و در وقت باران و در وقت ملاقات دو صف و نیز
از حضرت باقر ع روایت شده که فرمود خداوند کریم دعا بندگان خود را دوست میدارد
پس بر شما باد دعا وقت سحرها تا طلوع آفتاب زیرا که در این وقت باز میشود درهای آسمان
و قسمت میشود در این وقت روزیها و برآورده میشود در این وقت حوائج بزرگ و باید دعا
با تضرع و ابتهال و تبتل بوده باشد و مراد از تضرع کوفتن دست است بسوی آسمان

در وجود عقل و حواس و خلافت

باحرکت انگشتان او مرادرا بتها لکد زدند دستها است از سر خود و مرادرا بتلاشا
کردن با انگشت شبابه است و بهتر انستکه دعاء دعا کند باکریه بوده باشد چنانکه
از حضرت صادق ع روایت شده که فرمود برای هر چیزی وزن و کیلی است مگر اشک برای که
که قطره از او دریا را خاموش میکند و بحض فرا گرفتن اشک بچشم هیچ غبار و ذلتی بصورت
نخواهد رسید و بحض خارج شدن اشک از چشم خرام میشود برای او و نیز از حضرت صادق ع
روایت شده که هر چشمی روز قیامت گریانست مگر سه چشم چشمیکه پوشیده شود از حرام و
چشمیکه او قات سحرها بیدار باشد و چشمیکه در دل شب از خوف خدا بگرید و فرمودند

اعوذ بالله من قلب لا یخشع و من عین لا تدمع و من دعاء لا یرفع یعنی پناه میبرم بخدا از
قلبیکه خاشع نباشد و از چشمیکه گریان نباشد و از دعائیکه بالا نرود و بداند انستکه
جمعیت در دعاء بهتر از دعاء بتنها یست روایت شده که حضرت صادق ع برای حصول
جمعیت در دعاء فرمود بپا خیزید از فوجیکه چهل نفر از ایشان جمع بشوند و دعا بکنند برای
چیزی مگر انکه خدا دعاء ایشان را مستجاب میکرداند و اگر چهل نفر ممکن نشود چهار نفر
جمع بشوند و هر یک ده مرتبه خدا را بخواند و اگر چهار نفر هم نباشد یکنفر چهل مرتبه خدا را
بخواند خدا دعاء او را مستجاب میفرماید و باید دانستکه کاهی استجابت دعاء بنده بتعویق
افتد بجهت مصلحتی که خدا داناست چنانکه در کافی روایت شده که احمد بن محمد بحضرت
ابی الحسن ع عرض کرد فدایت شوم من بکسالت بجهت مطلبی دعا کرده ام و مستجاب نشده
و در دلم خطوری پیدا نشده از حضرت فرمود ای احمد دور کن از خود شیطان را و انکرا فرد
بر خود مسلط نمائی و ترا مایوس و از رحمت خدا نماید بدرستیکه ابا جعفر ع فرمود که اگر مومن
سؤالی از خدا بکند و زود مستجاب نشود بجهة دوست داشتن خدا است صدای زن و آه و نیز
از اسحق بن عمار روایت شده که گفت بحضرت صادق ع عرض کردم پای رسول الله میشود که دعا

در جنود عقل و اضداد آنست

بشود و اثر استجابتش عقب افتد انحضرت فرمود ثابت بیست سال و نیز وارد شده که هشام
سالم از حضرت صادق ع روایت نمود که انحضرت فرمود از توفیکه خدا بمضمون فرمایش
قد اجیبت دعوتکما یعنی بتحقیق اجابت شد دعاء شما و عده اجابت نفرین موسی و هرون را
در هلاك فرعون فاصله شد و نفرین ادنا انوقتیکه فرعون را غرق فرمود چهل سال طول کشیده
بود پس فاصله انسان از نفرین تا استجابت دعاء خود کسل نشود و یاس از خدا که معصیت
کبیره است پیدا نکند زیرا که خدا خلف وعده نمیفرماید و خودش فرموده ادعونی استجب
لکم یعنی مرا بخوانید من مستجاب میکنم و اگر نبود که خدا صاحب فضل و رحمت نباشد نسبت
ببندگان خود یاس انسان را از معاصی کبیره قرار نمیداد پس نفرین تا استجابت تا یکهفته تا یکماه
تا یکسال تا ده سال تا بیست سال و چهل سال بواسطه مصلحتی است که خودش دانا است
چنانکه نفرین حضرت صدیقه طاهره بیست و پنجسال بعد از صدمه انحضرت تا نجشید برای
انکه ولی مطلق برای انکه در امت در خانه بنشیند و حقانیتش بر خلق ظاهر نشود و تا
میشود که اثر استجابت برای بعضی از دعاها ابدا ظاهر نشود مانند دعاء مرد نجار کن در عمد
بنی اسرائیل برای فتنه خواستن بتوسط حضرت موسی که حکایتش در فرد پنجاه و پنجم از خود
عمل کذشت و تا میشود که خدا دعاء بعضی از بندکان خود را که جاهل حکمتند با ضراری
که دارند نظر بفرمایش تولیفما تولی و نصله جهنم مستجاب میفرماید و غافل بملائکه و ناس
رسند مانند همان نجار کن بنی اسرائیل و بعضی از ابنای دنیای این زمان که اولادی ندارند و
با ضرارهای خود در دعاء و دواء اولادی خدا بایشان میدهد و ان اولادها مفساد هزار
شرور میشوند و با صاحب دخترند پسر میخواهند و با بعکس و با نفیرند دولت میخواهند اما
انها که همه مطالب مذکوره بعد از پیدا شدنشان اسباب فتنه و بلاء میشوند پس باید بمقتضای
فرمایش انما اولادکم فتنة اناس یعنی بعضی از اولادها فتنه مردم در زمان

در برابر دشمنان خیلی خودم

زنها و عشقشان با عفاف و پاکدامنی

در جمود عقل و مس اخلاق و آمیزش

امری از امور دنیویه اگرچه دعاء نباشد اقدامی بنماید و چون دیده شد که بسعی و کوشش اجابت نشده سعی فوقانیه خود را بکار کناره و مصلحتی در عدم اجابت او منظور نماید هرچند که در خواجه مشروعه نباشد طولانی شدن عمرش برای چنو غایتی که نظیر بدعاء ماثور بگوید اللهم طول عمری بما خیر غایة یعنی خدایا عمر مرا طولانی مکن در کاری که غایت و عاقبت وی نیکو نباشد زیرا که شاید بجهت مصلحتی بود در غایت دعا کننده باشد وارد شده که در زمان داود نبی خطاب از مصدر جلال الهی باو رسید که ای داود فلان سلطان در فلان وقت از دنیا خواهد رفت چون خبر باو سلطان رسید خود را از سریر سلطنت بر زمین انداخت و تضرع و زاری بسیاری بدرگاه حضرت باری نمود که خدایا برای من اولاد صغار بست که هنوز قابلیت خلافت مرا ندارند اقلا در عمر من عطا بفرما تا اولادم بزرگ شوند خدا تعالی دعایش را مستجاب فرمود تا اولادش بزرگ شدند و باید دانست که برای استجابت دعاء صلوات بر محمد و آل محمد صلعم وارد شده که اسباب استجابت خواهد بود چنانکه تکلیفی در کافی از حضرت صادق ع روایت نمود که آنحضرت فرمود هرکه حاجتی بخدا دارد پس ابتدا کند بصلوات و حاجت خود را عرض کند پس اختتام کند باز بصلوات و چون خدا در طرف دعای او دو صلوات مستجاب خواهد فرمود پس کریم تر از آنست که حاجت وسط آن در و صلوات را برنیاورد و در خبر وارد شده که وقت دعاء کردن استغفار بکند از معاصی خود تا بواسطه استغفار حاجتش حبس نشود چنانکه در دعاء کمیل است اللهم اغفر لی الذنوب التی تحبس الدعاء یعنی خدایا بیامرز برای من از معاصیم آنرا که باعث حبس دعاء من شود که بروایت صدوق در معانی الاخبار حضرت بسجاد فرمود موجبات حبس دعاء بدی نیت و خباثت طینت و نفاق باطن است خود و قصد تو قاشق باطل و اختیار استجابت نباشد مگر از پس زمان و قضا کردن نماز و در

در موجبات حبس دعاء

خود از رحمت خدا بزاد و فخر و ترک احسان و ترک تصدق پس ای برادر دینی چه
عیبها در وجود خود میباشد که قطع نظر از مصلحت بودن عالم بالا ان چیها با عث عجب
و غایت میشود پس تمام عیوب از خود انسان سراپا هفتاد است که باید این عیوب را از خود
دور نماید و عمدتر از گناه را بر دیگران وارد ننماید و سر خود بگیرد و دعا کردن انستکه هرگاه
دعا کنی در حوائج مشروعه باشد که از اراده خدای متعال باو بگیرد و موافق شود از اراده تو با اراده
خدا و توفیق استجابت پیدا کنی نه انکه در دعا خود ملک و مزرعه و آب و آشر و کالسکه
و قرب سلطان و حکومت از دنیا بخواهی و بدانکه در میان دعاها دعا
برادر دینی مستجابست و هرگاه مقدم شود بر دعای تو باذن الله استجابت دعای تو هم خواهد بود
چنانکه از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود دعاء المرء لاخیه بظهر الغیب یدر
الرزق و یدفع المکروه یعنی دعای برادر دینی بعقب سر مرا میدهد و شدائد را ما شدد و شیاطین
شر را دفع کند هر مکروهی را پس باید در دعا شرایطی را که در ضمن مطالب مذکوره بیانست
عمل نمود و استجابت دعا را خاصل فرمود **فصل** فرد شصت و یکم از جود عقل
نشاطست چنانکه فرمود در قرآن و الناشطات نشطا یعنی قسم بملائکه نشاط بخشندگان ارواح
مؤمنان و مراد از نشاط باز شدن روح و قلب انسانست در موارد نیکه خدا از برای مؤمن
خواسته است از جمله در افعال حسنه و عبادات خصوصا در فرائض واجبه و مستحبه یومیه
که کسالت در انها منهی و مذموم خدا شده و از صفات کفار و منافقین قرار داده شده
که خدا برای تعریض انها بنوافل شریفه را از انها زایل نمود و فرمود و لا یاتون الصلوة الا وهم
کسالی و لا ینفقون الا وهم کارهون یعنی نیایند نمازهای منافقین نماز را مگر انکه کسالت دارند
انفاق نکنند مگر انکه کراهت دارند و چون مؤمن بپیش بوجود حضرت قاضی الحاجات
دارد و مطیعست اوامر و نواهی ان ذات کامل الصفات را لهذا نشاط و انبساط دارد در عبادات

در حبور عقل و رس و اخلاق و ادب

کمالی ندارد در انها خلاف منافقین و کفار که از بابه بهیمیت خود و سخیت نداشتن
با انسان در هزار درجه ممکن خدا در سوره کمالت دارد پس خوبست که انسان برای تحصیل
شوق و رغبت در عبادت مرتبات و موجباتی را بنظر خود اورد که فنا و دنیا و نواید عیش
و نرک و اخرت و جزاء اعمال باشد پس اینها کمالات را از خود دور سازد و با فرح و نشاط
بسوی عبادت خدا بشتابد **فصل** و ششم در دویم از جمود عقل فرحت چنانکه
فرموده و یومئذ یفرح المؤمنون بنصر الله یعنی در انروز خوشحال میشوند بیاری کردن خدا
انشانرا و لابد دانستکه لفظ فرح در قران بد و معنی امده یکی تکبر و کفر نعمت چنانکه
در اینه دیگر از قران فرموده ان الله لا یحب الفرحین یعنی خدا دوست نمیدارد کفران کنندگان
متکبر را دویم سرور و رضاء است و از در اینجا اولیست و مراد از فرح در انایه خوشحالی مؤمن
است در موارده لایقه شرعیه از جمله وقت افطار شخص صائم است چنانکه وارد شده
للصائم فرحتان یفرحهما فرحة عند الافطار و فرحة یوم القیمة یعنی برای صائم دو خوشحالیست
یکی در وقت افطار و خوشحالی دیگر در وقتیکه خوشحال میشود مؤمن بان در وقت جزای خود
امّا فرحة اول که افطار است برای بیرون رفتن صائم از تکلیف خدا و باو رسیدن بثواب افطار
و باجهت دعاء مستجابی که در انوقت دارد و باجهت توفیق تمام شدن روزه پیدا کردن و با
بجهت خوردن غذاء و رسیدن لذت طعام بعد از روزه و رفع شدن صدمه روزه از وی
و فرحة ثانی در وقتیکه بجهة رسیدن بان اجر و ثواب که خدا برایش مقرر فرموده و کاهی شنیده
شده است لفظ فرح در خدا چنانکه وارد شده **ان الله اشد فرحا بتوبة عبده من رجل**
اضل راحلته و زاده فی لیلة ظلماء فوجده یعنی خدا فرحش بتوبه بنده بیشتر است از مردی
که در شب تاریک زاد و راحله خود را گم کرده پس انها را پیدا کند که لفظ فرح برای خدا حقیقی نیست
تا محتاج بالات قلب و اسباب فرح بوده باشد و اشیاء که از لوازم اجسام است پیدا کند

در جبود عقل و رهن خلاف است

وجسمیت برای خدا ثابت شود بلکه مراد از فرح خدا رضاء و سرعت قبول او ست نومیدبندگان
خود را و جزاء بنکو دادن او ست اشیا را مانند لفظ تردد که در حدیث قدسی نسبت داده
شده است بحضرت او نکته رسول خدا فرموده که ما ترددت فی شیء انا فاعله کتردد یی فی قبض
روح عبدی المومن انی لاحب لقاءه و یکره الموت فاصرفه عنه یعنی تردد در چیزی که من بجا
آورنده او باشم پیدا نکرده ام مانند تردد یکه در قبض روح بنده مومن خود پیدا کنم بدرستیکه
من البته دوست دارم در مردن او و ملاقات او از موت کراهت می ورزد و خدا انکه در قبض
خود بملاقات رحمت من فائض خواهد شد پس من او را منصرف از موت نمایم که مراد از فرح
مذکور را بخدا و تردد یکه در اینجا نسبت داده شده است بحضرت او جل و علا نتایج و عواقب
امست نه مقدمات و مبادی که از خصایص مخلوق صاحب جسم است و محتاج بالات و قوای
جسمانیه است و چنانکه در فرح خدا رضاء و سرعت قبول و نیکی جزاء اراده شده در تردد
هم ازاله کراهت موت از بنده منظور شده و در معنی اخر حدیث تردد گفته میشود که من
نمیدارم کراهت را از چیزی بقدر یکه از موت بنده مومن خود بر میدارم یعنی مقدمات از صدمات
و بلیات و فقر و فاقه و امراض و پیری و شکستگی و ضعف برایش فراهم میاورم که از بنده مومن
بجهة انها زائل بشود کراهت او از موتش زایل شود و از بفضل خدا شود و از علائق پر زحمت
دنیویه منقطع بشود و مشتاق بشود ملاقات رحمت پروردگار را و همچنین است غضبیکه
در ادله شریفه و من یحلل علیه غضبی نسبت بخدا داده شده که مراد نتیجه غضب خدا است
که عذاب خدا باشد یعنی کسیکه حلول کند بر او عذاب من و نیز حیائیکه در ادله شریفه ان
الله لا یستحیی ان یضرب مثلا نسبت بخدا داده شده که مراد نتیجه حیاء است که ترک فعل
باشد یعنی خدا ترک نمیکند مثل زدن پشه و چیز کوچک را و نیز مکر یکه در ادله شریفه و مکروا
و مکر الله و الله خیر الماکرین نسبت داده شده است بحضرت او جل و علا که مراد جزاء مکر

۱۲۷

در جنود عقل و جهل و اضداد ایشان

مکر است یعنی مکر کرده اند ایشان و خدا جزای مکر ایشان را داد و خدا بهتر جزا دهندگان
مکر است و نیز محبتی که در آیهٔ شریفه قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله نسبت
داده شده است بخدا که مراد نتایج محبت است که احسانهای خدا باشد ببندگان نه در دنیا
و آخرت یعنی بگوای پیغمبر اگر شما خدا را دوست میدارید مرا متابعت بکنید تا خدا در
دنیا و عقبی احسان بشما نماید و همچنین است رضا و سخط خدا چنانکه در کتاب توحید
از حضرت صادق ع روایت شده که آنحضرت فرمود مراد از رضاء خدا و سخط او ثواب و
عقاب اوست و نیز وارد شده است در همان کتاب که سئوال شد از حضرت رضا ع از
سخریهٔ خدا و ازایهٔ الله یستهزئ بهم و خدعهٔ خدا و ازایهٔ وهو خادعهم که فرمود مراد جزاء خدا
است سخریه و استهزاء مردم را و خدعهٔ ایشان را و نیز در آن کتاب وارد شده است که سئوال شد
از حضرت صادق ع از قبض و بسط خدا و ازایهٔ والله یقبض ویبسط که خدا چگونه می بندد و باز
کند فرمود که مراد از قبض منع خدا و مراد از بسط عطاء اوست و مراد از نسیان در ایهٔ الیوم
ننسیهم صرف نظر خدا از بندهٔ عاصی است روز قیامت **فصل** و در شصت و سیم از
جنود عقل الفت است چنانکه فرمود هو الذی ایده بنصره وبالمؤمنین والف بین قلوبهم یعنی
خدا است که تایید میکند ترا بیاری خود و بمؤمنین و الفت داده است میان دلهای ایشان
و مراد از الفت انس و محبتی است که باعث اجتماع با یکدیگر میشود که سر مایهٔ تعیش و زندگانی
بنی آدم است در دنیا و ارسال رسل و انزال کتب و جمیع اوامر و نواهی خدا برای فراهم کردن این
الفت است که مردم با یکدیگر متفق شوند نه مختلف تا منابعت و مباعدتی در ایشان پیدا
نشود و اسباب اختلال امور معاد و معاش ایشان نگردد و نظم امورشان از میان نرود و از این
جهت نفوس محترمهٔ بندگان تلف نشود و نقض غرض خدا در بقاء خلقش پیدا نشود چنانکه
ذکر این مطالب در باب اول و چهارم گذشت **فصل** و در شصت و چهارم از جنود

در جنود عقل و ضد او از اخلاق است

عقل سخاوت چنانکه ومود فامّا من اعطی واتقی وصدق بالحسنی فسنیسره للیسری و
اما من بخل واستغنی وکذب بالحسنی فسنیسره للعسری وما یغنی عنه ماله اذا تردّی یعنی
پس انکسیکه عطاء خود وخردم کند وپرهیزکار شود وتصدیق کند خصلت نیکو را که ایمان
باشد وبا ملت نیکو را که اسلام باشد پس زود کارش را پس میسر میکنیم واما کسیکه بخل کرد
وسخاوت نکرد وخود را غنی خواست وتکذیب نمود ایمان یا اسلام را پس بزودی فراهم میکنیم
برای او دشواری وعسر را او در وقت هلاکتش این مالش عذاب را از او مرتفع نخواهد
نمود وبدانکه مراد از جود وسخاء عطا شخص است چیزرا مستحق بدون سؤال ان مستحق و
اگر با سؤال عطاء چیزی بکسی شود انرا احیاء گویند نه جود وسخا چنانکه روایت شده هرگه
حاجتی بخدمت حسین بن علی علیهما السلام عرض مینمود انحضرت عریضه اورا باز نکرده
ونخوانده باو عطا مینمود ومیفرمود که اگر عریضه او را باز کنم وبخوانم در خجلت برایش خواهد
بود یکی خجلت سؤال دویم خجلت افشاء سرّ او باهست والا در دنیا نشود جمع باز ان که
بکهسار رسد بند نکردد دیگری در باب جود وسخا گفت قرار در کف زادگان نگیرد مال
چه صبر در دل عاشق چه آب در غربال وارد شده که جهت نزول این آیه شریفه مذکوره انشد
که در خانه یکی از انصار درخت خرمائی بود وشاخه اندرخت در خانه مرد فقیری بود وقتی از
اوقات خرمائی از شاخه اندرخت بزرمین ریخته وبعضی از اطفال ان فقیر خرما را برداشته
که ناگاه مرد انصار در رسید وانخرما را از ان اطفال گرفتار فضا در خانه خرمائی در دهن طفلی
بود امر در انخرما را هم از دهن طفل بیرون آورد امر در فقیر بشکایت صاحب اندرخت خدمت
رسول خدا آمدا انحضرت امر در ا طلب نمود وبا و فرمود که انشاخه درخت خود را بمن بده تا من
در عوض درختی در بهشت بتو عطا کنم مرد انصار قبول نکرده واز خدمت انحضرت برفت ابو دحداح
خدمت انحضرت بود عرض کرد یا رسول الله اگر از درخت خرما را از امر در گرفتم ایا وعده اندرخت

در وجود عقل در رأس اخلاقیات

بهشت را بمن عطا میفرمائی تا حضرت فرمود بلی ای ابو دحداح پس ابو دحداح بنزد زن خود رفته و با او بها بتمام بر او بچهل درخت خرما بائی کرد در باغ کوچکی از خود داشت را ضبط نمود و درخت مرد انصار را بآن باغ خود خرید و خدمت رسول خدا صلعم آمد و کیفیت را بعرض آنحضرت رسانید آنحضرت هم درختهای ابو دحداح را بچند درخت در بهشت خرید و ببرد انفقه تشریف آورده و فرمود که آن درخت را من خریدم و بتو بخشیدم پس رو و در آن چنین آیه شریفه فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى تا آخر آیه نازل گردید پدر آن برادر دینی اثر جود و سخا و منت مذکور شد که شخص بخیل بنص آیه شریفه وَمَنْ يَبْخَلْ فَإِنَّمَا يَبْخَلُ عَنْ نَفْسِهِ بنفس خود بخل کرده و نشاید بنظر بفرمایش آنکه بخیل لا یدخل الجنة بواسطه بخل خود باهر کونه حسناتی داخل بهشت هم نشود و از نعمتهای بهشت هم محروم شود روایت شده که علی بن ابیطالب علیه السلام فرمود سلم الشرف التواضع و السخاء یعنی برد بان شرف انسانی تواضع و سخاوت است شرف مرد بجود است و عبادت بسجود هر که این هر دو را ندارد عدمش به ز وجود و نیز فرمود انحضرت انما سادة اهل الدنیا و الآخرة الجواد یعنی فقط بازد نیا و آخرت اهل جود اند و نیز فرمود که عجب دارم از مرد مانیکه باموال خود غلامها را مسخر بند و از اد میکنند و از ادها را باختیار خود مسخر بند که بایشان شرافت پیدا کنند چنانکه گفته اند الانسان عبید الاحسان یعنی انسان بنده احسان است و کلیینی در کافی روایت نموده که مردی از رسول خدا صلعم سؤال نمود که افضل مؤمنین کدامند انحضرت فرمود کسانی هستند که با نفاق دستشان باز تر است و نیز روایت شده که خطاب بحضرت موسی بن عمران علیه السلام که ای موسی شاکر تر از بخیل را مکنز زیرا که سخاوت دارد و در کتاب من لا یحضره الفقیه از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود شاب سخی مزهق بالذنوب احب الی الله من شیخ عابد بخیل یعنی جوان باجود فرو رفته در معاصی نزد خداوند محبوب تر از پیر مرد عبادت کن بخیل است و نیز روایت از رسول خدا صلعم شده که فرمود سخاوت درختی است از

در وجود عقل و اثر خلافت

درختهای بهشت کنار برای آن شاخها بیشتاورند در دنیا پس هر که سخاوت دارد می‌بیند
باشاخها و میبرد باشاخها او را بهشت و بخل در خیشارند درختهای جهنم و از برای او
شاخها بیشتاورند در دنیا پس هر که بخلت میبیند باشاخها و میرود بجهنم و میارد سوزد
خداوند و اهشته که دیدم نوشته شده است بدر بهشت خرامی تو بر بخیل و ریاکننده و عاق
والدین و تمام معصیات است هر که هر گونه عبادت کند و در مقام عظا بیدا و خدما و لسانا نباشد
مردم بخیل باشد و نظر بایه شریفه الشیطان یعدکم الفقر و یعده فقر شیطان را برای خود
قبول کند و باندخه فقر شیطان را متمسک باعذار نا صواب بشود مثل انکه بگوید که اگر
در راه انفاق پیدا بشود اولاد من بعد از من فقیر خواهند شد یا اختیار روزه سالم را بمن
داده پس اگر انفاق بکنم باب رزق بر من مسدود خواهند شد یا متمسک باختیار نماز
روی بشود و خورده خورده عظا نماید تا بی استحقاق مردم را مطنه کند یا مردم را ظالم
تصور کند و اعانت تا نهارا نظر بفرمایش من اعان ظالما فقد سلطه الله علیه موجب طعن
بر خود تو هم کند و بگوید رحم بر پلنگ تیز دندان ستمکاری بود بر گوسفندان و باین
شیاطین جز وانس و خیالات نفسانیه متدرجا تکمیل خلاخود نماید و با این مجعل موقع همه چیز
در دنیا از خدا و خلق باشد و امیدوار آن بهشت کذائی عقیده هم که خداوند قرآن از برای بهشت
در خبر داده و تعریفات بهشت و حور و قصور و غلمان و انهار و ابتکار آنرا فرموده و در حدیث
قدسی هم مفصلا حکایت فرموده که برای بهشت من هفتاد هزار باغ است از زعفران و در هر
باغی هفتاد هزار شهر است و در هر شهری هفتاد هزار قصر است از یاقوت
و در هر قصری هفتاد هزار خانه است از زمرد و در هر خانه هفتاد هزار حجره است از طلا و در
هر حجره هفتاد هزار کاناپه است از نقره و بر هر کاناپی هفتاد هزار فرش است و بر هر فرشی هفتاد
هزار صفحه ظرف است از جواهر و در هر ظرفی هفتاد هزار رنگ از طعامست و بر اطراف هر کاناپی هفتاد

ز صفیر

در وجود عقل و رئیس اخلاق

هزار درخت است از طلای احمر و بر سر هر درختی هفتاد هزار فرشته است از حریر و دیباج استبرق
و بر اطراف هر سدره ای هفتاد هزار جوی خواب چون و شیر و شراب و عسل صافی شده و در
وسط هر جوئی هفتاد هزار رمانه از میوه است و بر در هر اطاقی هفتاد هزار چشمه است و
در هر چشمه سی و پنج از حوران نشسته و بر ابر هر حوریه هفتاد هزار کنیزک ماهرو باشند
مرواریدی نشسته و بر سر هر قصری از قصرها هفتاد هزار قبه است و در هر قبه هفتاد
هزار هدیه پرورد کار است ما لا رأت عین و لا سمعت اذن یعنی نه چشمی دیده و نه گوشی
شنیده و نه در قلبی خطور کرده و میوه های بسیار هر چه را که بخواهند و گوشت مرغها هر
چه را که میل کنند و در نفیر اول شربه فهن خمر الجنان وارد شده که خیابانها در بهشت
گرد و خمتهای آنها حوریه است هر حوریه که از انجا خارج کند حوریه دیگری بجایش در آید
و نیز وارد شده که مراد از لفظ خمر که در زبانهای مردم گفته میشود بیکدیگر جزاک الله خیرا
حوریه بهشتی است که مردم در ازای خدمت یا احسان برای یکدیگر از خدا
میخواهند نه برای هر بخیلی خصوصا اغنیاء بخیل این زمان که از قارون بیشتر دارد در حبه بخیل
ترند که جمیع دنیا و ما فیها را برای وجود خود خواهند و یک درهم از خود را از نفس محترم
هزار نفر فقراء سادات و علماء بی بضاعت بیشتر دانند و اگر قارون یک پیغمبری یک پیغمبر
مثل حضرت موسی زاده بود و احکام توریه را شنیده بود و سر از اطاعت در آنقاق خضوع
خدا پیچیده بود و بخیل بود ولی اغنیاء زمان ما با دانستن یکصد و بیست و چهار هزار پیغمبر
و یکصد و سی صحیفه اسمانیه و توریه و انجیل و زبور و در دست داشتن قرآن و شنیدن احکام
از انبیاء و دیدن احکام قرآن و داشتن اثمد و ازده کانه و اخبار انها و خواندن قرآن و
اذعیه و اذکار در هر صباح و مساء و استشفاء بتربت حضرت خامس اعباء چون فقیر را
برای خواستن یک درهم بینند و با یک عالم و سید فقیری را در خانه خود پیدا نشوند و مورد

ذکر جود عمار و قرین خلافت

تقرب خدا و رسول خدا و اهل بیت او فی الجمله بخلاف اهل نفاق که مورد دعاء
خیر انبیا شده چنانکه وارد شده که آفتاب هر روز طلوع کند بر دو طرف سر ملکی که موکل
اوست و ندا میکند اللهم عجل لکل منفق خلفا و لکل ممسک تلفا یعنی خدایا سرعت
کن برای هر انفاق کننده عوض او و برای هر امساک کننده تلف او و نیز روایت شده که احمد
غلام حضرت علی بن موسی الرضا علیه الاف التحیة و الثناء در خدمت آنحضرت ایستاده
بود آنحضرت باو فرمود یا احمد چیزی در زاویه خانه ما هست احمد عرض کرد نه آقای من قسم بخدا
آنحضرت فرمود پس از کجا خدا بجای ما خواهد گذاشت برو و انفاق کن اگرچه یک درهم باشد
و نیز روایت شده که حضرت صادق علیه السلام فرمود بفرزند خود محمد یا چیزی از نماز کم کرد در نزد
تو بوده است باقی مانده عرض کرد بلی چهار دینار پس آنحضرت فرمود برو و صدقه بده او را
که خدا عوض آنرا بما خواهد داد بدرستیکه او برای هر چیزی کلیدیست و کلید نزد صدقه
است پس بعد از آن صدقه روز نگذشت چهار هزار دینار بما رسید پدر برای آنحضرت آورده
شد پس آنحضرت بفرزند خود فرمود که ما چهار دینار انفاق کردیم خدا چهار هزار دینار بما
عطا فرمود و نیز روایت شده که شبی از شبها حضرت رسالت پناه صلعم از نماز عشاء خود
فارغ شد مردی برخواست و گفت یا محمد من مردی غریبم هستم و قادر بر قوت خود
نیستم آنحضرت فرمود ای قنبر اسم غریب را ببر و مرا محرز من ساز پس آنحضرت رو باصحاب کرده
فرمود غربا دو نوعند اول مسجد نکه در مردم باشند و در او نماز خوانده نشود دوم
آنانکه در خانه باشند و تلاوت نشود سیم عالمیکه در میان قومی باشد و تفقد از حال او
نشود و مسائل حلال او حرام از او نشود چهارم اسیری از اسلام که در بلد کفار باشد و
خلاصی نیابد پس فرمود که کیست چیزی باین غریب بدهد تا خدا او را در فردای قیامت
در فردوس اعلا جای بدهد پس امیر مومنان علیه السلام برخواست و دستان قنبر را گرفت و نزد

ملکی

در جود عقاد و رؤس اخلاق است

حجرهٔ صدیقهٔ طاهره او رد و فرمودای بهترین زنان عالم وایدختر رسول اکرم فکری برا
این فقیر نما حضرت زهراء فرمود ای پسر عم غذای کمی برای ما است و حسنین هم گرسنه اند
و شما هم روزه دارید و این غذا بقدر یک نفر است پس علی بن ابیطالب ع فرمود که بیاور آن
غذا را پس فاطمه ع آورد آن غذا را و نزد آن نفیر گذاشت پس آنحضرت فرمود با تخدره که گرد و
گرد چراغ را بعضب انداز د پس امیر مؤمنان ع خاموش کرد که آگر د غذا خوردن تا آن فقیر
نشنود انفقیر از غذا خوردن خجالت خواهد شد و آگر با او غذا بخورد از غذا کفایت هر دو
را نخواهد نمود پس آن فقیر مشغول بخوردن غذا شد و آنحضرت مشغول بردن لب بر
آب که انفقیر خجالت خوردن آنحضرت را هم ننماید پس انفقیر از غذا خوردن فارغ شد و در
آنهنگام چراغ حاضر شد و دیدند که غذا بحال خود باقیست پس آنحضرت فرمود که ایفقیر
چرا غذا نخوردی آن فقیر عرض کرد که سیر شدم تا علی پسر فاطمه و حسنین و فضهٔ خادمه
و همسایه از آن غذا خوردند و باقی مانده بود پس امیر مؤمنان ع خدمت خاتم پیغمبر ص
آمد و آنحضرت بعلی ع هر مود با علی دیشب چه کرده بودی امیر مؤمنان ع عرض کرد خیر
و احسان با رسول الله پس رسول خدا قصهٔ چراغ و نخوردن غذای علی و برکت یافتن غذا را
خبر داد امیر مؤمنان ع عرض کرد که تی خبر داد بشما یا رسول الله رسول خدا ص فرمود که
جبرئیل نازل شد و این کیفیت را خبر داد و این آیه را آورد و یؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم
خصاصة یعنی ایثار کنند مردم را بر نفس خود اگرچه در خود شان فقر و بی چیزی باشد
و کفایت میکند برای ایثار اهل سخا عطاء حسنین علیهما السلام اما امام حسن ع در کشف
الغمه وارد شده است که سائلی آمد خدمت آنحضرت و سؤال نمود آنحضرت و گفت خرج خود
را احضار نمود و حساب مخارج خود را فرمود و زیاده را که پنجاه هزار درهم بوده است احضار
فرمود و مطالبهٔ ما یضد اشرفی دیگر را که نزد او گفل بوده فرمود و تمام آن دراهم و دنانیر را

مادر تالو

در جود عقل و رؤس اخلاق است

با سائلی مرحمت فرموده و برای کرایهٔ دو نفر مرد حمال رداء مبارک را عطا فرمود و شتر
وارد شده که وقتی از او وفات حسنین ع و عبد الله جعفر رفتند مکه و اسباب سفر ایشان
مفقود شده بود کرسنه و تشنه ماندند پس از دره چشمهٔ پر زنی که شتر میدهد
داری عرضکرد بلی این زن کوچك شتر بسیار دارد پس شترهای خود را خواستند
و از شتر انکو سفند داشتند پس فرمودند با غلامان داری عرضکرد بجز همین کو سفندان
یکی از شما او را ذبح کند تا من تهیهٔ غذائی برای شما ها تمام کنم انکو سفندان را سر بریدند پس
پیرهٔ زن تهیهٔ غذائی برای ایشان نمود تناول فرموده و فرمودند با زن که ما از طایفهٔ قریشیم
بجانب حج میرویم و قبلکه سالم برگشتیم بجانب ما بیا احسانی بتو خواهیم نمود پس رفتند بجانب
حج پس شوهر ان پیرزن آمد و از قضیهٔ زوجه اش مطلع شد و بر زوجهٔ خود غضبناك شد
پس مدتی گذشت و قضا را وفات حاجتمند روزی ناروی اضطرار بمدینه افتاد و وارد
مدینه شدند روزی عبور ان عجوزه بکوچهای مدینه افتاد و راه معرفت حضرت امام حسن ع
بدر خانه نشسته بود ان پیرهٔ زن را شناخت و غلام خود را فرستاد و ان پیرهٔ زن را آورد و فرمود
ایام را میشناسی عرضکرد نه انحضرت فرمود که منم مهمان امروز تو هستیم ان پیرهٔ زن عرضکرد
پدر و مادرم فدای تو باد پس انحضرت امر فرمود از کوسفندان صد قاف هزار کوسفند خریدند
و باو دادند و امر بعطاء هزار اشرفی هم باو فرمودند پس ان پیرهٔ زن را با غلام بجانب پدر شرحیر
فرستاد حضرت حسنین ع هم هزار کوسفند و هزار اشرفی باو عطا فرمود بعد از انکه دانست
پدر زن اینمقدار باو عطا فرموده پس او را دوا نه کرد نزد عبد الله جعفر عبد الله جعفر از مقدار
عطاء حسنین ع سئوال نمود از پیرهٔ زن عرضکرد دو هزار کوسفند و دو هزار اشرفی پس عبد الله
جعفر هم بتمنای دو هزار کوسفند و دو هزار اشرفی باو عطا فرمود و نمودی اگر ابتداء نزد من آمده بود
نا زن را نزد او بزرگوار میفرستادم پس برای پدر زن خود را شیعهٔ علی میدانی و معنی شیعه

در حبوط عقل رئیس اخلاقست

که تابع بودن نباشد نمیدانی و ابدًا صفات شیعه را نداری که هزار ان موالی خود را
تا نهایت رتبت صرف عیش و غزا و عقود و انکحه و عروسی و غمازات و بخلات خود و
کسان خود داری و برای فقیر بی قوت و غذای میتوا جز گریه و زاری چیزی نداری
و غذا و مرگ قدوز جزا را ابدًا اعتقاد نداری و در حق بخل خود نداری که میخواهی
از این بخل و انفاق نکردنت کافر جان سپاری مگر نه علی بن ابیطالب امامت فرمود
که دنیای شما نزد من مانند استخوان خوکیست که بدست صاحب جذامی و جذامی
باشد پس چرا تو با بند رجه غفلت میتمائی و در حق بفقرا و ایتام و مساکین و ارامله
تمیتمائی بنا و قدری با انصاف نظری باهل مملکت خود بفرما و ببین که مردم بکر
چهار طائفه شده اند طائفهٔ اولی دغایای مملکت تو هستند که برای اداء مالیات
دیوانی زنان و مردانشان فروخته شده و یا اسیر طاغیان و یا غیان گشته طائفهٔ
ثانیه نسوان مملکت تو هستند که از بی بضاعتی خودشان و یا شوهران خود زاینه
شده اند و یا خدمهٔ خارجیان طائفهٔ ثالثه بعضی از ارباب عمایم مملکت تو هستند خصوصًا عجزهٔ
سیّد و خواه غیر سیّد که از فقر و فقد فائهٔ کسب ناچار از حسب و نسب خود دست کشیده
و برای مایوسی از تو و تحصیل لقمه نان بتغییر صورت و تبدیل لباس از زیّ خود بیرون
رفته تا بمناسبت شاقی و رقاص مجالس و محافل مثل تو اهل ثروتی گردد و با این اعمال
نانی از تو بستاند و یا از مذهب و ملت خود دست کشیده و اباء و اجداد خود را فراموش
کرده طائفهٔ رابعه متعففین از اجلّهٔ هر سلسلهٔ مملکت تو هستند خصوصًا عجزهٔ
ایشان که قادر بر هیچ کسب و کاری نباشند و فطرت انسه طائفه را هم دارا
نباشند پس با نهایت فقر و پریشانی در گوشهٔ خانهای خود مانند قالب بی ر
وحی خزیده و روز و شب اهشان با فلاک رسیده پس بیشتر از انکه خدا از روزیت

کناه این چهار طائفه را بکردن تو کذارد و برای حساب و عقاب و چشیدن
عذاب روز جزاء معطلت کذارد اکر چه خواهی کفت چه ترس و خوف از چیزیکه
اعتقاد بوجود او نیست و خالق او نباشد و دنیا نیز منست دین من و دنیا هست
مذهب من و مثل انی که از دنیا نیز و دنیا هم بیشتر از این چند روزه دنیا با تو نخواهد

فصل و دشمت و پنجم از جنود عقل صبر است چنانکه فرمود ولنبلونکم
بشیء من الخوف والجوع ونقص من الاموال والانفس والثمرات وبشر الصابرین
یعنی البته امتحان میکنیم شما را بچیزی از ترس و کرسنکی و نقص از مالها جانها
و میوها و بشارت ده ای پیغمبر صبر کنندکان را بدانکه مراد از صبر حبس نفس است از جزع
و فزع در شدت و بلاء و مصائب یا ادای فرائض و واجبات و اجتناب از قبایح و منکرات
تا از بی صبری خود در مهلکه نزاع و جدال با خدا نیفتد و کلینی در اصول کافی از رسول
خدا صلعم روایت نمود که آنحضرت فرمود صبر بر سه قسم است صبر بر مصیبت و صبر
بر طاعت خدا و صبر از معصیت پس هر که صبر کند بر مصیبتی که بر ای او ببینکی برود
مینویسد خدا برای او سیصد درجه که میان هر درجه تا درجه دیکر بعد دو سعت
اسمان و زمین بوده باشد و هر که صبر کند بر طاعت و عبادت خدا خدا و ند
عالم باو ششصد درجه عنایت مینکر ماید که میان هر درجه بقدر دو سعت
زیر زمین تا بشد تا عرش و کسیکه صبر بکند از معصیت خدا خدا و ند نهصد
درجه باو عطا میفرماید که وسعت میان هر درجه او بقدر زیر زمینها باشد
تا منتهای عرش خدا و نیز از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که در قیامت بعضی از مردم کردن کشند و میا یند بدر بهشت و میزنند در بهشت
را پس ندا آید که شما کیستید میکویند که ما طایفه صبر کنند کانیم

پس بانها گوید که برچه صبر کرده اید جواب گویند بر طاعت خدا و معصیت نکردن او
پس خطاب آید که راست میگویید نشان راه اهل بهشت نمایید پس انحضرت فرمود که
همین است معنی قول خدا که فرمود انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب یعنی این است
و جز این نیست وافی میکنیم اجر و مزد صبر کنندگان را بی حساب و نیز در آنکتاب از حضرت
صادق ع روایت شده که فرمود هر مومن که مبتلا شود ببلائی و صبر کند در بلاء
خود خداوند عالم ثواب صد شهید باو عنایت میفرماید و نیز در آنکتاب از جابر بن
عبد الله انصاری روایت نمود که سوال نمود انجناب از حضرت باقر ع سوال نمود
خدا شما را رحمت کند چیست صبر جمیل که خدا در قران فرمود فصبر جمیل انحضرت
فرمود که مراد از صبر جمیل صبری است که در او شکایتی از خدا نباشد یعنی صبر بر مصائب
خداوندی مخالف شکایت از خدا است و این اجود در صور بی است که جلس نفس
کند از اظهار ابتلائات و چون شکایت از جلس نفس که صبر است مرتفع خواهد شد این را
که خدا در حدیث قدسی فرمود یا بن ادم من اشتکی مصیبة نزلت به الی غیری فقد
شکانی یعنی ای پسر ادم کسی که شکایت کند مصیبتی را که باو نازل میشود از جانب
من پس بتحقیق شکایت مرا که خدایم نزد بندگانم کرده شده است از من نزد مردم و نیز
وحی شد بحضرت یعقوب که ای یعقوب چقدر بی صبری کنی در مفارقت یوسف
و یاد یوسف را از قلب خود بیرون نمیکنی مگر یوسف تو را خلق نمود و روزی تو را داد
و پیغمبری عطاء نمود بعزت من قسم اگر بذکر و یاد من بودی و بمن از غیر من دوکردان
بودی البته خوشحالی میدادم تو را در فراق یوسف یعقوب دانست که در ذکر یوسف
خطا کرده عرض کرد خدای من اکنون اول فراق من با یوسف باین نازیبانه عتاب امروزی
صبر عطاء فرموده بودی عمر خود را ببطالت در تذکر یوسف صرف نمیکردم یعنی بی

صبری خود بنده باعث شکایت زمن شده پس ما بدانسان غافل این جند بزرك عقل
خود را مشوب نکند بمکروهات الهیه تا غافل نشود بفیوضات غیر متناهیه ربانیه
چنانکه در این حدیث نیز اشاره باین مطلب شده و فرمود انکم لن تنالوا ما عند ی الا
بالصبر فی طلب مرضاتی یعنی بدرستیکه شما هرگز نخواهید رسید ان رحمتهای مرا مگر
مگر بصبر کردن در طلب رضاهای من پس خوشا حال انکسانیکه با جور لایتناهی
صبر معرفت حاصل کنند و صبر را عادت و شیوهٔ خود قرار دهند خصوصا در این
اخر الزمان پر از جور و بلاء که خبر داد پیغمبر اخر الزمان از حال این زمان و فرمود زمانی
بیاید بر امت من که سلطان آن زمان مستقر نشود بدولت خود مگر بجبر بر مردم و قتل ایشان
و دانائی برای مردم پیدا نشود مگر بخل و غصب مال مردم و محبت پیدا نشود مگر بیرون
رفتن از دین و متابعت هوس و هواء پس هر کس که درك کند ان زمان را و صبر
کند بر فقر خود در صورتیکه قادر بر تحصیل مال حرام باشد و صبر بر بغض مردم کند
در صورتیکه بتواند تحصیل محبت ایشان را از بی دینی خود نماید و صبر کند بر ذلت خود
در صورتیکه بتواند از راه هوس و هواء تحصیل عزت نماید خدا وند عالم اجر و ثواب
پنجاه صدیق که مرا تصدیق نموده باشند باو عنایت میفرماید و باید دانست که شاید
مراد انحضرت از دولت ظلم انواع سلاطین بر زیردستان خصوصا پادشاهان و
ولاة و حکام باشد که بجور و ظلم تصرف اموال و حقوق و املاك مردم را نمایند و مراد
از غصب مال اخذ رباء و بی انصافی در تجارات و مکاسب و غصب میراث
و رشوه خوردن مال اوقاف و مال یتیم و وجوهات بریه باشد و مراد از بخل ندادن خمس
و زکوة و حقوق فقراء و مواسات نکردن با ایشان باشد و مراد از محبت دنیا و اعانت
ظلمه و مخالفین مذهب که باعث بیرون رفتن از دین و متابعت هواء و هوس است

۱۹۰ باشد و نیز فرمود که صبر کنند کان بر دین خود در آخر الزمان مانند نگهدارندگان آتش
در کف دست خود و عیان است که مرد صابر البته مستقیم در حبس نفس خود خواهد بود و
متلون در گفتار و رفتار خود نخواهد بود بلکه مستقیم خواهد بود و شخص مستقیم الاحوال
مستقیم در ایمان خود هم خواهد بود زیرا که صبر از اجزاء ایمان است و دارای صبر مؤمن راست
چنانکه از رسول خدا روایت شده که فرمود الایمان شطران شطر صبر و شطر شکر
یعنی ایمان بر دو جزء است یک جزئش صبر است و جزء دیگر شکر است پس باید کسیکه
مدعی ایمان است نصف ایمان خود را بداشتن صبر حفظ کند و نصف دیگرش را بشکر
کردن بیان آن در فصل آتی ذکر خواهد شد **فصل** فرد ششم از جنود عقل شکر است
چنانکه فرمود و لئن شکرتم لازیدنکم و لئن کفرتم ان عذابی لشدید یعنی اگر شکر کردید
البته بر نعمت خود را بر شما زیاد میکنم و اگر کفران نعمت من کردید بدرستیکه عذاب من
البته شدید است و بدان که اول معنی حقیقی شکر را از عبارت این حدیث باید معرفت حاصل
نمود که فرمود الشکر صرف العبد ما انعم الله به فیما خلق لاجله یعنی شکر صرف کردن بنده است
نعمتی را که بآو عطاء کرده در چیزیکه خلق شده است آن نعمت بجهت او مثلاً نعمت وجود
برای معرفت بخدا و فیض رسانی عطا شده و اگر تحصیل معرفت نشود و یا فیض رسانی نشود
کفران نعمت وجود کرده پس آن نعمت وجود از او گرفته خواهد شد چنانکه در قرآن
فرمود و اما ما ینفع الناس فیمکث فی الارض یعنی چیزیکه نفعش بمردم برسد میماند و در زمین
طول ابی خواهد بود و چشم برای نظر بسوی آثار خدا و مصنوعات او و در رویت قرآن و اخبار
و دیدن امور واجبهٔ شرعیه خلق شده و اگر صرف نامحرم و سایر محرمات بشود کفران
نعمت کرده و از او گرفته خواهد شد و دست برای امور خیریه و تحصیل اسباب معاد و
معاش و کشیدن نیشتر و صورت ایتام خلق شده و اگر در امور محرمه و سبیلی صورت

ایتام

ایتام صرف شود کفران نعمت شده و مسؤل خدا خواهد شد و ذبان برای اصلاح بین
الناس و دفع ظلم از مظلوم و تلاوت قرآن و ادعیه و اذکار و بیان حوائج خود و امثال ان
خلوت شده و اکرد و غیر ان صرف کند کفران نعمت خدا را نموده و بعذاب سخت الهی مبتلا
خواهد شد و یا برای رفتن بسوی امور خیریه و رزق خود و قضاء حاجت مردم و رفتن
بتحصیل علوم و معارف و زیارات ائمه هدی و برادران ایمان و مساجد و امثال انها خلوت
شده و اکرد طرق غیر مشی وعه صرف شود کفران نعمت کرده و درهم و دینار زیاده
از مخارج لازمه برای اعانت فقراء و مساکین و ادای حقوق زکوة و خمس و مواسات نمودن
و قرض الحسنه دادن و تعمیرات و وضانات مطهره و مساجد و کاروانسرا و پل داده شده
و اکرد لهو و لعب و مخارج زائده خودش صرف شود کفران نعمت اموال خود را نموده
افقها و نقصها باو خواهد رسید و همچنین سایر نعمتها و باید نظر بحدیث مذکور در باب
صبر دانست که شکر هم یک جزء ایمان است و انوکسی دارای شکر و صبر هر دو را نماید
ایمان خود را کامل کرده اینده بلکه نظر بایه شریفه ما یفعل الله بعذابکم ان شکرتم و امنتم
شکر اقدم است رتبة بر ایمان یعنی خدا شما را عذاب نخواهد نمود اگر شما شکر او را بجا
اورید و ایمان باو اورید و برای تقدم شکر بر ایمان انچه بنظر این فقیر رسیده شاید
ان باشد که شخص عاقل چون نظر بنعمتهای خدا برای خودش و سایر مردم نماید پس شکر
قلبی بجای اورد و چون متذکر جانظرش بمنعم زیاد شود پس اقرار و اعتقاد باو خواهد پیدا
نمود پس ایمان بخدا بعد از شکر پیدا خواهد شد پس شکرش زیاد خواهد شد و شکر زیاد
از باب پاس حقوق منعم است و چون حفظ حقوق خود را از بنده خود مشاهده نموده نعمت
خود را بر او زیاد خواهد کرد اینده بخلاف کفر نعمت که چون پاس حقوق منعم را بجا نیاورد
و نعمت خدا را در امور غیر لایق و مکان مکروه خدا صرف کند و یا اسراف کند پس خدا ان

نعمت

نعمت خود را از وی خواهد گرفت و باید دانست که شکر برای چند منعم لازم است و اعظم تمام منعمان خدا است که منعم و مربی بندگان است و بعد از خدا محمد و علی علیهما السلام است و بعد از انها معلمانند که از تعلیم احکام و اخلاق صفات انسانیه مردم را بیفزایند و ایشان را از مراتب ناسوتیه بمدارج ملکوتیه رسانند فطرا فکر انسان بواسطه لیاقت فطرت ممکن است که سلب صفات حیوانیه را از خود نماید و خود را بمقام ملائکه رساند بلکه از ان بگذراند

ادبی زاد ظرفه معجونی است — از فرشته سرشته و از حیوان — کر رود سوی این شود کم از این — ور رود سوی آن شود به ازان

وکسی که از تعلیم معلم از درجه ملائکه بگذرد و معرفت بخدا و رسول و ائمه را حاصل کند کدام نعمت ازان بهتر خواهد بود پس باید شکر نعمتان معلم را نمود و نعمت علم را که تحصیل کرده در محل لایق خودش صرف نمود بعد از معلمان پدران و مادران ظاهری انسانند که نعمت تربیت را باو لازم دارند و در ان میکنند و در ان تربیت در ان تعب و ذلت و محنت را متحمل شوند و از جمله ایات قرانیه که دلالت بر شکر خدا و والدین حقیقی و مجازی دارد این ایه شریفه است که فرمود

وَوَصَّيْنَا الْاِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ اُمُّهُ وَهْنًا عَلٰى وَهْنٍ وَفِصَالُهُ فِى عَامَيْنِ اَنِ اشْكُرْ لِى وَلِوَالِدَيْكَ یعنی وصیت کردیم انسان را بپدر و مادرش که حامله شد او را مادرش با سستی بالای سستی و حمل ان انسان و شیرش در دو سال شد و وصیت من که خدایم اینست مر اشکر کن در نعمتهائی که بتو داده ام و پدر و مادر خود را هم شکر کن که اول خداوند عالم شکر خودش را در نعمتهائیکه ببندگانش داده امر فرموده و بعد شکر والدین را که شامل والدین حقیقی و مجازی هر دو میباشند و کفایت داود برای کثرت نعمتهای خدا فرمایشی که خودش در قران نموده و فرموده وَاِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللّٰهِ لَا تُحْصُوهَا یعنی اگر بشماره در اورید نعمة خدا را احصا نتوانید نمود که مراد

خدا از ان نعمتهای لا تعد و لا تحصی جمیع ما یحتاج زندگانی انسانی است که فراهم کردن هریک
محتاج بهزاران مقدمات است و هر مقدمه محتاج بهزاران مقدمات دیگر ست تا برسد
بجائی که جمیع موجودات عالم امکان از عالم بالا و زیر مقدمه باشند برای فراهم کردن ما
یحتاج یکدیگر مثلاً یکنوع لباس انسانی پنبه است اولاً محتاج بپنبه دانه است که
حاضر شود پس محتاج بکشت است و کشت موقوف بتخم زمین است و تخم زمین موقوف به
بیل است و چون بیل از اهن است پس محتاج بمعدن است و بیرون اوردن سنگ اهن
از معدن محتاج بمقدمات کثیره است تا اهن شود و بدست حداد اید و حداد محتاج
بوغال است و زغال اگر هیزم است پس باز بمقدمات چندی محتاج بمعدن زغال سنگ
کرد از انجا بیرون اورده شود و اگر زغال از هیزم است هیزم محتاج به بریدن از درخت
بریدن محتاج بالت قطع است و چون الت قطع با ان مقدمات بی پایان فراهم شد و هیزم از
درخت بریده شد موقوف بکودال کوره زغال سوزی است و کوره هم محتاج بمقدمات
بی پایان است پس کوره محتاج باتش است و تهیئه اتش مقدمات زیادی دارد و
چون هیزم اتش گرفت و زغال شد محتاج بحمل است و در حمل مقدمات بی و اسبابی و اشخاصی
لازم دارد و چون زغال بحداد رسید حداد محتاج بکوره است و کوره محتاج بینا است
و بناء اسباب عدیده لازم دارد و چون کوره فراهم شد محتاج بدمیدن است دمیدن
محتاج بپوست خیاط است پوست محتاج بدباغی است دباغی پوست محتاج باسباب
بی نهایت است و چون دم فراهم شد محتاج بسندان و چکوش و امثال ان است و فراهم
کردن انها مقدمات بی دارد تا بیل فراهم شود و چون بیل فراهم شد و زمین بان بیل شخم
شد و پنبه دانه کاشته شد محتاج بآب است و اب محتاج بباران یا نهر است اگر محتاج
بنهر شد فراهم کردن ان نهر هزاران مقدمات دارد و اگر محتاج بباران باشد باران

در باب دوم در واسباب جوع عقار و آن اخلاط است

محتاج بابر است بر محتاج بحرکت از قعر زمین است و آمدن بمکان کشتان پنبه است
و محتاج بافتاب است و در حرکت افتاب و دوران او هر اران اسباب سمایی و الازم دارد
پس از هر اران مقدمه و فراهم شدن پنبه در و را لازم داود و چرخ پنبه دینی را لازم
دارد پس حولا را لازم دارد پس حمل و نقل از بلدی ببلد دیگر را لازم دارد پس فروشنده
را لازم دارد و درهم و دینار را لازم دارد و تحصیل درهم و دینار صد هزاران تعب و
مشقت و اسباب را لازم دارد و ساختن درهم و دینار و سکه ان صد هزاران مقدمه
را لازم دارد پس بریدن و دوختن جامه هزاران مقدمه را لازم دارد تا یک قسم از
لباس فراهم شود الحال باید پی برد باقسام لباسها و ماکولات و مشروبات و ملبوسات
و اساس البنیت که از قوه بشر خارج است که انها را احصا نماید و ان بیچاره بر ایش فراهم
میشود و او را بیهوش شد که او سرها و گرها را حس بشود و سیر میکند پس در عوض شکر هزاران
کفران را نسبت بخدا و خلق و فراهم اورنده ان لباس و غذاء اظهار میدارد و با کی ندارد
و خود را با این کفران نزد خدا مانند کرم بی عزیز بی جهت مینماید و تمام دنیا و ما فیها بلکه
عقبی و بهشت و تمام نعمتهای او را برای خودش یکنفر میخواهد و معصیت بی نهایت
انخدا را هم که عین ناشکری است بجای او رد و باید دانست که بعد از شکر حقیقی که باس
حقوق نعماء الهی باشد از برای هر نعمتی یک نوع شکر ظاهری زبانی هم لازم است چنانکه
نظر باخبار وارده ائمه اطهار در وقت غذاء خوردن و اب خوردن و لباس پوشیدن
و کفش پوشیدن و سایر نعم الهیه شکر الهی و ابان عبارات ماثوره در کتب شیعه بجا
اورند وارد شده که فرمود رسول خدا ص الطاعم الشاکر افضل من الصائم الشاکر
یعنی غذا خور شکر گذار بهتر از روزه دار ساکت است و وارد شده که هر وقت حضرت
صادق ع غذا تناول مینمود میفرمود الحمد لله الذی اطعمنی و لو شاء اجاعنی و هر وقت

اب میاشامید میفرمود الحمد لله الذی سقانی ولو شاء اظمانی و هر وقت لباس میپوشید
میفرمود الحمد لله الذی کسانی ولو شاء اعرانی یعنی حمد خدائی را که مرا پوشانید و اگر
میخواست مرا برهنه نگاه داشته بود و هر وقت کفش میپوشید میفرمود الحمد لله الذی
حفانی ولو شاء احفانی یعنی حمد خدائی را که کفش پوشانید و هرگاه میخواست مرا پای
برهنه میگذاشت و بعد ازان نظر نما بنعمت والدین حقیقی محمد والا وصم که برای امت در
دنیا مرهای چه زحمتها کشیده و چه حقوقی بکردن امت گذارده اند پس نظر نما بمسلمان و
حقوق ایشان پس بوالدین ظاهری و حقوقشان که اگر دریا مرکب بشود و درختها قلم
و تمام جن و انس نویسنده نتوانند هزار یک ازانرا نوشت پس سزاوار نباشد انسان را که در
پاس حقوق ایشان از سگ پاسبان نجس العین کمتر باشد که اگرچند ی در ب یکخانه
پاسبان شده باشد و استخوانی از صاحبان خانه خورده باشد تا ده سال بعد از
مفارقت ازان خانه هرگاه صاحبان خانه را بیند هرجا اظهار شناسائی با او و پاس
حقوق او بدم خود و بدود رضا حبش کردن خواهد نمود که فرمودند من لم یشکر
المنعم لم یشکر الله یعنی کسی که شکر نعم ظاهری خود را نکند شکر خدا را نکرده بواسطه انکار
ان منعم ظاهری از جانب خدا کفالت این انسان یا غنی را پیدا کرده است و در حقیقت منعم
وی خدا است پس اعتنا نکردن بحقوق این منعم ظاهری نکردن بنعم الهی است حقیقة و
کفران او است واقعا و شرط قبولی شکر خدا در نعم او جل و علا شکر منعم ظاهری است نظر
بانکه این هر دو امر متصل بیکدیگر است چنانکه مجلسی علیه الرحمه در باب معاد بخبار الانوار
از رسول خدا ع روایت نموده است که روز قیامت بنده از بندگان خدا در موقف
حساب حاضر میکنند خطاب میرسد که بندگان را بجهنم عرض میکنند خدایا امر میکنی مرا
بجهنم و حال انکه قران خوانده ام پس خطاب میرسد ای بنده شکر نعمت مرا نکرده عرض

در بیان ذم و سائر جنود عقل و سر اخلاق اوست

۱۹۶ میکند خدایا فلان نعمت را بمن عطاء فرمودی من فلان شکر را بجا آورده ام و فلان
نعمت را بمن ارزانی فرمودی من فلان شکر را بجا آوردم و میشمارد ان بنده نعمتهای
گوناگون خدا را و شکرهای مختلف خود را خطاب میرسد را است گفتی مگر انکه شکر
نکردی کسی را که نعمت خود را بدست او برای تو رسانیدم و من قرار دادم که قبول نکنم
شکر بنده را تا شکر الشخص او زنده ان نعمت را نکند و در روایات دیگر بطریق این روایت بسیار است
پس باید انسان عاقل حفظ این جند شکر عقل را نماید و از بی عقلی و توهین منعم بعد
شکر توجهات و تفضلات منعم خود را از خود برنداورد آیا ندیده که خدا در قرآن بجای
پیغمبران م برای اخذ زکوة فرمود خذ من اموالهم صدقة تطهرهم و تزکیهم و صل علیهم
ان صلوتک سکن لهم یعنی بگیر ای پیغمبر از اموال ایشان صدقه را که مراد زکوة است
و دعاء بکن بایشان بدرستیکه دعاء تو تسکین قلب و اطمینان ایشان است که تسکین
قلب دادن در حقیقت شکری است برای عطاء ایشان بعد ها و البته کسی که حیوان
صفت بلکه جماد صفت باشد در اعطاء مردم و اظهار شکری نداشته باشد موجب
انزجار و کراهت طبع منعم خواهد شد و نعمت از او سلب خواهد شد **فصل ۷**
فرد شصت و هفتم از جنود عقل خیر است چنانکه فرمود یؤمنون بالله و الیوم الاخر
یامرون بالمعروف و ینهون عن المنکر و یسارعون فی الخیرات و اولئک من الصالحین
یعنی امتی که ایمان بخدا و روز قیامت میاورند امر میکنند بمعروف و نهی میکنند از منکر
و سرعت میکنند در خیرات انها از صلحاء امتند که مراد از فعل خیرات ایمان بخدا و اعتقاد
بروز جزاء است که از صفات عقلاء است تا هر مکلفی بایمان و اعتقاد بروز جزاء
خود معتقد شود در اعمال خود باینکه هر کوته عمل خیر و شری از هر کسی ظاهر شود
نظر بآیه شریفه المرء یجزی بعمله ان خیرا فخیر و ان شرا فشر در قیامت جزاء عمل خود

ضمنی

شر خود را خواهد دید و اخرت برای جزاء مردم خلق شده که هر کسی استحقاق بهشت را
دارد بان بهشت متنعم میشود و هر کسی که استحقاق جهنم را دارد بان جهنم معذب میشود
و بدانکه در باب عذاب شخص معصیت کار بعضی نظر بایه مذکور قائل بجزاء اعمال اند بان معنی
هر عصیانی که از انسان سر میزند نظر بایهٔ دیگر قرآن و من جاء بالسیئة فلا یجزی الا مثلها
بقدر همان معصیت جزاء او را از خدا می بیند و بعضی دیگر قائل بتجسم اعمال اند نظر بایهٔ شریفه
دیگر قرآن و ما تقدموا لانفسکم من خیر تجدوه عند الله یعنی هر کو فر خیری را بجا بیاورد عین او را
در نزد خدا خواهد یافت و نظر بفرمایش رسول خدا ص که فرمود انما هی اعمالکم ترد الیکم
یعنی این است و جز این نیست این عذابها همان اعمال بد شما است که بسوی شما برگشته است
باین معنی هر نیک و بدی که از انسان بروز کند در دنیا بصورت بهشتی مجسم میشود و در قبر
بصورتی و در قیامت بصورت آتش و ما وی عقرب چو فکر دنیا مزرعهٔ آخرت است هر چه
کاشته بشود درو میشود. از مکافات عمل غافل مشو گندم از گندم بروید جو ز جو
در باب حسنات وارد شده ان الجنة قیعان غراسها سبحان الله یعنی بهشت مکانی است
مشوی درختهای او سبحان الله است و مولای رومی هم در این باب گفته است چون رکوعی
یا سجودی مرد کشت شد رکوع او در آن عالم بهشت چونکه پر میاز در هانش حمد
حق مرغ جنت ساختش رب الفلق آب صبرت آب جوی خلد شد جوی شیر خلد
نهر تشت و در زاب طاعت کشت جوی انگبین مستی و شوق تو جوی خمر بین و در باب
ستیات گفته النخلهای چه مادگرد مت مادگردم گشت و میگیرد دمت و در باب
دیگر گفته چون زخشم اتش تو برد لها زدی مایهٔ نار جهنم امدی پس باید شخص را
سعی و کوشش در تحصیل این چند عمل را که خیر است بقدر امکان نماید تا خیر را شاد در
دنیا و قبر و قیامت مجسم شود باشیاء نیکو و احسن بدی یابد **فصل** فرد شصت و هشتم

از جنود عقل خوفاست چنانکه فرمود والذین یصلون ما امر الله به ان یوصل ویخشون
ربهم ویخافون سوء الحساب یعنی وکسانیکه پیوند کنند وبجا اورند چیزی را که خدا امر
به پیوندها نموده بود ومیترسند پروردگار خود را ومیترسند بدی حساب روز قیامت
را که خدا در این آیه شریفه تعریف حال صاحبان عقل را باطاعتشان اوامر ونواهی او را
وخوفشان از روز قیامت را فرمود نظر بانکه شخص خائف معصیت کار نخواهد شد واز جمله
خائفین خدا نظر بآیه شریفه قران علما ینند که فرمود انما یخشی الله من عباده العلماء یعنی
این است جزاین نیست میترسند از میان بندگان خدا علماء خدای خود را ومراد از علما
یا همین علما ظاهرینند که هریك بتفاوت مراتب علمش از پروردگار خود خائف است وحفظ
حدود واحکام الهی را مینمایند بشرط انکه هر کسی که موافق علم خود دارای عمل باشد ویا
علماء حقیقی اند که ائمه هدی باشند چنانکه فرمودند نحن العلماء وشیعتنا المتعلمون
یعنی ما علمائیم وشیعه ما متعلم ما میباشند که انحضرات سلام الله علیهم اجمعین در
مقام پروردگار خود از عبادت کنندگان بجا میاوردند وامیر مومنان ع بود که هر
شب بجهت خوف از پروردگار خود هفتاد مرتبه غش مینمود واز خوف جهنم مناجاتها
در شب با پروردگار خود داشت وارد شده وقتیکه جبرئیل نازل شد واین آیه شریفه
را اورد ان جهنم لموعدهم اجمعین لها سبعة ابواب لکل باب منها جزء مقسوم یعنی
بدرستیکه جهنم البته وعده گاه جمیع انها است واز برای ان جهنم هفت دراست و
از برای هر دری از انها یك جزء مقسوم میباشد رسول خدا ع سه روز از خانه بیرون نیامد
پس اصحاب انحضرت از بیرون نیامدن انحضرت تشویش کرده ونظر بمحبت او بدختر ش فاطمه
زهراء ع آمدند خدمت صدیقه طاهره وکیفیت بیرون نیامدن رسول خدا ص را عرض
کردند حضرت فاطمه ع چادر عصمت بر سر خود کرده وبخدمت پدر بزرگوار خود رسید

واز جهت بیرون نیامدن ان حضرت از خانه سؤال نمود انحضرت قصهٔ نزول ایجهنم
وابد خبر خود خبر داد فاطمهٔ زهراء علیها السلام مضطرب شد وملول ومهموم برگردید یا سلمان از
این قضیه باخبر شد وگفتای کاش من گوسفندی بودم وگوشت مرا میخوردند پس عمار
یاسر شنید گفتای کاش که من از جنس حیوانات صحراء بوده ام جهنم را نمی شنیدم امیر مومنان
فرمود گفتای کاش مادر مرا نزائیده بود وقصهٔ جهنم را نمیشنیدم جائی که عقاب پرهیزند
از لشهٔ لاغری چه خیزد جائی که مانند پیغمبر آخر الزمان وعلی مرتضی وفاطمهٔ زهراء کسانی
که علت وجود خلقت بهشت وجهنم اند این درجه اضطراب وزایهٔ جهنم پیدا کند پس چه
خواهد بود حال کسانی که با هزار کونه معصیت ومخالفت خدا در چند روزه دنیا براحت
وند کانی نمایند وحال انکه در اکثر ایات قرانیه جهنم برانها وعده داده شده ودر حدیث
قدسی هم اوصاف از جهنم را ذکر شده وخدا فرمودای پسر ادم شما کسانی هستید که از حرارت
افتاب جزع وفزع دارید وخبری از جهنم ندارید که برای او هفت طبقه است ودر میان
انها ئی است که یکی را میخورند ودر هر طبقه از ان طبقات هفتاد هزار صحرا از اتش است
ودر هر صحرائی هفتاد هزار چراگاه از اتش است ودر هر چراگاهی هفتاد هزار شهر از اتش است
ودر هر شهری هفتاد هزار قصر از اتش است ودر هر قصری هفتاد هزار خانه از اتش است
ودر هر خانه هفتاد هزار اطاق از اتش است ودر هر اطاقی هفتاد هزار تابوت از اتش است
ودر شکم هر عقربی هفتاد هزار درخت زقوم است ودر هر درختی هفتاد هزار میخ از
اتش است وبا هر میخی هفتاد هزار دریا از اتش است ودر هر دریائی هفتاد هزار اژدها از
اتش است ودر ازای هر اژدهائی هفتاد هزار زراع است ودر شکم هر اژدهائی دریائی
از زهر سیاه است وبرای هر عقرب هفتاد هزار نیش از اتش است ودر ازای هر نیشی هفتاد
هزار کیل از اتش است ودر هر کیلی هفتاد هزار من زهر سیاه است پس قسم بذات خودم و

قسم بطور و کتاب مسطور و خلق نکرهم این جهنم را سکر برای ده نوع از مردم کافر جبار نمام ۲۰۰
غاق والدین ربا خوار زگوه نده زنا کار جمع کننده مال حرام فراموش کننده قرآن اذیت
کنندگان همسایگان مگر کسی که توبه کند و عمل صالح کند پس ای پسر آدم رحم کنید که بلیه ها
شما ضعیف و سفر شما دور و بار شما سنگین و صراط شما باریک و منادی اسرافیل آتش گیرنده است
و ما کریم و دوست داریم پس ای برادر دینی ها و معرفتی به پرورد کار خود حاصل نما و اجتناب
از سیئات نما خصوصا از این ده معصیت مذکور در حدیث قدسی تا نجات از این جهنم یابی ان
وصف را حاصل نمائی **فصل** فرد ششصت و نهم از جنود عقل وفاء است چنانکه
فرمود الذین یوفون بعهد الله ولا ینقضون المیثاق یعنی کسانیکه وفاء کنند بعهد خدا و
نقض نمیکنند پیمانی را که باخدا بسته اند مدانکه لازم است وفاء بعهد و قدر و قسم بشرط
انکه در مطالب واجبه یا جائزه بان صیغها یکه در شریعت مطهره رسیده است منعقد
شود که تخلف در هریک موجب کفاره خواهد بود و هر گاه وعده بکسی بدهد و خلف
شود معصیت کرده و کفاره ندارد ولی در مورد تعریض خلاف واقع است که فرمود یا ایها
الذین امنوا لم تقولون ما لا تفعلون کبر مقتا عند الله ما لا تفعلون یعنی ای کسانی که ایمان
بخدا آورده اید چرا میگوئید چیزی را که نمیکنید غضب بزرگ در نزد خدا است که بگوئید
چیزی را که نمیکنید که در این آیه خدا ملامت و تعریض کرده است کسانی را که بگویند
چیزی را که نکنند و در جای دیگر فرمود یا ایها الذین امنوا اوفوا بالعقود یعنی کسانیکه
ایمان بخدا آورده اید وفاء کنید بعهدها یکه کرده اید که در هر دو آیه خداوند عالم
عالم وفاء بوعده و عهد را از لوازم ایمان قرار داده که خطاب بمؤمنین میفرماید نظر
باینکه مؤمن از حیث ایمانش باید این دو صفت را داشته باشد و کلینی در کافی از حضرت
صادق علیه السلام روایت نمود که رسول خدا صلعم فرمود عدة المؤمن اخاه نذر و لا کفارة له فمن اخلف

فَيُخْلِفُ اللّٰهُ بِدَهٖ وَلِقَيْتَهٗ تَعَرُّضٌ يَعْنِي وَعْدَهٔ مؤمن برادرش را اندرو پی است کہ کفارہ ندارد
پس کسی کہ خلف کند وعدهٔ او را با خدا خلف کردہ است و متعرض غضب خدا شدہ
پس باید مؤمن ہر وعدهٔ را کہ بکسی میکند در صورتی کہ در مطلب راجح و جایزی باشد
بمقتضای فرمایش المؤمن اذا وعد ناباعد و فا بکند تا در نزد عقلا مذموم نشود فصل
فرد ہفتادم از جنود عقل تهیه است چنانکہ فرمود اذ اوی الفتیة الی الکهف فقالوا ربنا
اٰتنا من لدنک رحمة و هیی لنا من امرنا رشدا یعنی زمانی کہ جای کردند اصحاب کہف در کہف
گفتند پروردگارا رحمتی را از نزد خود بما عطاء بفرما و مهیا بکن برای ما از امرها انچہ صلاح
و بدانکہ مراد از تهیه فراهم شدن اسباب معاد و معاش است در دنیا کہ از خصایص
عقلاء است تا از عدم تهیه در عاقبت بمهلکه بی معاش و بی معادی واقع نشود مرحوم
اخوین مبارک بنده ایست و در دنیا برای معاش خجل در نزد خلق واقع نشود و در قیامت
از تهی دستی خود نزد پروردگار پس ندامت حاصل نکند و بمقتضای ایه شریفه ربنا
ارجعون لعلی اعمل صالحا فیما ترکت بعد از موت عود و رجوع بدنیا را از خدا خواستگار
نشود برک عیشی بکور خویش فرستد کس نیارد ز پس تو پیش فرست و این عدم تهیه
از نکبت غفلت انسان است کہ چون موت او از غفلت بیرونش ورد پس تنبه حاصل کند
در حالتیکہ وقت تهیه از دستش رفته است و برای سفر اخرت توشه نکرده این است کہ
خداوند عالم در حدیث قدسی خطاب میفرماید یا ابن آدم اکثر من الزاد فان الطریق بعید
بعید و جد في السفینة فان البحر عمیق عمیق و خفف الحمل فان الصراط دقیق دقیق و اخلص العمل
فان الناقد بصیر بصیر یعنی ای پسر آدم توشهٔ راه زیاد بردار کہ راه دور است دور
و کشتی خود را محکم کن کہ دریا کوه است کوه و بار خود را سبک کن کہ صراط باریک و
عمل خود را خالص نما کہ بیرون او رنده بینا است بینا کہ تمام این بیانات دلالت بر

تهیه دارد **فصل** فرد مفتاد یکم از جود عقل توکل است چنانکه فرمود و من یتوکل
علی الله فهو حسبه یعنی کسی که اتکال کند بخدا پس خدا بس است او را در کفایت امورش و
عیان است اگر در میان بندگان خدا یکنفر ضعیفی بیابد نفر قوی اعتماد بکند بقدر مقدور
کفایت امورش خواهد شد پس خدا ارحم الراحمین و اکرم الاکرمین چگونه کفایت
امور بنده خود را نخواهد نمود و حال انکه خودش ملجی برای بنده ضعیف مضطر خود
غیر از ذات ذوالجلال خود نبیند چنانکه از حضرت صادق ع روایت شده که خطاب
رب العزه باو رسید که هیچ بنده از بندگان من توسل خود را منحصر بمن نکرد که من
توسل قلبی را از او دانسته باشم مگر انکه برای او وسیله روا می یا نخواهم نمود اگرچه
اسمان و زمین اهلش همه با او کید کنند و هیچ بنده از بندگان من نیست که بیکنفر از خلق
من متوسل بشود که من توسل او را بان خلق بدانم مگر انکه جمیع اسباب اسمان و زمین
را از او قطع خواهم نمود و او را کذا میکنم او را از زمین و بالا نمیگذارم که او را در یکی از ادی آن
وادیها هلاک نمایم و شاید معنی دانستن خدا توسل بنده اش را بجود این باشد که توکل
و توسل بندگان نسبت بخدا و مدمنان خالص و حقیقی باشد مانند سایر عبادات ایشان
و از برای توکل حقیقی مثلی بنظر این فقیر امده و ان اینست که کسی پدر دهی داشته باشد در
نهایت مکنت و قدرت و مالک باشد تمام روی زمین را و او را باشد جمیع صفات حمیده از
عدالت و سخاوت و رحم و مروت و مودت را و منحصر باشد او لاد این کونه پدر دهمین یکنفر پسر
و این پسر هم مورد محبت و واقف بنهایات ان پدر باشد پس چه خواهد بود رفتار ان پدر در حق
این فرزند خصوصا هرگاه این فرزند در مقام حاجت و اضطرار در روی ان پدر او در پیش پدر
جمیع عقلاء است که حاجات ان فرزند نزد ان پدر برآورده خواهد بود و حال انکه این پدر
یکبنده از بندگان ضعیف و محتاج سرتاپا عجز خداوند مالک الملوکی است که از همه عباد ش

رحیم ترود ارای اسما حسنی و صفات علیا است پس خداوند عالم در توسل بنده ضعیف
محتاج است بواسطه البته نخواهد او را از رحمت خود ما یوسش نمود و باید دانست که تا انسان در
طریق یقین بخدا سیر نکند و یقین بخدا حاصل نکند و علم بصفات علیای او نداشته باشد
بدرجه توکل واصل نخواهد شد چنانکه در کافی از حضرت صادق ع در روایت نمود که فرمود
برای هر چیزی حدی است ابی بصیر عرض کرد حد توکل چیست حضرت فرمود یقین بخدا
عرض کرد حد یقین چیست فرمود که اگر با خدا شد از هیچ چیز و هیچ کس نترسد و مؤید براین
فرمایش حضرت است قول خدا الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم و لا هم یحزنون یعنی اگاه باشید
که دوستان خدا نه خوف از چیزی دارند و نه برای چیزی محزون شوند و شاید مراد خدا
در ایه شریفه از اولیاء خدا و مراد حضرت صادق ع در حدیث مذکور از یقین بخدا آن است
که چون بنده یقین خدا نمود دوست خدا شد تخلف اوامر و نواهی او نخواهد نمود و با وصاف
حمیده خود خواهد دید بین مردم مشی نمود پس چنین کسی ترس از چیزی نخواهد داشت و مؤید
من عند الله است و در اتکال و توسل حقیقی و یقینی خود بخدا خدا را کفیل و وکیل خود خواهد دید
در زمان حیوة خود و کفیل فرزندان خود خواهد دید بعد از ممات خود فرزند بنده ایست
خدا را غش مخور توکیستی که به ذخدا بنده پرودی کر مقبل است کنج سعادت برای اوست
و رمد بر است رنج زیادت چه میبری نه مانند متوکلین ظاهری که بدار ابطه با خدا اتکا
اوند ارند و اظهار توکل بخدا نمایند و اینها بر دو طائفه اند طائفه اولی کسانی هستند که
چون صبح کنند قبل از طلوع افتاب از خوابهای خود بدر ایند و با اسم توکل بد کنه خود رو ند و
تا شب در هر صنعتی و اجناسی که در ان دکه دارند با مشتریهای خود بد روغ و نقص میزان
و مکیال و حیله و فریب و سوگندهای دروغ و نزاع و فحاشی و چاپلوسی در احضار مشتری
بد کنه خود با مذلت و زبان بازی اند که چهار درهمی بدست اورند و انرا هم با ارباب طلب خود

دهند
و چون شب شود
با دست تهی از نهایت
کبر و ترش روئی و فحاشی
بخوابهای خود مراجعت کنند
و بجز زبان دراز
چیزی ندارند و بلکه
مشت عیال و اطفال
خود را از اثر سوء خلق
خود بگدازند و این طائفه
از متوکلین از خاسرین الدنیا
و الاخرة ذلک هو الخسران
المبین و خدا در باره ایشان
در حدیث قدسی

ذکر بعضی از دیو و ساحر و عفریت و شر اخلاق او

فرمود من اصبح حریصا علی الدنیا لم یزد الا کدا یعنی کسیکه صبح کند در حالتیکه حریص بر
مال دنیا باشد زیاد نکرده است مگر زحمت و طائفه ثانیه کسانی میباشند که تن
پروری و مهملی را شعار خود کنند و بدون استحقاق شرعی حق فقراء و مساکین را اخذ
نمایند و خود را از متوکلین محسوب دارند و این بیچارگان هم در بادیهٔ ضلالت حیران
و سرگردان شده و عمر گرانمایه را صرف مهملی کرده اند و غافلند از قول خدا که
فرمود هو الذی جعل لکم الارض ذلولا فامشوا فی مناکبها یعنی خدا آن خدائیست
که قرار داده است زمین را سهل و آسان برای راه رفتن بجهت طلب رزق و مأمور
ای پیغمبر از جانب خدا بطلب رزق چنانکه در اخبار هم وارد است که رزق ضمانت داده
شده است بطلب کردن و نیز غافلند از قول دیگر که خدا فرمود لیس للانسان الا ما سعی
یعنی نیست چیزی برای انسان مگر آنچه را که سعی کرده و غافلند از قول رسول خدا ص
که فرمود کلوا من کد الیمین و عرق الجبین الا طالب العلم و المتعلم فانی قد ضمنت
رزقهما یعنی بخورید هر دو شما ای مردم بزور بازو و عرق پیشانی مگر طلب کنندگان
علم پس بدرستیکه من که پیغمبرم ضامن رزق آن دو طائفه هستم چنانکه پیغمبران سلف
و خاتم پیغمبران و امیر مؤمنان همگی بکسب و فلاحت بوده اند و احدی مهمل از نرفته اند
زیرا که مهملی موجب تباهی قوای خمسه و حواس عشره ظاهریه و باطنیه بلکه روح
انسانی است و چنانکه خداوند عالم برای جمیع موجودات فوائدی مقرر فرموده
و حکمتهای چندی در آنها منظور نموده جمیع جوارح و اعضاء انسانی را هم برای
کاری خلق فرموده و در چند شکر عقل فی الجمله اشاره باین مطلب شد مثلا فکر
کوش را برای استماع علوم و کلام با فائده خلق فرموده و چشم را برای دیدن اشیا
و زبان را برای اظهار مطالب و ما یحتاج و تمیز اطعمه و اشربه و دماغ را برای بوئیدن

اشیاء و دست و پا را بجهت رفتن بسوی مقصود و انجام مراد و سایر اعضا را برای کار
تا هیچ یک از انها مهمل و معطل نماند و نقض غرض خدا لازم نیاید و اورد شده عربی و اورد
مسجد پیغمبر شد آنحضرت فرمود که ایا شتر ترا عقال کرده یعنی زانوی او را بسته عرض
کرد نه یا رسول الله توکل بخدا کرده ام آنحضرت فرمود زانوی شتر را ببند پس توکل
بکن زیرا که جای توکل قلب است و مشافانی با حرکت کردن و فراهم کردن اسباب نیاورد یعنی
هرگاه اسباب را از خود بداند و اثر را از خدا گفت پیغمبر با او از بلند با توکل زانوی
اشتر ببند و مزالکاسب حبیب الله شنو از توکل در سبب کاهل مشو رو توکل
کن تو با کسب ای عمو جهد میکن کسب میکن مو بمو جهد میکن جد نما تا وارهی ۷
ور تو از جهدش بمانی ابلهی ور توکل میکنی در کار کن کسب کن پس تکیه بر جبار کن
از ذا النون مصری پرسیدند که از تحصیل توکل کردی گفت روزی در بیابانی گرسنه
میگردم رسیدم بدرختی اندکی زیر سایه اش درخت توقف کردم ناگاه گنجشکی پهلوی
من پر بیاورا گور مادر زاد دیدم تعجب از روزی او نمودم که چگونه پیدا کند ناگاه دانه
نزد او حاضر شد و بی اذاب و دانه را خورد و پریید بدیدن این مطلب توکل پیدا کردم
نیز نقل شده که شخص سیاحی گفت زیر درختی نشسته بودم ناگاه بازی را دیدم که
قطعه گوشتی بدهن داشت و بدوران درخت گردش میکرد تعجب کردم و با خود گفتم
که باید در این مطلب سری باشد چون نظر کردم دیدم کلاغ بی بال و گور مادر زادی
در شاخه نشسته ان باز نزد او رفته و ان گوشت را قطعه قطعه کرده و بدهن ان
کلاغ گذارد و رفت من از ان کیفیت تسبیح خدا کردم و توکل پیدا کردم و نیز وارد شده
که حاتم اصم روزی نزد خود گفت که ارادهٔ سفری دارم چه قدر روزی برای تهیه
کدام زن او گفت بقدر زندگانی نیم حاتم با و گفت که زندگانی تو بدست خدا است

ان زن گفت که روزی من هم پس ما بوتیست حاتم روانهٔ سفر شد یکی از همسایگان از
ان زن پرسید که شوهرت برای چه تهیه گذارده ان زن گفت که شوهرم روزی خود
دیگری است وان روزی ده بسفر رفته است از این قبیل حکایات و قصص در کتب
اخبار بسیار است و این وجیزه گنجایش ذکر انرا ندارد و بدانکه منصوص آیهٔ شریفهٔ قرآن
خداوند عالم اسباب معاش را در پنج چیز قرار داده اول مطلق تهیرات که زراعت
و آبادی زمین باشد بکاشتن هر گونه حبوبات و غرس انواع اشجار و بناء بلاد و قراء
و بازارها و کاروانسراها و خوانها و امثال ان چنانکه در قرآن فرمود هو الذی
انشأکم من الأرض و استعمرکم فیها یعنی خدا ان خدائی است که شمارا از زمین ایجاد
نمود و از شما طلب تعمیر در ان زمین فرمود دویم مطلق تجارت که انواع معاملات
و بیع و شراء و دادستدها باشد که برای همه انها نوشتجات را قرار داد چنانکه
فرمود یا ایها الذین امنوا اذا تداینتم بدین الی اجل مسمی فاکتبوه یعنی ای کسانیکه ایمان
بخدا و رسول و ما انزل اورده اید هرگاه داد و ستدی با یکدیگر نمائید تا وقت
معینی پس بنویسید او را یعنی نوشته بیکدیگر بدهید تا وقت معینی پس بنویسید او را
یعنی نوشته بیکدیگر بدهید سیم مطلق اجاره است که شامل میشود جمیع صنعت
دارای دنیا از زرگر و آهنگر و سیمگر و دواتگر و خیاط و نساج و لباف و بناء و نجار
و امثال انرا که تمام انها اجیر خلقند در رواج صنعت خود و مزدور ایشانند در صنایع
خود و این ارباب صنایع یکنوع اجیر فعل برای مردم و نوعی دیگر بعضی مردمند که خود
را برای خدمت اجیر مردم ساز نمایند و نوعی دیگر اجارهٔ املاک و دواب و بهوت و کارانسراها
و دکاکین است که خدا در قرآن اشاره بنفوس ان دو نوع از اجراء نموده و فرموده
نحن قسمنا بینهم معیشتهم فی الحیوة الدنیا و رفعنا بعضهم فوق بعض درجات لیتخذ

بعضهم بعضا سخریا یعنی ما قسمت کردیم میان خلق خود معیشتشان را و بلند می دادیم
بعضی از انها را بر بعض بچند درجه تا بعضی از انها بعضی را اجیر و مسخر خود گردانند کذا این
دلالت دارد باجبر بودن جمیع خلق برای یکدیگر در صنایع و املاک و نفوس نظر بانکه
جمیع مشاغل و ما یحتاج دنیویه از دست یکنفر و دو نفر و صد نفر برنیاید بلکه محتاج
هر کسبی مناسب طبیعت و ذوق فطری خود و میل خود بالاختیار بیک قسم از کاری ان
قسم را قبول کند و بی اجبار پدر و مادر و بدون کبر و خود بینی و ملاحظه حسب و نسب
شان ان کار را قبول کند و اگر خودش حاجتی پیدا کند مردم را در صنعت یا بدن اجیر
خود کند و اگر مردم حاجت باو پیدا کنند او را اجیر خود نمایند چهارم صدقه است برای
کسانیکه فقیر و مسکین و یتیم و امثال ان باشند و فاقد سرمایه و مدد معاش بالفعل
و یا بالقوه و یا هرد و و یا عاجز باشند از جوارح و یا پیری و فاقد باشند اسباب تجارت
و عمارات و اجارات را یا مشغول بتحصیل علوم و معارف باشند و قادر بر مدد نباشند
که این طوایف مذکوره باید بصدقات مردم معیشت نمایند که زکوة و سایر صدقات
باشد و قطع اینکونه حقوق از این طوایف از اعاظم ظلم است پنجم اشاره است که مراد از خمس
از غنایم دنیا است که تعلق بهر چیزی میگیرد و حق سادات بنی فاطمه است و باید باشان
رسانید تا محتاج و فقیر نشوند و بدانکه طلب رزق در جمیع مطالب خمسه بر پنج قسم است
قسم اول رزق واجب و ان برای کسبی است که بی طلب رزق از برای معیشت خود و
عیالش چاره نداشته باشد قسم دوم رزق مستحب و ان برای کسبی است که زیادتر
شدن مال را برای توسعه معاش عیال و انفاق بمردم مستحق و ضیافت و حوائج
مشروعه دیگر تحصیل نماید قسم سیم رزق مباح و ان از برای کسبی است که مالی را بی
شائبه حرمت پیدا کند و زیاد نماید قسم چهارم رزق مکروه و ان از برای کسبی است که

مالی را زیاد نماید که سزاوار پاک کردن شود قسم پنجم روزق حرام وان از برای کسی است
مالی را از ممر حرام تحصیل نماید و زیاد کند مانند ربا یا ظلم در حکومت هر کسبی نسبت
بکسبی یا غل و غش در کسب یا دزدی اشکار که باید در روز قیامت برای انکونه مال عقاب
بیند اگرچه خیلی اندک باشد چنانکه خدا در قران حکایت از قول لقمان به پسرش نمود
یا بنی انها ان تک مثقال حبة من خردل فتکن فی صخرة او فی السموات او الارض یات بها الله
ان الله لطیف خبیر یعنی ای پسرک من اگر مثقال حبه از خردل در سنگی پنهان باشد یا
در اسمان و زمین خدا او را در روز قیامت خواهد اورد و ردو بدل سیتکه خدا با دیگ بین
و باخبر است و وارد شده است و فی الخلول غلول یعنی در خلا لی از مال مردم غلها
بکردن خواهد کذاشته شد در روز قیامت **فصل** فرد هفتاد و دویم از جنود
عقل رضاء است چنانکه فرمود یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة
مرضیة فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی یعنی ای نفس مطمئنه انسانی برکرد بسوی
پروردکار خود در حالتیکه تو از خدا راضی و خدا از تو راضی است پس داخل بندکان
من بشو و وارد بهشت من وارد شده است که علامت رضایت خدا از بنده خود
رضایت بنده است از خدا در جمیع عطیات نیك و بد خدا و این صفت رضا و تسلیم
فوق جمیع صفات حسنه است که دارای این صفت هر کز بزبان حال و قال شکوه از
خدا ندارد بلکه در حقیقت خدا پرستی و توحید دارد و دارای مرتبه عرفاء است که
بالاتر است از مرتبه عباد و زهاد زیرا که عباد فروشند کان عبادت خود ند بامید
اخرت و زهاد فروشند کان لذائذ و راحت دنیا ینند بلذائذ و بهشت اخرت و لی
عرفاء در امور خود راضی اند بر ضاء خدا و عطاء او پس در غناء و فقر و عزت و ذلت و
مرض و صحت و نان جو و نمك و غذاهای لذیذ و لباس حریر با لطافت و پشم با خشونت

یکسانند وچون هرچه ذاکه نزد شان ایمن از عطیات پروردگار خود دانند در همه یکسان
وشاکر ند واین مرتبهٔ خاص انبیا واوصیا وعلماء باعمل ومردان راه حق ومؤمنان
ممتحن است که خدا را مالک وجود خود ومختار امر خود بدانند وخود را در عالم دنیا
ضیف احسان او دانند ومیدانند که خدا خیر خواه بندگان وحافظ ایمان ایشان است
وحکیم در جمیع امور ایشان چنانکه کلینی در کافی بر ای حکمت خداوند از حضرت
صادق ع روایت نمود که آنحضرت خبر داد از رسول خدا ص که فرمود خلاق عالم
فرمود که بعض بندگان مؤمن من کسانی اند که مصلحت ایشان را بغناء ووسعت صحت
دانسته ام وداده ام بایشان وبعضی دیگر را بفقر وفاقه ومسکنت وبیماری دانسته ام
وعطاء نموده ام بایشان ومن صلاح دین ایشان را بهتر میدانم وبعضی از بندگان
من کسانی اند که مشقت کشند در عبادت من وشب از خواب خوش ومتکای لذیذ
خود بر میخیزند ودر عبادت من تعب میکشند ومن خواب را بر او میکارم بجهت محبتی
که باو دارم وزند گیش را طالبم واو در یک شب ودو شب خواب کند وچون برخیزد
از خواب خود بر خود غضبناک شود که چرا من خواب بوده وعبادت خدا را ترک داده ام
وحکمت خواب او آن است که اگر بیدار باشد پس بعبادت خود مفتون شود ودر
عبادت خود عجب خواهد نمود از انجا که در اعمال خود خوشنود خواهد شد بگمان
انکه هیچ عبادتی عبادت او را نکرده واو تقصیری در عبادت نکرده وتقرب بمن
حاصل کرده پس این عجب وخیالات خود هلاک خواهد شد واز من دور خواهد
شد پس بندهٔ من باید تکیه باعمال خود نکند که مقصر در نزد من است اگرچه عبادت
ما دام العمر وتعب نفسانی دائمی داشته باشد زیرا که قیام بحقیقت بندگی نکرده
ثابان واسطه بکرامت من ورفعت بهشت من ودرجات بلند من در جوار من استحقاق

پیدا کرده باشد بلکه چون نظر برحمت من مشقتی کشیده و بفضل من خوشحالی پیدا کرده
و بطن نهاد خود اطمینانی بمن پیدا کرده پس باین جهت رحمتم بایشان خواهد رسید
خوشنودی از من خواهند دید و امرزش من عفو را بایشان خواهد پوشانید چون منم
خداوند رحمن و رحیم و نامیده شده ام باین دو نام پس حاصل مضمون این روایت شریفه
اینست که خداوند عالم بعضی از بندگان نیک خود را محض واقع نشدن در مهلکه
عجب و خود بینی توفیق عمل و بندگی از ذاتی نمیفرماید چنانکه وارد شده که بسا بندگان
عاصی پشیمان بهتر افتد از عبادت کنندگان با عجب و عیان است که بعضی معاصی اعمال
فاسد است عند الله اگرچه بسیار باشد و بعضی اعمال که مقبول است عند الله اگر
چه قلیل باشد نظر بخالی بودنش از عجب و ریا پس بهر چه عطاء شده بنده و بهر قدر
عملی که موفق شد او باید صاحب رضا و تسلیم باشد که فرمود خدا در حدیث قدسی
برای عطاء خود نسبت به بندگانش من لم یقنع بعطائی فلیخرج من تحت سمائی یعنی
کسیکه قناعت نکند بعطاء من یعنی مانند مهمان قانع بمهمانداری میزبان خود
نشود و برای زیاده خواستن در طلب حلال و حرام باشد و با من که خدای او هستم
منازعه و مشاجره نماید چشم از عطاء من بپوشد و از زیر آسمان من بیرون برود
چنانکه مهمان از میزبان خود فرار کند و حال آنکه بنده نتواند که از زیر آسمان
خدا بیرون رود زیرا که هر جا برود از ملک خدا بیرون نیست پس باید قناعت بعطاء
خدا نماید و فرمود برای قضا خود در بارۀ بندگانش من لم یرض بقضائی فلیطلب
ربا سوائی یعنی کسیکه راضی بقضاء و قدر من نشود پس البته غیر از من پروردگار
دیگری را طلب کند و مفاد این فرمایش مشرک بودن بنده ناراضی بقضاء خدا طالب
هواء نفس است و خدائی را طالب است که مناسب هواء نفس خود قضائی جاری

نماید و طالب نکوند خدا مشرک و کافر باین خدای آسمان و زمین خواهد بود و این مطلب
با اسلام و ایمان منافی خواهد بود پس باید بقضاء و عطاء خدای خود راضی و قانع بود
تا نجات دارین را حاصل نمود **فصل** و فرد هفتاد و سیم اظهار غناء است چنانکه
فرمود لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أُحْصِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ
أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ
عَلِيمٌ یعنی ای برای فقرائی که باز مانده اند در راه خدا و قدرت بگردش و سیر زمین
ندارند و مردم نادان از تعفف ان فقراء ایشانرا غنی و دارا میپندارند و تو ایشانرا
بسیماشان میشناسی که فقیرند ولی باصرار و ابرام سؤال ندارند مردم را و هر چیزی که
شما باینگونه مردم انفاق نمائید خدا دانای بان انفاق شما است که مراد از غنا بی نیاز
بودن از خلق است خواه تواند کرم باشد و خواه محتاج ای بسا صاحبان مال که باثروت
بی اندازه محتاج و حریص در جمع مالند اگرچه از تجار ات باشد یا دزدی و ظلم و ربا
و رشوه که جهنم صفت سیری ندارند و بسا مردم بی ثروت فاقد که باهر درد جدا عشا
خود بی نیازند از خلقند و در مصداق فقراء ایه مذکوره اند که بهر کدوشند جز استغنا
ندارند و باید دانست که اگر استغناء انسان از راه تکبر و تجبر است پس مذموم است
نظر باینکه شخص صحیح الاعضاء و قادر بر کسب باید کسب کند و عاجز بی قدرت باید
نظر بفرمایش امیر مؤمنان ع که فرمود بان عرب و اما فقر حالک فتعرض علی الکریم
یعنی ای مرد سائل فقر حال خود را بشخص کریم عرض نما اگر کریمی پیدا بشود و اگر اسباب
کسب فاشته باشد و یا مردم را لئیم بیند تکبر او نظر بحدیث من تکبر علی متکبر فله
حسنة حسنه و ثواب خواهد بود و اگر استغناء انسان از راه عجز و پیری و زهد و
تقوی و توکل بخدا است پس البته محبوب خواهد بود که نظر بروایت کلینی در کافی

آمد بپرسش خودم
در خوار گمان خودم
در برابر دشمنان
خودم آمد به پرسشم
در برابر
برابر
برابر
بان کریم عرض نماید

امیر مؤمنان ع فرمود و لو آن احدکم فر من رزقه کما یفر من الموت لادرکه رزقه کما یدرکه الموت
یعنی هر گاه یکی از شما ها فرار بکند از رزق خود مثل کسی که از موت خود فرار بکند
هر اینه رزقش او را ادراک خواهد نمود چنانکه موتش او را ادراک خواهد نمود پس فرمود
انچه خدا روح و راحت را بعدل و قسط خود در یقین و رضاء بنده قرار
داده است و همت و خوف را در شک و سخط که هر که یقین بخدا دارد هرگز خوف
فقر ندارد و هر که شک دارد خوف دارد رزق را روزی رسان پدید هد بی
مکس هرگز نماند عنکبوت دیگری گفت روزی بی تلک و دو هر روز میرسد
تو در خانه کند و جو انبار کو نباشد دیگری گفت جان بی نان بکس نداده خدا
زانکه از نان نمانده پا بر جا با تو زان جا که لطف یزدان است گر و نان بدست
تو جان است این گر و سنجد دار و نان میخور چون گر و رفت قوت جان میخور
روزی تو اگر بچین باشد اسب کسب تو زیر زین باشد تا تو را نزد او بر د شتاب
ور نه ارد بتو و تو در خواب و فرمود حضرت صادق ع که عمل قلیل با یقین بهتر است
نزد خدا از عمل کثیر بی یقین و باید دانست که انسان را یقین بخدا غنی نگاه میدارد
و در فقر بشکوه و کفر و ادارش ندارد و لی فقر بی یقین خطر کفر برای او دارد
چنانکه فرمود رسول خدا ص لولا رحمة ربی علی فقراء امتی کاد الفقر ان یکون کفرا
یعنی اگر نبود رحمت پروردگار من بر فقراء امت من نزدیک بود که فقر منجر بکفر شود
و فرمود حضرت باقر ع بخدا پس باید انسان دائما بگوید اللهم اغننی بحلالک
عن حرامک یعنی خدایا مرا بحلال خود غنی بدار اگرچه کم باشد از روزی حرام بقدیکه
محتاج بلئام نباشم **فصل** فرد هفتاد و چهارم از جنود عقل فهم است چنانکه
فرمود ففهمناها سلیمان یعنی فهمانیدیم بسلیمان علم مرافعه را که مراد از فهم ادراک

عقل بجنود فهم

مطلب است از قوه درّاکه انسانیه و تصور و تصدیق امور است در ذهن که قوه مدرکه
انسانیه است بمحض توجه و این مطلب درک از شعاع عقل است که سلطان قوا و حاکم
بین انها است و مراد از فقه در اصطلاح فقهاء هم همین است و بعضی گفته اند که مراد
از فقه بصیرت فطریه است چنانکه پیغمبر خدا صلعم دعاء کرد برای امیر المؤمنین ع ان
فقه داد ان وقتی که او را بیمن فرستاده بود و عرض کرد بخدا اللهم فقهه فی الدین
یعنی خدایا تو بدینا بی علم عطا بفرما و یا مراد از فقه بصیرت کسبیه است چنانکه امیر المؤمنین ع
بفرزند ارجمند خود امام حسن ع فرمود و تفقه و یا بنی فی الدین یعنی تحصیل بصیرت
نما ای پسرک من در دین خدا و وارد شده است من حفظ علی امتی اربعین حدیثا
بعثه الله فقیها عالما یعنی کسیکه حفظ بکند برای امت من چهل حدیث را اگرچه از روی
فهم و استنباط نباشد بلکه محض حفظ باشد بجهت امور دین خود خدا او را روز قیامت
او را فقیه عالم محشور خواهد فرمود یعنی در زمره علماء و فقهاء مبعوثش میفرماید
و چون فهم لازم برای انسان است در امور دنیا و از جنود عقل است باید ذیادتی انرا از
خدا مسئلت نمود **فصل** فرد هفتاد و پنجم از جنود عقل شهامت یعنی تیز فهمی است
چنانکه فرمود ان فی ذلک لذکری لمن کان له قلب یعنی در این قرآن مراتبه یاد آوری است
برای کسیکه صاحب قلب یعنی تیز فهم و سریع الانتقال است که بلیدی و کند فهمی نباشد
و بدیهی است که حکمت مطلوبیت تیز فهمی و از جنود عقل بودن بواسطه انست که
بدون شهامت مواعظ قرآنیه و ارشاد امامیه در قلوب کسی اثر نخواهد نمود بر

در جندیت تیز فهمی عقل است

سیه دل چه سود خواندن وعظ — نرود میخ آهنی بر سنگ — وخدا در بارهٔ مرده دلان
سخت بی انتقال در آیهٔ شریفه قرآن فرمود ثم قست قلوبکم من بعد ذلک فهی کالحجارة
او اشد قسوة وان من الحجارة لما یتشقق فیخرج منه الماء وان منها لما یهبط من خشیة الله

در بیان ذم قساوت و سایر رذایل عقل و سایر اخلاق و اوصاف

یعنی دلهای شما سخت شده، ومثل سنگ یا سخت تر است بجهت انکه بعضی از سنگها ۲۱
شکافته میشود واز انها اب بیرون میاید وبعضی دیگر انها از خوف خدا از کوه سرازیر
میشود وبدیهی است که قساوت قلب باین درجه که خدا تشبیه بسنگ نموده است
از بی انتقالی ان قلب است که هرچه کسی برای هدایت مردم صاحب این نحو از قلوب
ایات قرانیه واخبار نبویه وامامیه اورد ابدا سود مند نخواهد بود بلکه ان ایات
واخبار نتیجه بعکس بخشد بلکه بیشتر مرض قلوبشان افزوده شود وباید پناه بخدا
اورد که احدی باین مرتبه از مرض قساوت مبتلا نشود که علاج پذیر نخواهد بود
پس مراتبی برای ادراک وانتقال است که گاهی بفهم تعبیر شده که ادراک باشد و
گاهی بشهامت که تیزی فهم وسرعت انتقال باشد وممکن است که حکمت ذکر این چند
عقل در اخر جنود این باشد که باین چند عقل که تیز فهمی است ادراک کامل و
انتقال سریعی بنابر جنود عقل حاصل شود وبدانکه در مقابل این جنود عقل جنود
جهل رسیده که ان جنود هم بر هفتاد و پنج است وبر ضد جنود عقلند یعنی هر قدر
مجبوبیتی که برای جنود عقل در نزد خدا ورسول است بهمان قدر مذمومیت برای جنود
جهل است یعنی چنانکه تکمیل عقل انسانی بدارائی جنود عقل شده تنقیص عقل هم
پیدا شده از ان جنود جهل گردیده، وبدانکه باین جنود مذکوره عقل هزاران اخلاق
کریمه وکتاب خدا وبیانات ائمه هدی در کتب اخبار بما رسیده است متفرع است تا
بعد از فهم هر ذی عقل وادراکی احکام شرعیه واخلاق انسانیه هر دو را از پیغمبر
بداند وتفرقه در میان احکام واخلاق نکند ارد ونگوید که موارد احکام واخلاق
دو طائفه هستند موارد احکام اهل شریعتند وموارد اخلاق اهل طریقت وبرای
رئیس علیحده ایست رئیس احکام علمائند ورئیس اخلاق عرفاء وعلمائی که مؤسس این

نیرا

اساس بعضی از صوفیه و متصوفه این زمان است که دو با صفت در میان مردم افتاده اند
و این دین و ایمان ناقص مردم مستضعف را میربایند و تو را اهل کتاب ظاهر و خود
را اهل اخلاق باطن شمرده و رئیس ایشان در کتاب مجمع السعادات خود برای این
دو مطلب دو رئیس قائل شده احکام ظاهر را بعلماء تو و اخلاق باطن را برؤساء
خود نسبت داده و مذهب جعفری را که از یک خدا و یک رسول اند و بعضی در کتب
احکام و بعضی دیگر در کتب اخلاق ذکر شده تجزیه و تبعیض کرده و بدو قسم منقسم
نموده و از فرط نردشتی و دکان داری و دیا ملبی جمع کثیری از احمقان هر سلسله را
که از مذهب حق خود شان چون تلخ است و چندان الفت و انسی با ان ندارند و
هر آنی خواستکار یک مذهب جدید و ورد یه علیحده میباشند از بلاد دور و نزدیک
بدکان افلاس خود دعوت کرده و انها را خراب و خود را آباد کرده و این آیه شریفه
را بنظر شان نیاورده که خدا در قرآن فرموده هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا
مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ
مُبِينٍ یعنی خدا و ند عالم در اهل مکه از خود شان پیغمبری را مبعوث نمود تا آیات
را بر اهل مکه بخواند و تهذیب کند اخلاق شان را و کتاب را که طریق ظاهر حتمی است
حکمت را که راه باطن عقلی است با یشان تعلیم نماید که بهر دو طریق بندگی خدا نمایند
و اطاعتش کنند و نیز فرمایش پیغمبر را هم از یاد شان برده که فرمود اِنَّمَا بُعِثْتُ لِأُتَمِّمَ
مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ یعنی من مبعوث شدم بجهت تکمیل اخلاق بزرگ و از زمان غیبت کبری
الی الان جمیع علمای هر دوی از احکام و اخلاق را از فرمایشات خدا و رسول و ائمه در کتب
خود ذکر کرده و بما رسانیده اند چنانکه ملک کتاب کافی کلینی علیه الرحمه که از کتب
معتبره شیعه است مشتمل بر دو جلد است اصول کافی که محتوی بر عقاید و اخلاق است و

دیباچه وسبب تالیف وذکر بعضی از مطالب متفرقه

فروع کافی کتابی است در احکام وعبادات است وبرای تهذیب اخلاق مردم بس است مجلد اصول کافی چنانکه برای تعلیم احکام بس است فروع کافی وامام در باره اش فرموده کافٍ لشیعتنا یعنی کفایت میکند برای شیعیان ما کتاب کافی کرمراد امام ع از این فرمایش تمامیت این کتاب است که اصول کافی وفروع کافی هر دو در احکام واخلاق که از جانب خود شان برای عموم شیعیان دستور داده نه برای بعضی دون بعضی تا فرض دوم مطلب از برای دو طائفه نشود وتجزیه بین احکام واخلاق برای این دو طائفه علاوه اگر تعدد دینی بود پس بر لازم بود که از باب لطف این تعدد را به پیغمبر ما برسانند وآن پیغمبر هم در صدر اسلام دو دستور برای احکام واخلاق تعیین بفرماید ودو کونه تائب از جانب خود وبا انکه از هیچ امر جزئی وکلی فروگذار نشده در هیچ حدیث وخبری از این مطلب یاد نشده بود مگر یک حسن بصری معروف است که در مسجد بصره شاگردانی بدور خود جمع کرده واختلافی در میان مردم انداخته بود ودیدیم در قرآن واخبار که باید یک طائفه باحکام فقط باشد وطائفه دیگر باخلاق اگرچه قارئ جمیع احکام باشند وفاعل جمیع سیئات واز جانب رئیس برای اشیاء اذکار خفیه طلبیه معین بشود وکفته بشود که در هر زمانی ولی ظاهری برای خلق لازم است که آن ولی رئیس باشد بر جمیع خلق حتی علماء اگرچه آن علماء اعلم از آن رئیس باشند چنانکه حضرت موسی ع که اعلم از خضر بود با وجود آن مامور به پیروی خضر بوده است پس این ولی ظاهر هم مامور است باخذ بیعت از قاطبه خلق حتی از علماء ومامور نمودم که بمعرفت نود وانیه معرفت بآن ولی پیدا کنند یعنی در هر وقت توجه شخص عارف بولی خود بایدان ولی را در سینه خود ظاهر وحاضر بداند ومانند چراغ درخشان وآن معرفتی را که باید سینه اثنی عشریه بامام خود داشته باشند انکونه معرفت را این عرفاء برای آن ولی قائلند

کتابخانه اسناد و کتابخانه ملی
مجموعه اسنادی ایران

وبعضی

وبعضی از صوفیه دیگر این زمان صلح وسلوک مطلق را طلب کرده ودر رساله میزان
المعرفه خود مردم را امر بصلاح با جمیع خلق وسلوک مطلق نموده وتهذیب اخلاق را در
این صفات دانسته ودر اثناء تحریص وترغیب خود بمردم در آن کتاب رشته کلام را بانجا
کشیده که تو را چه کار است بغاصبین فدک برو واحسان بساداات نما والبته لا ذمه
این بیان متعرض نبودن بقتله سید الشهداء ع هم خواهد بود بلکه هر کونه ظلمه را بطریق
اولی زیرا کسی که مردم را از بغض اول ظالم دنیا نماید ومذهب او حب محض وسلوک
مطلق باشد بدون بغض پس سایر ظلمه از متابعین ان ظالم اول را بباید دور دی نمود
وحال انکه امام علیه السلام در زیارت عاشورا فرمود اللهم العن اول ظالم ظلم حق
محمد وآل محمد واخر تابع له علی ذلک اللهم العن العصابة التی جاهدت الحسین وشایعت
وبایعت وتابعت علی قتله اللهم العنهم جمیعا یعنی خدایا لعنت کن اول ظالمی را که حق
محمد وآل محمد را ظلم نمود یعنی غصب نمود واخر تابع او را در همین ظلم را نمود بانها وذریه
انها خدایا لعن کن جماعتی را که حسین را کشتند ومتابعت وبیعت بر قتلش نمودند خدایا جمیع
جمیع انها را لعنت کن که مراد باول ظالم غاصبین فدک وخلافت است واخر تابع هر کس
که این کونه ظلم بر انها وذریه انها نماید ومراد از جناک کنندکان با حسین بنی امیه است
وبعد تمام انها را جمعا لعن میفرماید وعجب است از چنین مرشد وولی که آیه شریفه
وآت ذا القربی حقه را در قرآن دیده که خدا پیغمبر خود را امر بادن فدک نموده
باقر بالش که فاطمه زهراء ع دخترش باشد وانحضرت هم عطا فرمود وحردم غصب کردند
ومخالفت باین بزرکی را با خدا ورسولش نمودند واین ولی مردم را نهی کند از متعرض شدن
انها برای رواج صلح وسلوک مطلق وحال انکه دین اسلام موقوف بتولا وتبری است
وهر دو از فروع دین است ونیز غافل است از فقرات زیارات که میکوید ابتی ولی لمن

والا

والاکم وعدو و لین عاداکم یعنی من دوستم کسی را که دوست شما است و دشمنم کسی را
که دشمن شما است وجای دیگر است ایی سلم لمن سالمکم وحرب لمن حاربکم یعنی من
صلح هر که را با شما صلح است وجنگم هر که را با شما جنگ است پس با این کیفیت چگونه
میشود گفت تو را چکار است بغاصبین فدک پس کسی که خود شر گمراه است چگونه
تواند دیگران را هدایت بطریق مستقیم نماید هر که را پیرش چنین گمره بود
کی مریدش را بجنت ره بود اگر این طریق حقه است پس چرا اهل آن اکثر درویش تواش
وتارک الصلوة وشارب الخمر وقمار باز و بنکی وچربی اند و در اخذ یک لقمه نان و
پول سیاهی در ابواب مردمان حتاک و بی باکند وچرا رؤسای ایشان که خود را اهل
در عالم امکان دانند بنظری و سخنی انها را منع از این حرکات ناشایسته ندارند وچرا
مردم خود را با سایر مردم متحد ندانند پس همین دو بیت دلیل بر بطلان مذهب خود
ایشان است که از اغواء شیاطین جن وانس پیدا شده وعوام فریبی کرده واکثر انها را
دور از دین وایمان کرده چنانکه وارد شده است حضرت امام علی النقی ع در مجلد
پیغمبر ص تشریف داشت وبدور او جماعتی بودند از اصحاب از جمله ابو هاشم جعفری
که از اعاظم وصاحبان منزلت بود در آن بزرگوار در اثنای احوال جماعتی از صوفیه وارد
مسجد شده ودر گوشهٔ مسجد حلقه زدند ومشغول بتهلیل شدند آنحضرت فرمود
اعتنائی باین اشخاص خدا صد کن ننمایند که اینها خلفاء شیطان ومخربان دینند زهد
ورزند بجهت را حت بدنها تهجد کنند بجهت صید چهاد پایان تهلیل نکنند مگر بجهة
فریب دادن مردم سخن گویند با مردم بمحبت بجهت انداختن انها را بدلوهای خود
در چاه لوم اد انها را قصد است ذکارشان خوانند کی است تابع نشود ایشان را مکر سفها
اعتقاد نکند انها را مگر جفاء مرکدد زند کی ومردکی بزرگان شان رود گویند تا وقت

بزیارتشان

سلطان رفته و بند کی بتان و هر که یکی از انها اعانت کند گویا اعانت یزید و معاویه رو
انسفیان کرده پس یکی از اصحاب عرض کرد یا ابن رسول الله اگرچه اقرار بحقوق شما ائمه
نیند انحضرت با غضب با و نظر نمود و فرمود رها کن ای مرد این مطلب را از خود کسی که اقرار
حقوق ما نکند بساق ما نرود ایا نمیدانی اینها پستترین طوائف صوفیه اند و صوفیه جمیعا
الف ما هستند و طریقه انها مخالف طریقه ما است و انها نصاری و مجوس این امتند
انها سعی دارند در خاموش کردن نور خدا و خدا نگذارد نورش خاموش شود و از
له حسن بصری مذکور بود که در پیش این طائفه بود و در کنار شط فرات با امیر المؤمنین ع
ارضه نمود و جهت معارضه وارد شده که طرفی را پر از فرات نمود و اشامید و زیادتی
روی زمین ریخت انحضرت فرمود اسراف کردی در اب کرات را بروی اب نریختی
من عرض کرد که من در اب اسراف کردم و شما در خون مسلمانان ره انحضرت خاسر اف
دی انحضرت فرمود اگر تو در خون ریزی من اسراف نمیدیدی پس چرا بجهت حاجت
ا بجنگ و جها با من نیامدی حسن عرض کرد که من سلاح پوشیده و خواستم بیرون
م دیدم ها بقی فلاء داد که قاتل و مقتول هر دو در اتشند پس برگشتم انحضرت
ود که راست گفتی ان مذاکننده شیطان برادر تو بوده و از جمله سفیان ثوری
ده است که با حضرت صادق ع در لباس معارضه نمود که انحضرت لباس لطیف
یده بود و سفیان لباس پشمی خشن و روزی سفیان با اهل حلقه خود گفت بیائید
ویم خدمت حضرت صادق ع و با انحضرت معارضه نمائیم پس رفتند بخدمت
رت و سفیان عرض کرد یا ابن رسول الله مگر جدت امیر المؤمنین ع لباس پشمی پوشیده
پس چرا شما اقتداء بان بزرگوار نفرمود یا انحضرت فرمود اگر جدم در این زمان
بمقتضای این زمان لباس میپوشید که مردم نکوبند علی خود نمائی و ریاء میکند

۲۲۰ اسباب شهوت فراهم میکند پس انحضرت بسفیان فرمود نزدیک بیا چون نزدیک آمد
لباس او را بکنار کرده دید در زیر لباس لباس لطیف پوشیده ولباس خود را کنار زدند
دید قد کدا انحضرت در زیر لباس لطیف خود لباس خشن پوشیده گفت انحضرت فرمود
کدا این لباس خشن بجهت بندگی خدا است و این لباس لطیف اظهار نعمت خدا است
پس ما باید از خدا مسئلت نمود عقل و خودش را کدا کو جهل غالب بر عقل ایدء موجب هلاک
نفس انسانی خواهد بود و بعد از موت شیطانی از آن نفس بود بلکه انسان جاهل بعد
از موت خود در معرض فنا خواهد بود و لکن عقلاء و علماء را حیوة ابدی خواهد
بود الی ما شاء الله والله الموفق للصواب **الباب الثالث** در بعضی از مواعظ
و نصایح و ذکر بعضی از مطالب دیگر است ضمناً و مشتمل بر پنج فصل است **فصل اول**
چون دانسته شد در باب اول این رساله که علت وجود انسانی معرفت است و غایت
علت که مراد از معرفت شناختن است و دانسته شد که مراد از معرفت شناختن انسان
خود را و خدا را و افراد جنس خود را یعنی حقوق خدا و رسول و خلق را با بواب و طرق مراودت
و معاشرت و موانستی که در باب اول گذشت و ادای حقوق یکدیگر بصفات حمیده که
در وجود عقل فانسته شد پس بنا بر این از اعاظم حقوق افراد انسانی بر یکدیگر امر بمعروف
و نهی از منکر است بان طریقی که در جند معروف عقلاء دانسته شد و هدایت برادران
جاهل و عوام است براه راست و نجات که از اعاظم خدمات است نسبت بایشان چنانکه
خداوند رحمن در کلام معجز بیانش فرمود **المؤمنون والمؤمنات بعضهم اولیاء بعض**
یامرون بالمعروف وینهون عن المنکر یعنی مردان مؤمن و زنان مؤمنه بعضی ایشان
دوست بعضی دیگرانند امر کنند یکدیگر را بافعال نیک و نهی کنند یکدیگر را از افعال
بد پس میگویم که ای برادران دینی و ای عزیزان ایمانی که خود را از امت پیغمبر آخر الزمان

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

در باب سیم از کتاب در ذکر مواعظ است

میدانی چرا جستجوئی از احکام قرانی و شریعت پیغمبر و اخلاق ائمه اثنی عشر نمینائی و در وی
خود را در هر کوچه و بازار و مجلس و محفل و بیگانه و یا آزهر مسلمان کم بضاعت میکوشانی
و مجالست علماء و سادات شیعیان را ننگ و عار خود میدانی و با وجودان خود را انسان
کامل و از شیعیان خاص امیر مؤمنان میپنداری مگر نه امیر مؤمنان و اولاد طاهرینان
حضرت بکد یمین و عرق جبین تحصیل آب و نانی کرده و با نهایت شفقت و مهربانی صرف
فقراء و مساکین و بیوه زنان و ایتام مسلمانان میفرمود و تو جمیع حواس عشره و قواء
خمسه و عقل و قد بیر و همت خود را برای جمع کردن اموال دنیویه برای یکنفر وجود
خود کرده و اینی تفکر نمینائی که غرض خدا از خلقت دنیا بقاء دنیا بوده و بقاء دنیا
بمعاونت و مواسات خلقش با یکدیگر بوده که جمیع مردم یدا و قدما و لسانا فکها یکدیگر
باشند و یکدیگر را خوار و فقیر فدا رفد بلکه عزیز و بی حاجت بدارند فما از خودخواهی
و خودخوری و خودبینی سد طرق معاش برادران وطن و ایمان خود ننموده باشی و
قواء وجودشان را تحلیل نبرده پس در روح ایشان را بواسطه ضعف قواء نکاسته باشی
و از ضعف و روح وجودشان را ناابود نکرده و در روز قیامت در دفتر خدائی از قاتلین
مردم محسوب نشده باشی و اثبات این مطلب باین است که خدا وند حکیم برای ابقاء
وجود و هیکل انسانی روحی خلق نموده و در وی کذارده و حواس و قوائی هم ایجاد
فرموده و در او نهاده و قوت و ضعف انها را از قوت و ضعف ان روح قرار داد بعنی اگر
روح را قوتی باشد انها را هم قوت خواهد بود که برای هرچه خلق شده است ضعف
پیدا نشود پس بی اعتدالی در مزاج او که چون مزاج معتدل نشد هرچند که عمر وی باقی
باشد فناء وجودش خواهد شد مثلا در ضعف قواء کفته میشود که چون روح انسانی
ضعف پیدا کند قوه غذائیه انسانیه تغذیه نخواهد نمود و قوه جاذبه جذب غذا

کاملاً نخواهد نمود و قوه ماسکه نگهداری غذا کاملاً نخواهد نمود بلکه از ضعف
ان قوه تحلیل نرفته از دهن قی خواهد نمود یا باسهال ردی بیرون خواهد نمود
و قوه دافعه قادر بر تحلیل و دفعش نخواهد بود بلکه در معده سدده شده و حبس
خواهد شد و قوه مولده اش که برای جماع است ضعیف خواهد بود پس از تولید
و تولد بیرون خواهد بود و قوه نامیه بزرگش نخواهد نمود چنانکه ذیلده شده
که بسا مردم از بی غذا الی قواء و امزجه رشید و چاق نشده بلکه لاغر و ضعیف مانده
و چون قوت حواس خمسه ظاهریه موقوف بقوت هواء انسانیه است پس بضعف
قواء قوه باصره انسانیه بی نور و کم نور خواهد شد و کاهی شده یا بودن چشم
کفنه شود که من فدیلدم و قوه سامعه کر در گوش راست کری پیدا کند و یا از کثرت
پرلیشانی گوید نشنیدم و قوه ذائقه که برای تمیز شیرینی و ترشی و تلخی و عفوصت
مطعومات در زبان گذارده شده او بی اعتدالی مزاج صاحب تمیز نخواهد شد
و قوه لامسه که در اعضاء و جوارح و دستها گذارده شده است برای تمیز نرمی
و زبری کاهی از شدت ضعف روح بی تمیز خواهد شد و قوه شامه که در دماغ
گذارده شده برای ادراک بوها کاهی ادراک بوها نخواهد نمود و چون در قواء
انسانیه ضعف عمل پیدا شد و در حواس ظاهره او ضعف ادراک و تمیز پس حواس
خمسه باطنیه او بتبعیت انها صاحب شک و تردید خواهند شد و عکس و فنا در قوه
قوه خیالیه او صور اشیاء و امور مطلوبه را کمتر بنظر خود خواهد آورد بلکه
بالمره برا کنده کی خواهد نمود و قوه متوهمه که برای ادراک معانی جزئیه مانند
محبت و عداوت است کمتر بعادت خود در قضاوت خواهد نمود چنانکه بسا دیده شد که
باسکوت شدن مطلبی از متکلم مخاطب ادراک نکند و گوید نفهمیدم و قوه حافظه

کتابخانه

کر مخزن مطالب است و برای ضبط مطالب در خود ش است کاهی از کثرت پریشانی طالبی
چندین مرتبه مطلبی را در خود بنشاند باز از خاطرش محو کرده و قوه متصرفه که برای
ترکیب بنای او راست قوه ترکیب و تدبیر از او برود و حس مشترک که مجرای حواس
ظاهره و باطنه است کاهی میشود که از کثرت ضعف روح اختلال در حفاظت مرتبه
از آن حواس و قواء پیدا کند پس از ضعف جمیع اشیاء مذکوره که از ضعف روح
انسانی پیدا شده خورده خورده آثار وجود انسانیه که در هیکلش گذارده
شده بود کاهیده شده و بغتة فانی و نابود خواهد شد اگرچه بعمر طبیعی خودش
نرسیده باشد یا فدیده که انسان در وقت تفرج در سفر و حضر چون وقت
دوری او از هموم و غموم است در مقابل غیر انوقت غذاء میخورد و از اعتدال
قوایش میکند راند و کاهی از توارد الام و هموم مطلبی را که در حضور او است کوبید
فدیدم و مطلبی را که بکوش او گفته شود کوید نشنیدم و کاهی دیوانه شود و پیراهن
پاره کند و خود را برهنه کند و کاهی هم عمر او با جل حتمی الهی باخر رسد و بدون اسباب
عادیه بی اعتدالی در قواء و حواس انسانیه اش میشود و مدتها بمرض عادی مبتلا
شود و یا سکته و فجعه کند و بمیرد پس قوای برادر دینی اکر اغراض نفسانیه را از خود
دور نمائی البته بنور الهی معرفت بمفاسد نفس خود و دیکران حاصل نمائی میدانی که
اکثر اسباب هلاکت مردان و زنان و کودکان عزیز ما از نارسائی غذاء و دواء و
لباس و سکنی و ملزومات زمستانی و تابستانی و امتزاج الفصلین است که از بی
قدر زبی در معاش نارسائی در مطالب مذکوره پیدا میشود و فانی میشوند و
باه سحر کاهان پریشان حالان و ظلم بمردمان و قطع صله ارحام و امثال ان مبتلا
شده و عمر خود را کوتاه کنند پس ای حکیمی که قدر پیش حکمت عملی و نظری میفرمائی

اکر نفیر و ... باشند

اکر فنی باشند

بیا وقدری از ذکر و کیف وجواهر و اعراض این مطالب تعلیم بفرما و صلاح و فساد امر
و نواهی الهیه را حالی مردم نما که کوزانه بجاه بلیات سرنگون نشوند و ای طبیبی که معالج
امراض جسمانی مردم دائمی بیا و کمتر از عیادت مرضی دلشاد و البته مرض بلوزان و روح
مریض و پرستار انش را ضعیف بکردان و غذاء نامناسب طبیعت بوی عطاء نما و دوا
زیاد از استعداد معده و تابوانی خاطر مریضت را بتسلیه مشفقانه مطمئن و نما معرفتی
بشرایط و سلوک با مرضی را که از شریعت مطهره رسیده است حاصل نما که در مصلا و فرمایش
الطبیب ضامن و لو کان حاذقا نظر بانکه اکثر امراض ظاهریه مریضت را که مطبقه و محرقه
و امثال اینست ذاتا الجنب و ذات الریه وسیل است معالجه نمائی ولی از امراض قلبیه او
خبری نگیری روح و عقل و حواس و قوای او کاسته شود و بمیرد پس تو ضامن چه
بود اگرچه حاذق باشی و شما ای سلاطین با قدرت و وزراء با سیاست و امراء
باشوکت و حکام با هیبت و علماء شریعت و عرفاء طریقت و تجار معاملت و صاحبان
صنعت مکرنه پیغمبرانند و اوصیاء برحقش ائمه هدی برای راحت امت صدها
در مدت عمر خود دیده که بقدر ان احدی از انبیا و اوصیا سابق ندیده قانون
معاد و معاشتان را بشما رسیده اما دوست که همه صنف شما مردم از فرط غفلت و
هوا پرستی دست از قانون خود برداشته دین و دنیای خود و دیگران را ضایع و مفسد
کذا دیده و با این درجه از مخالفت در تامل شدن بجنت با داشتن همه نعمت دنیا باز
مانند کربه عزیز بی جهت بلکه پست تر بوده باشید زیرا که کربه برای طلب طعامه
در خانه منعم خود صدایش بمعو و علو بلند است و شما در شبانه روز بی بلکه هفته و ماهی
بیک دفعه سر بلند کردن رو بجانب خدا و ذکر یا الله مشغول نباشید مگر خبری از
فرمایش خدا ندیده یطمع کل امرء ان یدخل جنة نعیم یعنی یا طمع دارد هر مرد که

دانشگاه تهران

داخل بهشت شود یعنی چنین نخواهد بود بلکه بهشت برای مطیعین وانفاق کنندگان است نه بخیلان ومخالفت کنندگان زیرا که باقرمایش البخیل لا یدخل الجنة عقل حاکم است که شخص بخیل چیزی بخود ودیگری نرساند محروم از دخول بهشت عنبرسرشت خواهد بود پس بیا وبمقتضای فرمایش خداداد وحدیث قل بعبادی لمال مالی والاغنیاء وکلائی و الفقراء عیالی صرف مال خدا وابوکالتیکه شما اغنیاء از خدا دارید در عیال خدا که فقرایند بنمایید تا شکر حقیقی عطاء خدا وا نموده باشید وبمقتضای فرمایش اوجل وعلا ولئن شکرتم لازیدنکم نعمت دنیا وجنت عقبی هردو را تحصیل نموده باشید

فصل دویم ای برادران دینی که در قانون دانی وحکمت شناسی خود تان را بوذرجمهر وبقراط زمان وارسطو وافلاطون دوران وجاماسپ وفیثاغورس امثال واقران خود دانید ونسبت سهو ونسیان وخطاء مردم را بخود از جهل ونادانی ایشان دانید فارس میدان دانش وبیان وغواص بحار بینش وتبیان وحال انکه جز صفات بهائم چیزی را ندارید واکر نشانی از آدمیت واز خود شناسی وخداشناسی داشته بودید واز حقوق خلق بیکدیکر اطلاع حاصل البته جهت نزاع ومخالفت خود را بیکدیکر معرفت داشتید خصوصا در این اخر الزمان یعنی نزاع فرزندان را نسبت بپدران ونزدیکان را نسبت بشوهران وخدمتکاران را نسبت بموالیان وهمسایکان را نسبت بهمسایکان وبرزکران را نسبت بملک داران ومشتریان را نسبت بفروشندکان ورعیتان را نسبت بسلطان وجاهلان را نسبت بدانشمندان وکودکان را نسبت به پیران وسائر طبقات مردم را نسبت بامثال واقران کرتمام خود سریها از بی معرفتی واد انشدن حقوق ایشان است نسبت بیکدیکر که در تمام شب ورو زدر جمیع مشاغل دنیویه خود مانند سکها وکربها در نزاع وجدال وکرفتن یکدیکر میدرند وپاره پاره میکنند یکی

سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

وزدن وفحاشی وغیبت وتهمت وفتنه وبی احترامی وبردن شرف ومخالفت در همه
چیز مید وجهت تمام این اختلاف از جهل وبی تمیزی مردم است کسی بیکدیگر و متخلق نشدن
باخلاقی است که خدا درباره بکدیگر خواسته است پس اگر میخواهید که در مصداق
فرمایش خدا اِنْ هُمْ اِلَّا کَالْاَنْعَامِ بَلْ هُمْ اَضَلُّ سَبِیْلًا نباشید یعنی مانند چهارپایان.
بلکه کمراه تر پس قدری مجاهده نفسانیه نمائید واغراض صدیه ووساوس شیطانیه
را از خود دور نمائید وحواس ظاهره وباطنهٔ خود را متوجه بسازید وفوائد اوامر
ونواهی الهیه وادر سیاسات مدنیه برای سهولت الفت ومعیشت خود درک نمائید
ودر باره یکدیگر معمول بدارید یعنی ادای حقوق یکدیگر را نظر برحمایتشان وکفالت
ومعیشت دادن وتربیت کردن بخفض جناح ونیک زبانی وشکرگذاری ادا نمائید
وحقوق شوهران را که تحصیل معاش واصعب از همه مرتبه ادا نمائید زنان است برای
نفقه دادن باطاعت وحرمت داری ادا نمائید ومادران را بجهت زحمت بیداری
وامثال ان باطاعت وحسن بیان وخدمت وموالیان را بجهت کفالت اطاعت نمائید
ومسایکان را بجهت موالنست ودادوستی وروزی نوائی خود باذیت نکردن ودفع
حاجت کردن ادای حقوق نمائید واربابان را بجهت بردادن وزمین سپردن
حاصل دادن واعانات دیگر باطاعت وحسن سلوک ادای حقوقشان نمائید وبرزگران
ورعیتان بیچاره را بجهت سرها وکرمادیدن وزحمت فراوان کشیدن واملاک آباد
کردن وتوسعت وثروت رسانیدن عدالت وحسن سلوک ذکر حقوق وسهولت زراعت
ومشتریان کسب وصنعت خود را بجهت رواج دادن امتعه ورسانیدن بمنافع متاع
صحیح بقیمت انصافی بدون غل وغش متاع عطا نمائید وسلاطین را بجهت چوپان بودن
رعیت وجنبه حفاظت وامنیت دادن اطاعت نمائید وباغی نشوید واز حدود وعیت

یادگاری حاج شیخ ابراهیم ازاده زیدی

۲۲۰ واجب الوفا بقیه

احترام نمائید

شما را دلخوش نمائید

خارج نشوید وعالمان را چون استنباط کننده احکام خدا و هدایت کننده عوام و جهلا دانند
بحفظ قدر و شرف و اعانت بید و قدم و لسان حراست نمایند و همچنین سایر طبقات مردمان
را که باید اولا معرفت بهر طبقه حاصل نمود و ثانیا بحسن رفتار فرمود ای کسانیکه دوست
ثانی و جانی خود را فدائی وتان و جان خود را نابود مردم بی دین و ایمان گردانی و از نادانی
خود را بسامان کفران میرسانی مکر از سؤال خداوند رحمن قیامت خبری نداری که از
ماخذ مالت و مصرف آن پرسان خواهد شد که اموال دنیویه را از کجا تحصیل کرده
و در چه مصرف خرج کرده البته توانی جواب دادن کم از حصر ظلم و ریاء و دزدی و غل
و غش و امثال ان تحصیل کرده و بمصرف مطرب و رقاص و قمار و مردم مسخره باز زنان فاقص
العقل و الایمان که لباس فرنگیان بپوشند و با پیراهن و کفش و کلاه و کمربند و پسران بی
کیسوان یک شقه و سایده لم که منکر ایه حجاب فاسئلوهن من وراء حجاب شده و بادو
و سینه مکشوف در مساجد و معابر و مجمع ناس از عروسی و عزا و تماشا خوانها و بازارها
دوانند و اکثر انها ناشزه شوهران شوند و بی استحقاق از کسوه و نفقه ایشان پس از مزج
نطفه حرام انها با نطفه حرام شوهران که از کسب حرام پیدا شده دخترانی بزایند که هنوز
بخانه شوهران نرفته مایه دو سفیدی پدران و مادر انند و پسرانی از و رفد که کسبه ایشان
در مصداق فرمایش کلب الیهود افضل من اهل السوق یعنی سگ یهود افضل از اهل بازار
که الحق و الانصاف از کثرت چاپلوسی و زبان بیحیائی طرار تر از صد شیطان و از بی
انصافی و بی رحمی سخت دل تر از میر غضبان و در حرام کرداری بی پرواتر از کمر کچیان اند
در مکالمه بادو ویشان قلیل البضاعه چون خوبی و سنان که تمام ولاه و حکام از عهده
تنبیه یکنفر از ایشان برنیایند و تاجرشان فاجر چنانکه وارد شد التجار کالفجار چنانکه
در وزی امیر مؤمنان بالای منبر فرمود یا معاشر التجار الفقه ثم المتجر الفقه ثم المتجر و الله للربا

فی هذه الامة اخفی من دبیب النملة علی الصفاء الناسر ظاهر و الفاجر فی النار الا من احد
الحق یعنی ای جماعت نجاد اول علم بطرق تجارت پس تجارت اول علم بطرق تجارت پس تجارت
قسم بخدا البته ربا در این امت پوشیده تر است از جنبش مورچه بر بنای صاف فاجر
فاجر است و فاجر دوازدهم است مگر کسی که راه حق را بگیرد به انکه بعوض تفقه مسائل
تجارت و عمل بانها اکثر افعال ایشان فسوق و فجور باشد و بهتر سرمایهٔ ایشان درم و دینار
کمرک و حکومت ظلم و بزرگ منافع و ارباح مکاسب ایشان و احتکار بلدان و منحصر کردن
منافع جمیع اجناس را بخودشان و تنگ کردن طرق کسب و تجارت را بر سایر مسلمانان
و ارباب صنایعشان بساعی و جری در غل و غش و جمع اموال مردم ذرة ذرة ذکر اموال
خود شان و همکاشان بی باک در اخذ رشوه و باج و خراج از جمیع اصناف ضعیف مردمان
حتی نان و اوفصاب و صاحبان قلعه و دهات و املاک و عمادات و دواب و علمائشان
متکبر تر و حسود تر از سایر ناس و قبول شهادت هر کونه شاهد زمان در مجالس قضاوت
حکومتشان و اخذ وجه بجهت دادن حکم حق یا ناحق و تاسخ باسم جعاله و حق زحمت و حق
مهر بعل و تقدیم مطلق اغنیاء و توان ظلم بر مطلق مظلومین و فقراء مجلس و تحقیر
سادات و علماء فقیر و تهیه منزل خلوت برای اهل ثروت و دور کردن ارباب حاجت
از بیت الریاسة که جمیع این مطالب از این لونه از نشوز زنان و نطفهای حرام پدران و
مادران و کسب حرام ایشان و دوری از صفات انسان است و موجب خرابی دین و ایمان
پس باید معرفت باین موجبات اختلاف و نزاع بین طوائف مردم حاصل نمود و دانست که
باعث این اختلاف نطفهای مردها است که از اموال حرام پیدا شده و نطفهای زنان
که از غذای ناشزگی انها پیدا شده و این دو نطفه بیکدیگر ممزوج شده و این کونه اولادها
مذکوره که منشا این مفاسد مذکوره است پیدا شده و انکونه اختلاف حاصل شده

ربا و اکثر صنایع ایشان فروع جمیع منافع و مکاسب این دو است از بحار

نظفها واصحح نمود واخلاق را از خود دور نمود **فصل هشتم** ای برادر دینی که نام
مسلمانی داری و از قرآن و احکام مشل نشانی نداری و از فرمایشات پیغمبر خدا و اوصیای
کرام او نمیدانی که آنها صفات ایمان برای علامت برادرانست مانند مطلق انفاق از عسر
و ذکوة و صدقه و هدیه و مواساة و زیارات و مواخات و مصافات و عیادت مرضی
و مشایعت موتی و قضاء حاجات و دعاء اخوان و صله ارحام و ردامانات و ادخال سرور
در قلوب مؤمنان و مصافحه و معانقه و بوسیدن و معانقه با ایشان و عطوفت
بزرگان و توقیر پیرمردان و سعی در امور مسلمانان و نصیحت ایشان و نیکوئی بایشان
و مهربانی و انصاف در مردمان و عدالت با ایشان و مدارا و مماشات و مرافقت با
برادران و سکوت و حفظ زبان در بعضی موارد ایشان و حیاء در حضور مردمان
و کرم بزرگان و کودکان و صداقت رفتار و گفتار با دوستان و حسن خلق و روی باز با
عموم مردمان و شکستن سخن و شکنجه اذیت مردمان و امثال ان از صفات ایمان
که مشهور و معلوم هر گاه بنای مردم بر تحصیل انها شد البته وسعت در معیشت پیدا
خواهد شد پس مردان مسلم بجهت عسرت و قلت معیشت خانه بخدمت خارج مذهب
خود پیدا نخواهد نمود که آلوده بزنان و اطفال ایشان بشود و بی باک در ماکولات و مشروبات
ایشان و خورده خورده سلب طهارت شده و ترک نماز و روزه و محبت قلبی و ایمانی پیدا
کند و بیزاری از مسلمانان و زنان مسلمه هم خانه خارجه نخواهند پیدا نمود
که از رفتن عرض و ناموسشان نکنند و ایمانشان از دستشان رفته باشد که فرمود
رسول خدا صلعم کاد الفقر ان یکون کفرا یعنی نزدیک است فقر کفر شود و شاید نظر
انحضرت بهمین مطالب بوده که چون عسرت و پریشانی منجر باین بی باکیهای زیاد
میشود لهذا عاقبت بکفر خواهد انجامید **فصل چهارم** ای برادران دینی که چون

بمجالس مردم در آیند خود را اعلم و افقه ناس پیشمارند و در عمل خود را سلمان زمان و حال
انکه اکثر افعالشان خارج از اساس اسلام است خصوصا در امر بزرك شما که یکی بی باکی در
اکل ارث ایتام و همشیرگان است که خدا از ایتام در قرانش حکم فرمود و لا تقربوا مال
الیتیم الا بالتی هی احسن یعنی نزدیك نشوید مال یتیم را مگر بطوریکه صرفه یتیم باشد از
انجا که یتیم از فداشتن کفیل مثل پدری بی بال و پر است و در تلف شدن ارث جانش در
خطر است پس باید محافظت حقوق و اموالشان نمود و از همشیرگان حکم نمود للذکر
مثل حظ الانثیین یعنی برای پسر مثل نصیب دو دختر است و اگر شما مسلمانها اعتقاد
ثابت و جازم باحکام قران میداشتید بعد از موتا باء و امهات خود این دو طائفه را
از نظر نمیانداختید دویم که در قرانش حکم بحرمتان نمود حتی برای یهود قبل از پیغمبر
اخر الزمان ﷺ که حکایت از او در قران ما نمود در فرمود فبظلم من الذین هادوا حرمنا علیهم
طیبات احلت لهم و بصدهم عن سبیل الله کثیرا و اخذهم الربا و قد نهوا عنه یعنی پس بجهت
ظلم کسانیکه یهود شدند و بسیاری برگشتند ایشان از راه خدا و گرفتن ایشان ربا را
را که نهی کرده شده بودند بر ایشان حرام کردیم بر ایشان طیباتی را که حلال شده بود بر
ایشان که خدا در ایهٔ شریفه حکایت از بی خوری یهود و جزاء انها را بحرام کردن طیبات
بر انها فرموده و برای حرمت ربای مطلقا و حلال بودن بیع فرمود و احل الله البیع و حرم
الربا یعنی خدا حلال فرمود بیع را و حرام نمود ربا را و کفایت میکند در عظم ربا بین معاصی
کبیره این فرمایش خدا در قران الذین یاکلون الربا لا یقومون الا کما یقوم الذی یتخبطه
الشیطان من المس یعنی کسانی که میخورند ربا را برنمی خیزند روز قیامت از قبور خود
مگر مثل دیوانها و مصروعین و نیز فرمایش رسول خدا ﷺ که فرمود درهم من الربا
اشد عقوبة من ستین زنیة مع المحارم یعنی یك درهم از ربا سخت عقوبت تر است

از هفتاد زنای با محارم خود و هر فرضی که منفعت در آن حرام است یعنی هر فرضیکه
امر شنیع در آن مشکوک باشد حرام است که فقها اسلام فرموده اند یعنی قرضیکه شرط منفعت شود
والا قرضیکه بشرط نفع شرعا زیاده داده شود مباح است پس اگر خبری از این احکام مخالف
قرآن یا اخبار صحیحه معتمدا مخالفت آن یابد و اخذ بآن پس از بدعت گذاران خواهد بود
که حرام خدا را حلال دانسته اند و احکام مسلمان بر شما جاری نخواهد بود و اگر بار احکام
نمیدانید و باین اقرار اخذ آن نمینمائید پس بحربی شمار دو اینمعصیت کبیره در حق شما
خواهد شد ای بیچاره مگر نمیدانی که جمیع اوامر الهیه یا منفعت است و جمیع نواهی او
ضرر و خطر است در نظر شارع در هر امر و نهیی بمصالح و مفاسد واقعیه اش و جمیع امر بعضی
نادره در قیامت یا قلت پس چگونه در قرض دادن شرط نفع تو مانی دهی یا صد تومان
و برای قرض دادن پنجاه تومان نتوانی بیاوری زیاده از آن و جه اخذ نمائی و آن
مدیون را پریشان و گدا نمائی و با اینحال خود را نظاره مردم نمائی مانند شعبده باز
و زکار دها و کربساز و دیبا را که معیشت خود نمائی و جمیع ماکولات و ملبوسات و اساس
البیت خانگی خود یعنی مصلا و نماز خود را از آن دیبا فراهم بیاوری و از برای چشم بندی
و زبان بندی چهار نفر اهل بهمان و احمقان یا مست کرده شوشمای خانوگی درمی متمایل بعضی
اعداد بیشتر از گناه بشوی مانند بیع شرط کوفتی خانه هزار تومانی بدادن یکصد تومان
و جه و یا ملک و مزرعه پنج هزار تومانی بدادن یکهزار تومان و جه و حال آنکه هیچ شرط
از شرایط بیع شرطی صحیح از اراده و اختیار و قصد مدخلی و بی غبنی و امثال آنها در
چنین بیعها شرطی نباشد و فقط یک شرط خیاری در دادن آن ملک و مزرعه بقصد اطمینان
است نه انتقال حقیقی و خرید و بدانکه قول بانیه للقصور یعنی هر گونه عقد و
وقوف بقصد هر گونه تملیک و تملک عین یا منفعت در بعضی از بیع بی قصد تعلق نخواهد کرد مگر در بیع شرطی

اسباب

واقع بشود واجرة المثل یا اجرة المسمی برا و تعلق بکبیر و اسم انها را بر دباء ماخوذ کذا و قد
خصوصا اگر صیغهٔ بیع شرط و یا صلح شرط را بر عین دباء جاری نماید مثل انکه در راس
مدت خذا اصل ثمن شده باشد و صفعت باقی ما قد اوا ثمن بیع شرط محقق و قرار داد فعلد
وبان منفعت عقد بیع شرط نمایند چنانکه این مطلب معمول مردم دباخوار این عهد اخر
الزمان است وندانسته اند که فرقی بین بیع مجرد و بیع مشروط نیست در شرایط مذکوره
جز شرط خیار فسخ در مدت معین واین مردم بی باک بجهت دار ابودن چند درهم و
دینار بی احکام شرعیه معاملات را از دست داده و باغواء نفس امارهٔ مرتکب چنین
معاملات محرمه شده برای بردن اموال مردم ملکه خود را مالک الرقاب میدانند
خود فریب شده و انها را اسیر آبادی خود و مال انکه از جزئی منافع دنیا ان هم بحقوق
مذکوره یوم الجزاء واخر یا رسیده مگر نمیدانند که هر کرتابع ملک هزار تومانی خود
را بصد تومان بارضایت واختیار نخواهد فروخت در صورتیکه بتواند همان ملک
خود را به نهصد و پنجاه تومان بفروشد پس اینکونه معاملات را اگر با رضایت طرفین
واقع نباشد جز سفاهت چیزی نخواهد بود و معامله سفیهانه هم باطل خواهد بود
پس بیا و این فرمان بنویس مدادو قرض الحسنه را اجابت نما که فرموده من ذا الذی یقرض الله
قرضا حسنا فیضاعفه له یعنی کیست انکه قرض بدهد خدا را قرض الحسنه را از انفاق
بدون استرداد بیشتر قرار داده از انجا که نظر بایهٔ شریفه من جاء بالحسنة فله عشر
امثالها یعنی کسیکه یک حسنه بیاورد ده مثل ان برای او ثبت است قرض
الحسنه هم از جملهٔ حسنات است واجر او ده حسنه است ونظر بانکه خدا اجر مخصوص
قرض الحسنه را نظر بایهٔ شریفهٔ سابقه مضاعف یعنی دو برابر وعده داده پس دوده
تا کمتر است برای قرض دهنده خواهد بود وچون قرض دهنده استرداد بخرج خود

قبح قرض الحسنه از استرداد

ف

(۱۶)

تا نماید

وانما میدهد و دنیا از آن بر داشته خواهد شد با قی مانده فجاءه خواهد شد پس قرض باید
وجه فجاءه ناخواهد بود و احسان فی نماند ه تا و شاید حکمت مضاعف بودن قرض الحسنه
آن باشد که خدا و ند حکیم حسنات و خیرات را برای راحت بندگان خود قرار فرموده و اکرد
احسان راحت یکنفر فقیر است ولی دو قرض الحسنه راحت قرض گیرنده و قرض دهنده هر دو را
اما قرض گیرنده برای وسعتی که از قرض کردن و دیج ندادن حاصل مینماید و اقلا تا زمان اداء
دین خود فارغ و در تهیه اصل وجه خواهد شد ولی مقروض دیج دهنده که بواسطه عسرتش
صاحب قرض شده با کثرت دیجی که بدهد چگونه قادر بر اداء اصل وجه قرض خواهد شد
مگر بفضل خدا یعنی تا دام العمر برای وجه قرض خود اگر دیج دهد اصل وجه مال خودش باقی
و اما قرض دهنده بجهت عاجز و معسر نکردن مدیون خود از اخذ دیاد و هم اعانت خدا او
نظر باحسانی که کرده پس و اصل وجه خود خواهد دید لابد او و جهش در نزد مدیون تلف
نخواهد شد پس وای بر چنین مسلمانان که در مقابل احکام خداوندگان دیگری برای رواج
متاع افعال خود باز کرده و بعوض راحت کردن بندگان خدا در اعانت بی اذیت خود ملک
و خانه و لباس و مال و متاع مردم را بزور و جبر و ظلم تصاحب مینماید و ایشان را گدا و بی
چیز میسازند و نقض غرض خداوند منان نمایند و عملا اینه خود را شریک خدا در جعل احکام
قرار دهند و خبری با حکام خدا ندارند که فرمود یمحق الله الربی و یربی الصدقات یعنی
خدا نفع پول را می برد و صدقات را زیاد میکند و بنا دیده شده که تمام دارائی دنیا
خود را از تجار و غیرهم از دست رفته و گدا شده اند و کمتر نباشد که انها را از این معصیت
بزرگ ردع و منع نماید پس باید اولا اعتقاد ثابت و جازم بر وجود خدا نمایند پس اعتقاد
باحکام مستمره او تا یوم القیام و خود را از مخالفت ان احکام بهلاکت دنیویه و اخرویه
واقع نشناخت فصل پنجم در ای برادران دینی که از کثرت غفلت و عدم دوستی جمیع ما

قرہ باب سیم از کتاب و ذکر بعضی از مواعظ آن

عقلیه وادراکیه وحواس ظاهریه وباطنیه ات رفته واعتقادی بموت محسوس نیافتادی
وبادیدن سقط جنین وموت طفل رضیع وکودک ممیز وصبی وبالغ وجوان بیست ساله
ومرد بیست ساله وچهل ساله وبالاتر دان ازمنه وایام انقضاء اجل را برای خود ندانی
که شاید تو هم از مردمان در یکی ازان اوقات مذکوره بوده باشی واگر اعتقاد میداشتی
وفرض موت خود را هم در یکی ازان اوقات خود میفرمودی که با این قلت رعنا وصورت
مه لقاء وصوت دلربا وقوت بی منتهی بغته ازکرک اجل رکهای اعضایت ازهم گسیخته
وهیکل وجودت مانند تخته پاره بر تخته مغسل بی حس وحرکت افتاده افلا ایلک زمان
قلیل عمر حاضر خود را صرف معرفت بخدا وعبادت او میفرمودی واین همه سعی وکوشش در
ذخیرهٔ اموال کثیر دنیا برای این عمر قلیل موهومی خود نمیفرمودی ویک حد وحدودی
برای معیشت واجب دنیای خود قرار میدادی وبعطا خدا قناعت میفرمودی وبامردم
وطنت بصدق رفتار وگفتار ومعاملت مینمودی پس بیاد چند روز وهفته وماه
وسال نا امید تا امال طول ودراز را بر خود دروا مدار که این همه تدابیر وتراویر
کید ها ودامها وزبان بازیها وچاپلوسیها ومسخرگیها وبی باکیهای قدمی ویدی
ولسانی را برای تحصیل باغ وملک ومزرعه ودکان وکار وانسرا وعمارت واساس
البیت والبسه وجواهر وظروف واوانی طلا ونقره ومبلو وکتابخانه وخزینه ودفینه
ومملوکات خاصه واسب والاغ واستر وشتر وکالسکه ودرشکه وانتیغه واشال
ان نمائی تا در چند روزهٔ عمر کوتاه دنیا دردرشکها وکالسکها بنشینی ولباسهای خود را
برپای دیگر بکنادی وبانهایت کبر وعظمت در معبر مسلمانان راه بروی هرگاه اهل
شرف وشانی از علما وسادات بر خورد نمائی روی خود را در حین مقابله از انها
بگردانی واز یک سلام سنت سنیه پیغمبری که موجب تواضع وترک تکبر وجذب

محبت و هزار فائدهٔ دیگر است مضایقه نمائی و باین درجه خودبینی و خودخواهی و خودخوری نمائی و طالب هوای نفس خود باشی و اغراض با برادران دینی و بعلاوه دنیا دانی خود در مکالمات و معاملات و معاشرات کما ینبغی هر سلسله مردم را کرباتها ادعاء دوستی داری و انها را جاهل میپنداری هدایت و ارشاد در طریقهٔ خود مینمائی و از تهدیدات و تحذیرات الهیه منع میکنی و خورده خورده انها را از اسم خدا و رسول و احکامشان متنفر و متنفر میسازی چنانکه خدا از اینگونه مردمان در قرانش خبر داده و فرموده وَاِذَا ذُکِرَ اللّٰهُ وَحْدَهُ اشْمَاَزَّتْ قُلُوْبُ الَّذِیْنَ لَا یُؤْمِنُوْنَ بِالْاٰخِرَةِ وَاِذَا ذُکِرَ الَّذِیْنَ مِنْ دُوْنِهٖ اِذَا هُمْ یَسْتَبْشِرُوْنَ یعنی همینکه نام خدا بیاد اورده شود مشمئز شود دلهای کسانی که اعتقاد و ایمان باخرت ندارند و همگاه یاد او کرده شوند کسانیکه غیر از خدایند در ان وقت انها بشارت میافتند و در جای دیگر خبر داده و فرمود قُلْ هَلْ نُنَبِّئُکُمْ بِالْاَخْسَرِیْنَ اَعْمَالًا اَلَّذِیْنَ ضَلَّ سَعْیُهُمْ فِی الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا وَهُمْ یَحْسَبُوْنَ اَنَّهُمْ یُحْسِنُوْنَ صُنْعًا یعنی ای پیغمبر مکرم ایا خبر بدهم شما را بزیان کارترین مردم از حیث عمل و رفتار انها کسانی اند که سعی ایشان گمراه است در زندگی دنیا و گمان انها این است که رفتار شان خوب است و بعد از این فرمایش فرمود ذٰلِکَ جَزَآؤُهُمْ جَهَنَّمُ بِمَا کَفَرُوْا وَاتَّخَذُوْٓا اٰیَاتِیْ وَرُسُلِیْ هُزُوًا یعنی ان کسان جزائشان جهنم است بان کارهائی که در دنیا کرده اند و ایات مرا و پیغمبر مرا بیهوده و سخریه گرفته اند پس با این فرمایشات خدایت جزا فردای قیامت خود داد و مقام تعریض را و جدل و علاد را و ری و کمالات دنیویت را بعلم دنیا داری و هیکل سازی و لباس و اساس پرداری و لباس خوش دوخت و برش فرنگیان و صفا سیما و صورت و محکم کردن بناء و عمارت و تهیه دستگاه تجمل و تخوت قرار داده مگر از این اشعار که بر دیوار شهر سیف بن ذی یزن که از اعاظم سلاطین بوده نوشته بود خبر نداری که

کتابخانه ملی ایران

در باب سیم از کتاب در ذکر بعضی از مواعظ

شاعر برای فنای دنیا و اهلش گفت و در معنی این کلمات اخبار ذکر شده که حضرت امام علی النقی در مجلس متوکل خواند و در آن وقت که آن ملعون مست شراب بود و اول تعارف شراب با حضرت نمود و حضرت نا شناسی فرمود چون آن ملعون حضرت را بمعنی نمود و حضرت بقیه آن ملعون این شعرها را خواند

بانوا علی قلل الاجبال تحرسهم ... غلب الرجال فلم تنفعهم القلل

واستنزلوا بعد عز من معاقلهم ... فاسکنوا حفرا یا بئس ما نزلوا

ناداهم صارخ من بعد ما دفنوا ... این الاسرة والتیجان والحلل

این الوجوه التی کانت منعمة ... من دونها یضرب الاستار والکلل

فافصح القبر عنهم حین ساءلهم ... تلک الوجوه علیها الدود ینتقل

قد طال ما اکلوا یوما وما شربوا ... فاصبحوا بعد ذاک الاکل قد اکلوا

یعنی بالای خانهای کوهها شبها سلاطین منزل کردند تا بسیم دره الیکه مرد ان قوی هراسان و پا سبا فنا نهاد آسیب نمود پس این جنوده شمنهای ایشان فائده بر احوال ایشان نکرد و بزیر آمدند از بلندیها از پناه گاهان خود پس در گودالها ساکن شدند فریاد بر آمد که بد باشد منزل شما ای گروه آمدند و چون مدفون ان گودالها شدند فریاد بر آمد که کو آن تختها و تاجها و حلیها و چه شد نصورتها یکه پوشیده بودند و می شدند و می انهار دها و عصابهای سکلل بجواهر پس خبر اظهار نمود بجواب انها که مورها بر ان صورتها کرم شر میکند بتحقیق طول کشید خوردن و اشامیدن ان انها در روزها پس صبح کردند در قبور خود در حالیکه خوراک مورها شدند و دیگری گفت

این الملوک التی کانت مسلطة ... حتی سقاها بکاس الموت ساقیها

کم من مدائن فی الافاق قد بنیت ... امست خرابا وداراالموت اهلیها

یعنی کجا رفتند ان سلاطین که مسلط بر رعیت بوده اند تا وقتیکه اشامانید ساقی انها را بجام مرگ کرد و اشعار را اول از خواندن حضرت امام علی نقی ع انها را بر متوکل ان ملعون متنبه شد و جام شراب را بر زمین زد و انقدر گریست

که دلیش منجس او نرشد و توفیق اقبال ترا زمتوکلی که ابدا ازان همه حوادث دنیویه که
فرماید فناء کنند تقبه حاصل نکنی تا وقتیکه موت تو برسد و بتلخی جان دادن گران مفارقت
از علایق زن و فرزند و اموال و خشمت و ذخایر است و با زحمات کثیره پیدا کرده
بودی مثلا بشوی و در روز قیامت هم در عتاب الهی واقع بشوی که الم اعهد الیکم
یا بنی آدم ان لا تعبدوا الشیطان انه لکم عدو مبین و ان اعبدونی هذا صراط مستقیم
یعنی ایا عهد نکردم با شما ای اولاد آدم که اطاعت شیطان نکنید که برای شما دشمن
اشکار است و اکرم را عبادت بکنید بندکی من راه راست است و یا خطاب اید که ایا
نفرستادم بسوی تو پیغمبران را و نازل نکردم قرآن را و مهیا نکردم برای قانون کامل
رسای تو عالمان و واعظان را و خبر ندادم بتو مرک پدران و مادران و همسایکان را
و یا معین کردم وقت موت پیر و جوان را و یا تفاوت کذاردم موت اغنیاء و فقیران را
تو چه جوابی خواهی داشت خصوصا اکر بزبانت مهر حق امده باشد و اعضا و جوارحت
بشهادت در اعمال خود شان زبان باز نموده باشند پس بیا و با طاعت فرمایش امیر مومنان
موتوا قبل ان تموتوا و حاسبوا انفسکم قبل ان تحاسبوا یعنی بمیرید قبل از مردن و حساب
نفس خود را بکشید قبل از انکه حساب شما را بکشند که مراد انحضرت از موت قبل از موت
ترک علایق دنیویه و لذائذ نفسیه است از بهیمیه که خوردن و شامیدن و جماع و
امثال ان باشد و سبعیه که غضب شد خوئی باشد و صفت شیطانیه که اغواء مردم
باشد و انچه از حواس ظاهریه و باطنیه لذت حاصل نماید همه انها را فانی و نابود عقل
و خوف پروردکار سازد تا رستکاری پیدا کند و بعد از موت حقیقی بنعمت جاوید
بهشتی نائل شود بلکه حیوة ابدی پیدا کند چنانکه فرمود در این ابیات اذا اشتت

ان المحی فمت عن علائقی ... من الحبس خمس ثم من مدرکاتها ... و قابل بعینی النفس مراة عقلها

قبل حیوة النفس قبل مماتها یعنی اگر تو زندگی ابدی را طالبی پس علایق دنیا را از خود
دور نما و حواس پنجگانه چشم و گوش و زبان و لمس و شم و محسوسات آنها از خود قطع نما و
آنچه را عقل تو بیند بچشم نفس خود ببین که این مطلب زندگانی نفس تو است قبل از
موت ظاهری و چنین کسیکه جمع دنیا و ما فیها را از علائق خود دور کند و وجود و
عدمش هر دو در نزد وی یکسان باشد چون موتش رسد پس حاجتی برای عمل باعضا
و جوارح ندارد ذکر یکمدد ذوقیش رفیق اوجعون لعلی اعمل صالحا فیما ترکت یعنی خدایا
مرا بدنیا برگردان یعنی اسباب و آلات عبادات بتوبم راد و باره بمن عطاء بفرما تا نواقص
اعمال خود را بکمال و تمام برسانم پس جواب کلا انها کلمة هو قائلها بشود یعنی حرف زده فائده
ندارد و مراد امیر مؤمنان از فقره ثانیه که فرمود و حاسبوا انفسکم قبل ان تحاسبوا آنست
که حساب نفس خود را در مال دنیا و خرج دنیا و عمر دنیا خود تان بکشید که مال دنیا
دنیا خود تان بکشید که مال و عمر برای چه بشما داده شده است و شما در چه صرف
کرده اید که تنبه از حساب خود تان در زندگی پیدا کنید و هر چه را که خدا بشما داده است
در محل لایق خودش صرف و خرج کنید و از احتساب حساب اخروی بشوید و بجهت عجز از جواب
خدا خجل نشده باشید در آن روز خاتمه ای برادر دینی یا بنحو اطرح خود داد و بیداد
سنه هزار و سیصد و نه از هجرت و سنه هزار و سیصد و بیست و دو از هجرت را که
گروهها از بندگان خدا چون برگ خزان بر زمین ویران شده و اکثر بلاد و قراء و صحاری
و برار بوده است که مردم از آن بلا نجات یافته باشند مردم بد کار از سوء اعمال خود شان
و بیکانشان بسوء افعال بدان بجهت راضی شدن بافعال سوء ایشان نظر بالفت طاعات
ایشان و نکردن امر بمعروف و نهی از منکر بایشان و توانکرشت و خشت چون غالب بی روح
و جانی بوده الحال چنین فرض نما که توهم از رفتگان بوده پس دوباره از برگشتگان بدنیا

برای تدارک افعال گذشته لیکن بیا واصل ایمان ذاکر اعتقاد بخدا و رسول است محکم نماد
کمالات ایمان ذاکر ولایت اهل بیت است مستحکم و سائر فرائض و سنن ذاکر بقدر مقدور موافق
شریعت مطهره مواظبت نماد و قناعت ذاکر مانع بسیاری از محرمات است از قبیل ظلم و ریاء و
سرقت و حرص و طمع شیوهٔ خود نماد و بعضی از محرمات ذاکر موجب زوال عقل و سرمایهٔ فسوق
و فجور است و سلب شعائر اسلام است در بلدان اسلام ترک نمامانند شرب خمر که فرمود
سید انام شارب الخمر کعابد اللوثن یعنی شراب خوار مثل بت پرست است و نیز روایت شده
که خدا در بارهٔ شراب ده طائفه را لعنت کرده است خود شراب را و فشارد هنده انگور
را و نهال کنندهٔ انگورش را و شرب کنندهٔ انرا و ساقی انرا و فروشندهٔ انرا و خریدهٔ انرا
و خورندهٔ قیمت انرا و حمال شراب را و نیز روایت شده که نماز شراب خوار تا چهل یوم
مقبول درگاه احدیت نخواهد بود و نیز از رسول خدا صلعم روایت شده که انحضرت فرمود
قسم بخدائیکه مرا برسالت مبعوث فرمود میمیرد شراب خوار تشنه و در قبر میرود تشنه
و در روز قیامت زنده میشود تشنه در حالتیکه هزار سال ناله و اعطشا کند پس شرب و
از آهن گداخته باو میخوانند و چون بیاشامد جمیع امعایش و احشایش فرو ریزد و در روایت
امیر مؤمنان ع شده که فرمود اگر قطرهٔ از شراب در چاهی ریخته شود و جای ان چاه ساخته
بشود من بالای ان منارهٔ اذان نخواهم گفت و اگر قطرهٔ از شراب در دریائی ریخته
شود و اب ان دریا خشک بشود و گیاه در او بروید و گله از ان گیاه بچرند من شیر یک گوسفند
از ان گله را نمیخورم و شراب خوار در جرعهٔ اولی قلبش قساوت پیدا کند و در جرعهٔ ثانیه
جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و جمیع ملائکه او را لعنت کنند و در جرعهٔ ثالثه جمیع انبیاء و
اولیاء او را لعنت کنند و مانند زنا کرفرمود رسول خدا صلعم دوری کنید از زنا کرد او ده
خصلت است نقصان عقل نقصان دین نقصان رزق نقصان عمر و سیاه شدن ملیات

پیدا شدن هجرت آمدن غضب خدا عرض نسیان بعض اهل ایمان وفات ابرو
وفا باعث مرگ مفاجات وطاعون است پس تا بیا اهل اسلام محض حفظ اسلام بعد د
امکان از نواهی ملک علام احتراز نمایند وبدانند که از برای خلق بی منتها صانع وخالقی
که حجت برای ایشان فرستاده حجت ظاهری وان ائمه هدی است که نماینده احکام
ایشان است وحجت باطنی وان عقل ایشان است ونجات دهنده ایشان است از
مهالک دنیویه واخرویه وفیض رسان عالم امکان ان ائمه هدی هستند چه ظاهر
ایشان وچه باطن نه بعضی از اولیاء بعضی اعصار که زنند وعمرها باشند وفریب شیاطین
جن وانس را نخورد که زید وعمرو قابلیت فیض رسانی وقضاء حاجت کسی را ندارند
زیرا کل اگر طبیب بودی سر خود دوا نمودی وجود مبارک حضرت امام عصر عج است که
مانند آفتاب زیرا بر فیض رسان است وغیبتش چندی برای امتحان شیعیان است که
سعید از شقی امتیاز پیدا بکند وایمان مستقر ومستودع ایشان معلوم بشود که بعد
از عمرهای طولانی بعض اشخاص نکند دعوی اسلام کنند یا نه اسلام وایمانشان
ببعضی از حوادث زائل خواهد شد یا نه وانحضرت در این مدت غیبت زیاده از صد
اثار خیریه از وجود مبارکش هویدا شده چنانکه از روضات مطهره سایر ائمه هدی
ظاهر شده ومیشود بلکه از امام زادگان عظام که در بعضی از بلاد وقراء مانند
از شفاء کور وصحت مریض وعلاج فالج وقضاء بعضی از حوائج دیگر تا این دین حنیف
اسلام از کید فجار مضمحل ونابود نشود بلکه در ضعفا ان قوتی حاصل کرده در مردم
از کثرت معاصی وطغیان متجری در معاصی نشوند ومنکر این دین وآئین چنانکه در
سنه هزار وسیصد وبیست وسه صحت فالجی از مرقد مبارک حضرت عبد العظیم
الحسنی علیه السلام که مدفون در ری است دیده شده وتغیر صحت فالجی در شهر

سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

در خاتمهٔ کتاب است

نیشابور در تکیه معروف به تکیه ابو الفضل ع بروز کرده و شایع شده که همه این مطالب
دلیل بر وجود پاسبان است برای خلق دنیا که معرفت بخدا و رسول خدام و خلفاء او یعنی
ائمهٔ هدی را بدیدن این مطالب زیاد نمایند و جمیع بلاء و ظلم و کرانی و بی رحمی مرد
و سایر اختلاف و اختلال را از سوء اعمال خود شان بدانند و طغیان در عصیان را از خود بردارند
و بقدر مقدور از اطاعت اوامر و نواهی خدا حقیقة باخدا شوند که موافق فرمایش من کان
مع الله کان الله معه از باخدا شدن از روی حقیقت خدا را هم در وقت حاجت با خود
دارند نه آنکه بدون اطاعت خدا را با خود دانند و خود را باخدا که این ادعا معیت بی
حقیقت ابدا مفید فائده و مظهر اثر نخواهد بود زیرا که برای هر چیز علامتی است و علامت
معیت با حقیقت اطاعت است در اوامر و نواهی و قبول خواهش و حاجت یکدیگر است
از اینجا که معیت ظاهریه غیر از معیت حقیقیه است مثل بسا کسانیکه لیلا و نهارا مصاحب
یکدیگرند و نهایت مخالفت را با یکدیگر دارند و بسا کسانی که ظاهرا دورند و در
حقیقت با یکدیگرند پس بهر فقره یکه انسان مدعی معیت با خدا است باید بهمان فقره مطیع
او باشد پس معیت را حاصل خواهد نمود پس خدا هم با او معیت خواهد فرمود و لسان و
جوارح و اعضا او را در هر چیز مؤثر خواهد فرمود چنانکه خدا در حدیث قدسی فرموده عبدی
اطعنی حتی اجعلک مثلی حتی تقول لشیء کن فیکون یعنی بنده من اطاعت مرا نمائی تا تو را مثل خود
نمایم تا بهر چه بگوئی بشود بشود از عبادت نبی توان الله شد میتوان موسی کلیم الله شد
پس باید بنده در مقام اطاعت و بندگی خود نه رجاء و امید محض باشد بخدا که در این
حال نظر بکرم و رحم خدا هر گونه معاصی را که بخواهد بکند و بناکاه از کثرت معاصی متحیر شده
و مشرف بخدا شود و نه خوف محض باشد تا از ترس بی نهایت از خدا سلب صفات غفاریت
و ستاریت و رحمانیت و رحیمیت و فضل را از حضرت او جل و علا نماید باز ای باز ای

سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

خداوند متعال از برای خواستار معرف

خدا لغمت مارا لقدری

زیاد لند و از همه آقایان محترم مخصوصاً آقای

حاج شیخ ابراهیم

امزاده زیدی رحمت الله

از وصل روزگارم همیشه در فرارم

از گار روزگارم همیشه بیقرارم

آمد بدادم رفتار دادم کرد ارادادم

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

آقای حاج شیخ ابراهیم

در سن ۲۴ سالگی

آزاده زیدی

حسین حاج رضائی

فرموده از ورود دنیا آمدن بیشتر رکار خوشم

در برابر دشمنان دار آمدم پیشتم رفت ازار

داروخانه‌های کل کشور در تمام مملکت و آسمان احمدارو

آلرمن تمانم در این روزگار بماندزمن نام من یادگار آلرورژشن

آقای حاج شیخ ابراهیم

نصد

